

مزدکناه موت است



سرگذشت انسان
(از آغاز تا به انتها)
حقیقت چیست؟



نام کتاب

سرگذشت انسان

(از آغاز تا به انتها)

حقیقت چیست؟

با نظارت و تأیید برادر لوك رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	دیباچه:
۲.....	سخنی با خوانندگان:
۵.....	آشتگی و تضاد در شناخت خدا:
۶.....	خدا در نزد مذاهب:
۷.....	خدا در نزد بی‌خدایان:
۹.....	خدا در نزد شیطان پرستان:
۹.....	خدا در نزد بت پرستان و مشرکین:
۱۳.....	خدای کتاب مقدس:
۱۴.....	وضعیت جهان امروزی:
۱۶.....	دیدگاه مشترک بشر از خدا:
۲۴.....	معرفی کتاب مقدس:
۲۴.....	معرفی و شناخت کتاب مقدس:
۲۵.....	عهد عتیق:
۲۷.....	عهد جدید:
۲۹.....	ویژگیهای کتاب مقدس:
۳۰.....	ویژگیهای نویسندگان کتاب مقدس:
۳۱.....	زبان نگارش و ترجمه‌های کتاب مقدس:
۳۳.....	چرا کلام خدا مکتوب گردید:
۳۴.....	بررسی و تحقیق در اعتبار و سندیت کتاب مقدس:
۳۵.....	عظیم‌ترین اکتشافات مذهبی قرن:
۳۹.....	فرآیند نسخه برداری:
۴۳.....	نتیجه‌گیری:
۴۳.....	اتهامات وارده و پاسخ آنها:

۴۶	 بازنویسی مجدد کلام خدا:
۴۹	 آفرینش:
۴۹	 علّت خلقت جهان هستی:
۴۹	 خلقت جهان هستی:
۵۰	 خلقت آدم (انسان):
۵۴	 پیدایش حوّا (زن):
۵۶	 درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد:
۵۹	 شیطان کیست؟:
۶۵	 اوّلین گناه:
۶۵	 ارتباط خدا، آدم و حوّا در عدن:
۶۶	 ارتباط مار با شیطان:
۶۶	 گناه آدم و حوّا:
۷۰	 اغوا شدن حوّا:
۷۰	 گناه آدم:
۷۳	 محکومیت آدم، حوّا و مار:
۷۷	 برخورد خدا با گناه و شخص گناهکار:
۷۸	 محکومیت مار:
۸۰	 محکومیت حوّا (زن):
۸۱	 محکومیت آدم:
۸۳	 محکومیت نسل آدم:
۸۹	 محکومیت زمین:
۹۲	 توضیح کوتاه:
۹۳	 مرگ پیش از موعود:
۹۶	 طریق نجات:
۹۶	 محبّت خدا برای نجات بشر:

۹۷	ترسیم نقشهٔ نجات بشر در گذر زمان:
۱۰۱	قربانی:
۱۰۳	اولین قربانی و پوشش برای آدم و حوّا:
۱۰۴	هدایای هابیل و قائن برای خدا:
۱۰۶	قربانی نمودن اسحاق:
۱۱۴	یک توضیح کوتاه:
۱۱۵	بلای آخر در مصر:
۱۲۶	اعطای شریعت:
۱۲۸	قوانین قربانی:
۱۳۲	راز بزرگ در قربانی:
۱۳۳	رد قربانی:
۱۳۷	گناه ثانویه:
۱۴۱	منجی:
۱۴۱	انسان بودن منجی:
۱۴۳	بی‌گناه بودن منجی:
۱۴۴	متمایز بودن منجی:
۱۴۵	وعده‌های آمدن منجی:
۱۴۵	اولین وعده:
۱۴۶	نحوهٔ تولّد:
۱۴۷	زمان تولّد:
۱۴۸	مکان تولّد:
۱۴۸	ندا دهندهٔ پیش از آمدن منجی:
۱۴۹	سکونت خدا به عنوان منجی در میان مردم:
۱۵۲	تحقق وعده‌های آمدن منجی:
۱۵۵	پیشگوییهای مربوط به مرگ و قیام منجی:

- راز بزرگ خدا در نبوت اشعیای نبی: ۱۵۵
- طریق کشته شدن عیسی مسیح: ۱۵۸
- سوراخ کردن دست و پای او: ۱۶۰
- قرعه انداختن بر جامهٔ او: ۱۶۱
- استهزا کردن او: ۱۶۱
- نوشاندن سرکه به او: ۱۶۲
- ریختن آب دهان به روی او: ۱۶۲
- نیزه زدن به پهلوی او: ۱۶۳
- شکستن استخوان او: ۱۶۳
- فروختن او به سی پاره نقره: ۱۶۴
- سپردن روح خود به پدر: ۱۶۴
- کسوف زمان مصلوب شدن او: ۱۶۵
- قیام او از مردگان بدون فساد تن: ۱۶۵
- ندا کردن به سوی خدا: ۱۶۶
- بی دلیل مورد نفرت واقع شد: ۱۶۷
- شفاعت برای دشمنان خود: ۱۶۷
- دفن کردنش در آرامگاه ثروتمندان: ۱۶۸
- عیسی مسیح کیست؟: ۱۶۹
- شهادت شاهدان عینی: ۱۷۱
- شهادت عیسی مسیح در خصوص خودش: ۱۷۹
- چگونه گناه از جهان برداشته شد: ۱۸۲
- سخن پایانی: ۱۹۷

دیباچه:

کتابی که اکنون با عنوان "سرگذشت انسان" در دست دارید، در سال ۱۳۹۶ خورشیدی توسط یکی از شاگردان ممتاز برادر لوک رایان به عنوان پایان نامه‌ای بر دورهٔ اوّل کلاسهای تعلیمی ارائه شد. در آن سال این پایان نامه تنها نوشتهٔ کامل و جامعی از منظور غائی کتب مقدّس بود که ارائه گردید، و به دلیل دقّت لازم در طرح مسائل مربوطه و ارائه شواهد تاریخی مبتنی بر کتب مقدّس شدیداً مورد تشویق و تأیید استاد قرار گرفت.

لذا با یک بازنگری مجدّد که بعداً در این پایان نامه صورت گرفت، به صورت کتاب حاضر آماده برای بهره برداری شد. برادر لوک رایان این اثر را به عنوان معتبرترین و کامل‌ترین کتاب پایه و بنیادی که تا کنون در این زمینه به رشتهٔ تحریر درآمده مورد تأیید و به آن اجازه چاپ و انتشار را داده‌اند.

با هدف و منظوری که این کتاب دارد، و با در نظر گرفتن حجم زیاد مطالب بسیار مهمی که به صورت فشرده گفته شده و پیوستگی عمیقی که از ابتدا تا به انتهای کتاب وجود دارد؛ اهمیّت گفتن دو نکتهٔ بسیار مهم را به خوانندهٔ این کتاب ضروری می‌دانیم:

۱- با شروع کتاب و حتّی تا اواسط کتاب هیچ پیش قضاوتی نکنید و به دور از هر باور دینی و مذهبی و اعتقادی، صرفاً متوجّه منظور این نوشته باشید؛

۲- در خواندن این کتاب فاصله نیندازید تا رشتهٔ کلام از دستتان خارج شود، و به طور خاص توصیه می‌شود تا نهایتاً در طول سه روز مطالب آن را تا به انتها بخوانید.

انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

سخنی با خوانندگان:

خداوند را شاکرم به جهت فیض و رحمتش که شامل حال این حقیر گشته، که او را از کنون تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

خدایی که ما را در تنگی و تاریکی به یاد آورد و رحمت خویش را بر ما ظاهر و تا به عمق محبت خود به آن سپیده دم از عالم اعلی از ما تفقد نمود تا ساکنان در ظلمت و ضلّ موت را نور دهد و پای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید، زیرا که چشیدم خداوند نیکو است و رحمت او تا ابدالآباد است؛ زمانی که در ظلمت و عدم شناخت او قرار داشتم مرا شامل بخشش و رحمت خود قرار داد و من نیز چنین پاس داشتم تا آن فیض عظیم خدا و هدیه نجات او را که مفت و رایگان به دست آورده با شما خوانندگان عزیز به اشتراک بگذارم. از این جهت دل من به کلام نیکو می جوشد و دست خود را دراز نموده به جهت نگارش و رساندن کلام راستی و فیض بخش خدایی که انسان را با محبت ازلی خود دوست داشته و به غایت محبت نموده و به رحمت خود او را جذب نموده است.

کتاب حاضر به شرح ماجرای پیدایش انسان و وقایعی که زندگی او را تحت الشعاع قرار داده است و همچنین اتفاقاتی که نمی بایست برای بشر واقع گردد را بیان می دارد. متأسفانه آن چیزی که مشهود است اکثر مردم دنیا در هر مذهب و آیینی که می باشند از اتفاقاتی که برای انسان از زمان پیدایش تا چگونگی زندگی کردن و تا به انتهای آن، با خبر نیستند. سرگذشت انسان تنها یک قصه رَوایی نیست بلکه دانش بر اتفاقاتی است که بر بشر گذشته و لازم و ضروری است برای هر فرد و انسانی که بر روی کره خاکی زندگی می کند تا از سرگذشت انسان و اجدادش آگاه شود. تا آن جایی که ناهنجاریها و تضادهایی که در دنیای امروزه می بینید ریشه در همین سرگذشت دهشت بار انسان دارد.

لذا برایم جالب بوده است که چگونه هر شخصی که در خصوص سرنوشت انسان به تحقیق پرداخته، در انتهای کار مسیر زندگیش تغییر کرده و تا حدودی به انسانی دیگر تبدیل گشته! از این جهت این حس در من برانگیخته شد تا اتفاقاتی که برای بشریت رخ داده و آن چه را که از پیغام نجات بخش خدا برای بشریت دریافت نموده‌ام را بر حسب منابع معتبر به رشتهٔ تحریر درآورده و با شما خواننده عزیز به اشتراک گذاشته به جهت کسب معرفت تام محبت لایزال ذات خداوندی تا چراغ راهی برای شما خواننده عزیز گردد.

تفکر دربارهٔ خدا و شناخت او جزو یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی انسانها بوده، بی‌شک تمام مردم دنیا به اشکال مختلف می‌خواهند با خدا ارتباط برقرار کنند. شناخت خدا و ارتباط با او از مسائل مهم الهیاتی در مذاهب مختلف است که حتی به قبل از شکل‌گیری آنها بر می‌گردد. هر جای دنیا تعریفی خاص از ذات و طریق ارتباط با خدا وجود دارد. تعاریفی که صادر شده از ادراکات فردی اشخاص بوده که بعضاً در غالب یک اعتقاد و باور و آیینی نمود و القا می‌گردد.

بسیاری با آیینهای متفاوت و مشابه، و با مناسکهای مذهبی و رسم و رسومهای مختلف در هر گوشه‌ای از این دنیا خواهان ارتباط با او هستند. برخی افراد برای رفع نیازها و دریافت آرامش به سوی خدا روی می‌آورند و برخی نیز تنها برای انجام دادن مناسک مذهبی می‌خواهند رضامندی او را تحصیل نمایند.

در دنیای امروزه هر مذهب و حتی هر شخصی از دیدگاه خودش خدا را معرفی می‌کند. برخی او را بخشندهٔ مهربان و برخی او را خدای مهیب و غضبناک می‌دانند، بعضی به قیامت و روز داوری خدا اعتقاد داشته و معتقدند همهٔ انسانها برای محاسبه اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند روزی در پیشگاه خدا حاضر شده تا به اعمالشان رسیدگی شود، برخی نیز این امر را باور نداشته و مرگ را پایان زندگی انسانها می‌دانند، بسیاری هم بی‌خدا بوده

و به وجود خدا اعتقادی ندارند، و تعاریف بسیار دیگری نیز در زمینه خصوصیات و شناخت خدا وجود دارد.

با نگرش دقیق‌تر به عقاید گوناگون و تفاسیر مختلفی که ارائه شده، یک آشفتگی و تضادی نسبتاً شدید در شناخت خدا ایجاد شده تا به جایی که هر تفکری مدعی آن است که حقیقت، تنها در نزد آنها است و آنان تنها راه به سوی خدا می‌باشند!

در این کتاب می‌خواهیم از دیدگاهی دیگر به مبحث شناخت خدا و اراده او برای بشریت پردازیم آن هم نه از ادراکات شخصی بلکه از دیدگاه خود خدا که از هزاران سال پیش فرمان به مکتوب شدن آنها داده بود.

«حمد و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوّت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.»

آشتگی و تضاد در شناخت خدا:

بسیاری از مردم وجودیت خدا را باور دارند، حتّی زمانی که از وجودیت خدا از آنها سؤال پرسیده می‌شود، یکی از دلایلی را که عنوان می‌کنند این است که او خالق و به وجود آورنده جهان هستی می‌باشد، یعنی اولین نقش و حرفه‌ای که از خدا همیشه در ذهنها برجسته می‌باشد آفرینندگی او است.

در طول تاریخ هیچ شخصیتی را نمی‌بینید که قدرت خلق کنندگی داشته باشد، به زبانی ساده خدا یعنی آفریننده و خلق کننده و هر کسی که ادّعی خداوندی داشته باشد و نتواند چیزی بیافریند، او خدا نیست و دادن عنوان خدایی به او عین کفر خواهد بود.

خلق کردن یکی از نقشهای برجسته و مهم خدا است، انسانهای بسیاری در طول تاریخ دست به اختراع و نوآوری زده‌اند اما آنها تنها توانستند که از ماده و عناصر موجود در دسترس روی زمین محصولی را ابداع کنند. اما خالق بودن تنها خاص خدا می‌باشد زیرا او کسی است که جهان هستی را بدون هیچ عنصر و ماده اولیه از نیستی به هستی آورد.

علاوه بر شناخت خدا از طریق قدرت خلقتش، انسان از طریق وجدان هم پی به وجودیت خدا برده. انسان به طور ذاتی به وجود خدا معترف است، هر انسانی در درون خود به وجود برتری که خالق این جهان هستی می‌باشد اعتراف دارد، حتّی معیارهای اخلاقی که در وجدان انسانها می‌باشد آنها را به سوی راستی و نیکویی دعوت می‌کند و گواه بر وجودیت خدا از طریق وجدان دارد. همچنین این موضوع شامل حال کسانی که

پیرو هیچ مذهبی نیستند نیز می‌شود. وجودیت خدا چه از طریق کائناتی که آفریده و چه از طریق درون انسان یعنی وجدان، همگی نشان دهندهٔ خالق برتری است که خدا نامیده می‌شود. در ادامه به بررسی اجمالی به وجودیت خدا در نزد مردمان جهان می‌پردازیم.

خدا در نزد مذاهب:

مذهب مجموع اعتقادات و باورهایی است که همراه با مناسک و شعائر مذهبی که ریشه در باورهای کهن، چه غلط یا درست دارد. لیکن انسانها به واسطهٔ این مناسک و مراسم، و باید و نبایدها خواستار این هستند که خود را به خالق هستی یعنی آن خدای نادیده وصل نمایند. مذهب به نوعی محاکمه کننده است. در مذاهب مختلف به وجود آمده، خدا آفریدگار جهان و کامل‌ترین وجود مفهوم محور اغلب مذاهب است. به طوری که اعتقاد به خدا سنگ زیر بنای آموزه‌های همهٔ مذاهب می‌باشد.

تمام مذاهبی که وجود دارند همگی مدعی پرستش خدای حقیقی می‌باشند و همگی خدایی را پرستش می‌کنند که خالق آسمان و زمین است. آنها داعیهٔ این را دارند که از طریق این مذاهب می‌توانند به خدا رجوع کنند و رضامندی او را برای خود کسب نمایند. هر کدام از مذاهب به وجود آمده به نوعی آیین و بایدها و نبایدهای خودشان را دارند و همگی این اعتراف را دارند که از سوی خالق جهان هستی این دستورات و فرامین را دریافت نموده‌اند و با انجام دادن آن خواست خدا را به جا می‌آورند.

به عنوان مثال یک مذهب، برخی از حیوانات را نجس می‌داند، و در باوری دیگر همان حیوانات، خوراک آنان می‌باشد. نزد عده‌ای نوشیدن شراب جایز نیست اما در جایی دیگر از آن در مراسمات خاص عبادی خود استفاده می‌کنند. برخی بر پوشاندن موی و

حجاب کامل زن معتقدند، اما در جایی دیگر موی بلند برای زن پوشش او محسوب می‌شود. خالکوبی در برخی از مذاهب جایز نیست اما در برخی آیینها خالکوبی را نشانِ تقدس می‌دانند. در جایی چند همسری و در جایی دیگر تک همسری را از سوی خدا می‌دانند و ...؛ نکتهٔ جالب توجه این است که همهٔ این مذاهب داعیهٔ این را دارند که همان خدای خالق هستی را پرستش و فرامین او را به جا می‌آورند در صورتی که هیچ کدام از آنها در شناخت خدا هم رأی، و دارای یک عقیدهٔ مشترک نیستند.

خدا در نزد بی‌خدایان:

بی‌خدا کسی است که ادعا می‌کند خدایی وجود ندارد یعنی فقدان باور به وجود خدا، کسی که چنین اعتقادی دارد باید همچنین ادعا کند که دانای کل است، ولی واقعیت این است که اکثر مردم فقط دانش کوچکی از تمام دانش عالم هستی را دارا می‌باشند. چنین افرادی با وجودی که خدا را باور ندارند اما در زندگیشان قائل به رعایت یکسری امور اخلاقی و بایدها و نبایدها هستند که در نزد مذاهب، کاملاً اساسی و جزو قوانین مذهبی آنان می‌باشد؛ مثلاً دزدی، ظلم، تجاوز و ... را مانند مذهبیون محکوم می‌کنند.

چنین افرادی چگونه این بایدها و نبایدها را به کار می‌برند در حالی که در پی این نیستند که از چه جهت می‌بایست بدون قائل شدن به هیچ ذات لایتناهی به امور نیکو پرداخت؟ این افراد خدا را در زندگیشان داخل نمی‌کنند، اما فرامینی که خدا به جامعه داده است را در زندگیشان لحاظ می‌کنند، این افراد به دستوراتی که خدا بدان سفارش می‌کند مکلف‌اند اما زمانی به اسم خدا می‌رسند آن را انکار می‌کنند، به طور مثال حق و حقوق همسایه را رعایت می‌کنند، به اصول قوانین و مقررات کشورشان پایبند هستند، فحاشی، بدگویی و ناعدالتی را محکوم می‌کنند. آنها با رعایت کردن اصول اخلاقی همین

جهان به نوعی بر این صحنه می‌گذارند که این اصول پایه، از منبعی گرفته شده است که بایست حتی برای یک زندگی ساده زمینی به آنها پایبند باشند.

برخی از بی‌خدایان چون خدا را نادیده می‌انگارند به وجود او اعتقادی نداشته و وجود او را رد می‌کنند، پس چه طور این افراد به وجدانی که در درونشان وجود دارد اعتقاد داشته، در صورتی که این وجدان نیز نادیدنی است؟ این چگونه اعتقادی است که وجدان نادیده را باور و به آن معتقدند ولی وقتی که به خدا می‌رسند چون نمی‌توانند آن را ببینند او را کنار می‌زنند؟ معتقدند که جهان هستی به خودی خود خلق شده و خود طبیعت را خالق هستی می‌دانند اما در کمال تعجب در چنین فرضیه‌ای ارائه داده شده کاملاً مشهود است که به خلق شدن جهان هستی اعتراف دارند!

برخی انفجار را عامل به وجود آمدن جهان هستی می‌دانند. در نظریه بیگ بنگ تا به نقطه انفجار پیش رفتند، اما حاضر نشدند به عقب‌تر از زمان انفجار پیش بروند و ببینند عامل این انفجار کی بود! واضح است که برای هر انفجاری به سه دلیل اصلی احتیاج است: ۱- انگیزه انفجار ۲- عامل انفجار ۳- مواد منفجره. برای به وجود آمدن انفجار، عنصر الکترون و ماده منفجره‌ای لازم است. برای همین است بسیاری که خدا را نمی‌بینند و به وجود او باور ندارند در شناخت او به اشتباه رفته‌اند، در صورتی که بسیاری از این افراد اخلاق‌گرا هستند و به اصول و قوانینی پایبند می‌باشند.

حال باید پرسید که این اصول و اخلاقیات از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چه چیزی است که می‌خواهد انسان را از بدی و گناه دور نگه دارد؟ این تنها اعتقاد به خدا و فرامین او است، که اگر غیر از این بود انسان می‌توانست به هر طریقی که اراده‌اش بود زندگی کند، بدون بایدها و نبایدها و اصول اخلاقی و رفتاری به مانند یک حیوان زیست کند، متعهد به هیچ پیمان ازدواجی نباشد و طبع درنده‌خویی و ... را دارا باشد. که چنین افرادی در زمان تنگی، فشار، تهدید و رویارویی با مرگ برای رهایی از آن در طلب آن هستند که به یک

نیروی بالاتر و قوی‌تر متمسک شوند. این افراد حتی در درونشان به وجودیت نیروی برتر (خدا) معترف می‌باشند.

خدا در نزد شیطان پرستان:

شیطان پرستی به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی بسیار قوی‌تر و مؤثرتر از قدرت واقعی یعنی خدا می‌باشد. و به معنی عام، اطاعت از شیطان و پرستش آن به عنوان معبود است. شیطان پرستان نیز به نوعی در حال پرستش خدای خود هستند اما پرستشی که در آن ابلیس را به عنوان معبود خود می‌شناسند. آنها با شیطان که فرمانروای پلیدیها است همراه شده و او را قدرت برتر این جهان می‌دانند، اما اصلاً در پی این نیستند که بدانند او نیز که یک مخلوق است قدرتش را از کجا آورده و هدف او از تمامی این بدیها چیست؟ آنها به جای رفتن به سوی چشمه حقیقی و شناخت خدا رو به سوی اباطیل خلقت نموده‌اند که ظاهری جذاب دارند و آن را به جای خالق هستی مدح و ثنا می‌نمایند. شیطان پرستان نه تنها در پرستش خدای حقیقی به اشتباه رفته‌اند بلکه عملاً کسی را که به خدا حمله می‌کند را مورد پرستش قرار می‌دهند. با این حال ما حتی ذات پرستش را در شیطان پرستان نیز می‌بینیم که شیطان را عبادت کرده و او را مورد ستایش قرا می‌دهند و قربانی و هدایا برای او می‌گذرانند.

خدا در نزد بت پرستان و مشرکین:

بت، تندیزی از سنگ، فلز، چوب و یا هر چیز دیگری است که آن را به شکل انسان یا جاندار یا هر شکل خیالی یا راستینی بسازند و پرستش کنند. در برخی از اقوام

افراد حتی حیوانات و برخی دیگر، خورشید، ماه، ستاره و یا هر گونه تمثیل دیگری را مورد پرستش و ستایش قرار می‌دهند. در جایی گاو را مقدس می‌دانند و ممنوعیت خوردن گوشت گاو و عدم استفاده از پوست آن و حتی نوشیدن ادرار آن را تبرک می‌دانند. برخی از مکتبها و آیینها به چند خدایی اعتقاد دارند. به طور مثال در برخی مذاهب خدایان و مجسمه‌هایی را پرستش می‌کنند که مظاهر و تجلیهای مختلف خدایان بر زمین‌اند که اعتقاد دارند این خدایان از ابتدای آفرینش تا اکنون بر زمین ظاهر شده‌اند و به کمک بشر و موجودات آمده‌اند. در تمامی این آیینهای به وجود آمده، اشخاص خودشان را در سیطرهٔ خدای ساخته شدهٔ ذهن خود قرار می‌دهند و این به معنی این است که خدا را قبول دارند اما در شناخت خدا به اشتباه رفته‌اند.

با کمی دقت و توجه به موضوعات گفته شده پی می‌بریم که تمامی مردم دنیا چه از حیث عدم اعتقاد و چه از حیث پرستش ساختهٔ دست خود به نوعی به وجودیت خدا اذعان دارند. همان طور که در بالا اشاره شد، ذات پرستش در شیطان پرستان نیز وجود دارد و این موضوع حتی شامل حال کسانی نیز می‌شود که بی‌مذهب و بی‌خدا محسوب می‌شوند؛ چنین دسته‌ای باز وجدانشان گواه بر وجودیت نیروی قوی دارد که نشان دهندهٔ خالق برتری است که خدا نامیده می‌شود.

اما با بیان این موضوعات می‌خواهیم این را عنوان کنیم که هر انسانی به وجود خدا معتقد است و هر کسی به نوعی می‌خواهد با او ارتباط داشته باشد. اما هر کسی تعریفی منحصر به فرد از خدا دارد. شخصی خدای خود را در سنگ و چوب می‌بیند و فردی دیگر در طبیعت و کائنات؛ یک شخص در خورشید، ماه، ستاره و شخصی دیگر خدای خود را در معشوق خود، و دیگری حیوانی را می‌پرستد و ...؛ با این حال می‌بینیم که همه به خدا که خالق جهان هستی است معترف می‌باشند ولی هر کسی تعریفی غیر از دیگری از او ارائه می‌دهد. حسب تمام این مشهودات چنین نتیجه حاصل می‌شود که

تمامی آنها به وجود یک منبع حیات که سزاوار پرستش است صحّه می‌گذارند، لذا برای داشتن شناختی درست از خدا اکنون می‌خواهیم به این منبع حیات بپردازیم.

منبع حیاتی که همه می‌خواهند به آن دست بیابند و او را بشناسند. اگر چنین فرض کنیم خدا در معشوقه شما باشد او روزی خواهد مرد اگر در سنگ، حیوان، کائنات، خورشید و هر چیز خیالی دیگر او نیز روزی از بین خواهد رفت. شاید بسیاری مدّعی این باشند که انسان به خدا نیازی ندارد و شخص باید با وجدانش زندگی کند، اما کدام وجدان؟ بهتر است بگوییم که وجدان هر شخص با شخص دیگری متفاوت است. برخی وجدانشان به گونه‌ای است که اگر چراغ قرمز را رد کنند خود را گناهکار می‌دانند، برخی نیز اگر مرتکب به عمل زنا شوند وجدانشان آنها را محکوم به گناه می‌کند. بدین صورت وجدان هر شخصی متفاوت و در یک حد و حدودی برای خود شخص تعریف شده است. در تمامی این موارد ذکر شده هر کسی سعی دارد خدایی که برای خود ساخته است را معرفی کند.

حال با این وجود ما با چند نوع خدا مواجه می‌شویم. کدام خدا خالق حقیقی است که از ازل تا به کنون بوده است؟ اگر ده تا خدا وجود داشته باشد کدام خدا اوّل بوده، کدام خدا دوّم و کدام خدا دیگری را خلق کرده است؟ با این تفاسیر می‌بایست فقط یک خدا وجود داشته باشد و مابقی،خدایان محسوب می‌گردند. آیا با وجود این همه خدا، یک آشفته‌گی و بی‌نظمی به وجود نمی‌آید؟ کدام خدا راست می‌گوید و کدام خدا دروغ؟ انسان باید به سراغ کدام خدا برود؟

هر کسی خدا را به یک نوع معرفی می‌کند، در بین تمامی صدهایی که وجود دارد همگی مدّعی بر این هستند که ما شما را به خدا می‌رسانیم، پس کدام صدا درست می‌باشد؟ ما می‌خواهیم با منبع حیات که خالق جهان هستی و به وجود آورنده آن است ارتباط برقرار کنیم کسی که خدای تمامی این خدایان می‌باشد. حال می‌توانیم بگوییم هر

کسی که نتوانست با خدای حقیقی که منشأ حیات است در ارتباط باشد در شناخت خدا به اشتباه رفته است؟ بله، حتماً همین گونه است.

بسیاری خدا را از جانب ذهن و افکار خودشان معرفی کرده‌اند. آیا تا به حال اندیشیده‌اید که چه کسی می‌تواند خدا را به درستی به شما معرفی کند؟ با یک مثال پیش می‌رویم، فرض کنید کسی می‌خواهد خصوصیات اخلاقی شما را بشناسد و با حالات درونی شما آشنا شود، به نظرتان چه کسی می‌تواند خصوصیات شما را به درستی عنوان کند؟ پدر؟ مادر؟ همسر؟ یا دوست شما؟

شاید پدر، مادر، همسر و یا نزدیکان شما بتوانند تا حدودی خصوصیات اخلاقی شما را معرفی کنند، اما تنها کسی که می‌تواند تمامی حالات و خصوصیات روحی شما را به درستی معرفی کند خودِ شخصِ شما می‌باشید. پس برای شناخت هر کس بهترین گزینه این است که سراغ خودِ شخصِ مورد نظر رفته تا شخص با تمامی خصوصیات و حالات درونی‌اش خودش را به شما معرفی کند. تا به اکنون کتب زیادی در ارتباط با خدا و شناخت او به رشته تحریر درآمده است. اما بیاییم برای مدتی به دور از هر تعصب و زندان افکار از پیش تعیین شده و بایدها و نبایدهای تلقین شده از کتب مختلف یا جوامع گوناگون، صرفاً خدا را از دیدگاه خودش بشناسیم. برای حصول به این منظور لازم است به سراغ خود خدا برویم، که جلوتر بیشتر به شناخت خدا و معرفی آن از جانب خودش می‌پردازیم.

خدای کتاب مقدس:

کتاب مقدس یا به عبارت صحیح‌تر کتب مقدس که در آن شرح چگونگی خلقت جهان هستی و انسان و شکل‌گیری تمام اقوام دنیا، توسط انبیا و نویسندگان امین خدا در طول قرنهای بسیاری به رشتهٔ تحریر درآمده و نسل به نسل در عین امانتداری چرخیده و امروزه به همان صورت به دست نسل امروزی رسیده، و مرجع مستند و حقیقی تاریخ تمام انبیا و قوم اسرائیل و مسیحیت می‌باشد.

خدای معرفی شده در کتاب مقدس تنها خدای واحد حقیقی است که از ازل بوده و تا به ابد خواهد بود، خدایی که جهان هستی را از نیستی به هستی آورد، خالق آسمانها و زمین و پُری آن، خدای قادر مطلق، دانا، توانا و قدّوس. خدای کتاب مقدس همان طور که به انسان توان حرف زدن داده است خود نیز سخنگو است. او خدایی است که از همان ابتدای خلقت انسان همراه با آدم اوّلیه بوده و همین طور بر تمامی نسل او مانند نوح، ابراهیم، اسحاق و به طور قوی‌تر در نسل یعقوب و قوم بنی‌اسرائیل. اما تنها قومی که بسیار با او همراه شده اسرائیل و اعقاب او بودند. و حتی ما آن را در میان قومهای دیگر از جمله در مردم نینوا نیز می‌بینیم.

خدای کتاب مقدس مختص به یک قوم و قشر خاصی نبوده، بلکه این خدا از مرزها نیز فراتر رفته و تمامی قاره‌ها را درنور دیده است، حتی در کشورهایی که دارای تمدن کهن بوده‌اند، مانند یونانیان و رومیان و ... نیز آمده است. خدای کتاب مقدس محدود به هیچ گروه و قوم و دستهٔ خاصی نیست، همان طور که تمام جهان را آفرید او نیز متعلق به یک محدوده، مرز و جا و مکان جغرافیایی نیست. این خدا خدای تمام جهانیان است، خدایی به وسعت جهان هستی، که انسان را دوست دارد و خواهان ارتباط با او است، خدایی که انسان را محبت نموده و می‌خواهد به او حیات ببخشد تا انسان برای همیشه با او، تا به

ابد زنده و جاوید بماند. خداوندی که دیدنی و قابل رؤیت است که بسیاری او را لمس کردند و با او سخن گفتند.

متأسفانه در قرون اخیر به خاطر دین گریزی و شاید بتوان گفت نفرت مردم از فجایه‌ای که با نام دین صورت گرفته و تأثیرات منفی شدیدی که در اذهان همگانی گذاشته، افراد بسیار قلیلی هستند که به سمت خدا و کلام مقدس او بروند، اما با تمام وقایع ناگواری که به نام دین صورت گرفته تا کلام خدا را بی‌اعتبار سازد، همچنان تنها این کلام مقدس خدا است که در آن حقایق را می‌توان یافت و تحصیل نمود، از این روی در ادامه این کتاب و برای بیان حقایق این جهان به سراغ کتاب مقدس خواهیم رفت تا ببینیم خود خدا در خصوص خودش و رازهایی که از چشم و گوش بسیاری از مردم دنیا پوشیده مانده، حقایق را چگونه آشکار نموده و بیان داشته است.

وضعیت جهان امروزی:

نگاهی می‌اندازیم به وضعیت جهان امروزی، بیاپید به جای دوری نرویم به خود انسان نگاه کنیم، تمامی انسانها از نظر شکل ظاهر و آناتومی بدن مشابهت بسیاری نسبت به یک دیگر دارند. همگی دارای دست، پا، قلب، گوش، دهان و ... می‌باشند. ولی از نظر عقاید، تفکر و اعتقادات بسیار با هم متفاوت‌اند، اما با وجود تفاوت‌هایی که دارند می‌توانند در کنار یک دیگر همزیستی داشته باشند و در یک چهارچوب و یک قانونمندی حرکت کنند. می‌توانند باید‌ها و نبایدهایی را برای خود تعریف کنند و یک آیینی را تشکیل دهند و همگی مکلف به اجرای آن باشند.

به طور مثال به قوانین راهنمایی و رانندگی در کشورها نگاه کنید، در بسیاری از کشورها رانندگی از سمت راست می‌باشد اما در برخی از کشورها مثل انگلیس و هند از سمت چپ، در برخی از کشورها واحد اندازه‌گیری سانتی‌گراد می‌باشد و در جایی دیگر فارنهایت، در جایی معیار اندازه‌گیری مایل است در جایی کیلومتر و ...؛ اما می‌بینیم با وجود این تفاوتها هر کدامشان با هر قانونی که دارند در صنعت خودشان موفق بوده و به دستاوردهای بزرگی رسیده‌اند. حال ما می‌توانیم بگوییم کدام درست است یا غلط؟ در مورد مذبه‌های به وجود آمده نیز همین طور، هر مذهبی اعتقادات و بایدها و نبایدهای خودش را دارد. به جنگهای بین کشورها نگاه کنیم، هر کشوری کشته شدگان خودش را شهدای حق می‌داند، آیا حقیقتاً می‌توان گفت کدام یک از آنها شهدای حق هستند؟

تمامی مذبه‌های به وجود آمده، با شعارهای فریبنده انسانها را به سمت نیکویی هدایت می‌کنند و هیچ کدام از آنها با تفکرات به ظاهر شیرانه به جلو نیامده‌اند.

تمامی آنها دروغ، زنا، دزدی، ظلم و ... را رد کرده و آن را زشت و ناپسند می‌دانند. اما آیا حقیقتاً اگر تمامی این مذاهب از سمت خدا هستند چرا این قدر با هم تفاوت دارند؟ چرا در یک مذهب برخی چیزها را نجس و در جای دیگر آن را پاک می‌دانند. جایی سگ و خوک را نجس می‌دانند و جایی دیگر آنان را پاک و حتی برای خوراک استفاده می‌کنند.

مذهبی چند همسری و مذهبی دیگر تک همسری را حکم می‌کند. مذهبی خوردن شراب را ممنوع و مذهبی دیگر در مراسمات مذهبی خود آن را بر حسب یک فریضه به جا می‌آورند. در جایی مو و حجاب زن به طور کامل باید رعایت شده باشد و در جای دیگر موی بلند پوشش زن محسوب می‌شود. در بعضی از مذاهب تتو و خالکوبی کردن را منع می‌کنند، در حالی که در مذهبی دیگر تتو و خالکوبی بیشتر نشانی از تقدس می‌باشد و بسیاری از مثالهای این چنینی دیگر. در صورتی که تمامی مذاهب مدعی این می‌باشند که خدا چنین گفته و دستورات او را به جا می‌آورند!

ممکن است این جواب به ذهن شما برسد که دلیل تمامی این مذاهب به وجود آمده بسته به شرایط مکانی و جغرافیایی بوده است که خدا هر بار در هر مکان و با توجه به موقعیت جغرافیایی آن سخن گفته است. به نظر شما اگر این چنین بوده خدا یک خدای بی‌ثباتی نیست؟ آیا خدا ندانسته سخنی گفته و هر بار سخن خود را تغییر داده و یا از سخن خود پشیمان شده است؟ اگر چنین است چگونه می‌خواهد انسانها را داوری کند؟ که اگر این طور باشد انسانها مدعی این می‌باشند که به آنها ظلم شده است زیرا در جایی آزادی و در جای دیگر افراد مورد ظلم قرار گرفته‌اند. به طوری که مکان تولد و موقعیت جغرافیایی هر شخص تعیین کننده اعتقادش می‌باشد.

در حالی که همه مدعی بر این هستند که خدایی را پرستش می‌کنند که قادر مطلق، ثابت و تغییرناپذیر است. حال این همه مذاهب و آیینهای مختلف از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ اگر سرچشمه و منبع تمام اینها از یک خدا باشد چرا این همه تضاد و آشفتگی را به همراه دارد؟ این خدا چه طور می‌خواهد بابت این اتهام از خودش دفاع کند؟

دیدگاه مشترک بشر از خدا:

وقتی به تمامی جهان هستی نگاه می‌کنیم چشمان ما نظاره‌گر قدرت پر شکوه و عظمت خدا می‌باشد، خدای قادر مطلق که جهان هستی را از عدم و از هیچ به هستی آورد و آن را با چنین وسعتی آفریده است، خدایی خالق، دانا، توانا که عالم بر همه چیز است، وقتی به اطرافمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که نظام هستی و قوانین حاکم بر آن از ریزترین موجودات تا بزرگ‌ترین آنها حکایت از نظم شگفت‌انگیز می‌کند، آفرینشی که بر اساس نظم استوار است. در دستگاه خلقت، نه تنها هر پدیده‌ای جای خاصی را دارد بلکه مأموریت و کار ویژه‌ای به عهده دارد، اگر نگاهی دقیق به اطراف خودمان بیاندازیم و پدیده‌های

هستی را با دیده دقت بنگریم در می‌یابیم که دست خدای توانا چه قدر زیبا و منظم هر چیز را در جای خویش نهاده است.

در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز، فصول به کار رفته، خواب در زمستان و بیداری آن در بهار، زنجیره حیات در حیوانات و گیاهان و وابستگی آنها به هم، وجود کهکشانها و منظومه‌های بسیار که هر کدامشان در یک مدار معینی حرکت می‌کنند، حرکت وضعی زمین به دور خورشید و ... که اگر اندکی بی‌نظمی در گوشه‌ایی از چرخه حیات راه بیفتد، همه آنها را به نابودی می‌کشاند. تمامی اینها بیانگر خالق است که هر چیزی را منظم و قانونمند آفریده است.

به گیاهان که نگاه می‌اندازیم می‌بینیم هر گیاه در شرایط آب و هوایی خاص خودش رشد می‌کند، ماهیهای دریای شور فقط در آب شور و ماهیان آب شیرین در آب رودخانه‌ها زندگی می‌کنند و تکثیر می‌شوند و هر کدام در چرخه زندگیشان دارای نظم و قانون خاص به خود می‌باشند. ما این نظم را در سایر حیوانات نیز می‌بینیم. برای مثال خرسها همچنان خواب زمستانی خود را دارند یا مورچه برای فصل زمستان آذوقه خود را از قبل جمع می‌کند.

و یا نظمی که در درختان می‌باشد را بنگریم، درخت آلبالو همیشه میوه آلبالو را به بار می‌آورد و ما از یک درخت آلبالو انتظار میوه پرتقال را نداریم. به فصلهای سال که نگاه می‌اندازیم می‌بینیم که همیشه پس از زمستان، بهار و بعد از آن فصل تابستان در راه است، بعد از هر نو شدنی خزان و پس از هر خزانی دوباره نو شدن طبیعت را می‌بینیم. که همه اینها خدایی را معرفی می‌کند که قادر، توانا، با نظم و قانونمند است، خدایی قدوس و پاک که هیچ انسانی نمی‌تواند او را به بی‌نظمی و جهالت ملزم سازد.

حال بیاییم در بین تمامی مخلوقات خدا نگاهی به انسان بیاندازیم، خدا که انسان را در یک قانونمندی آفرید، آناتومی بدن انسان و عضوهای به کار رفته او را هم در یک قانونمندی آفرید. حال همین انسانی که خدا او را با نظم تمام آفریده و او را بر روی زمینی که دارای نظامی بسیار دقیق است مقرر فرمود، باعث بر هم زدن نظم در زمین و طبیعت شده است. به طوری که نه تنها به خود آسیب می‌زند بلکه نظم طبیعت را نیز به مخاطره انداخته. با ساخت مواد مخدر و مشروبات الکلی به بدن خود آسیب می‌رساند، با از بین بردن درختان و جنگلها باعث سیل و از بین بردن طبیعت شده است. با به کارگیری عناصر روی زمین دست به ساخت بمب اتمی به جهت از بین بردن و تخریب و کشتار انسانها زده است و ...؛

انسان امروزی نه تنها دست به بر هم زدن طبیعت دراز کرده، بلکه گناهای را انجام می‌دهد که از آنها متنفر است و پس از انجام دادن آنها دچار عذاب وجدان می‌شود، دروغ، زنا، خیانت، قتل، فحشا، ریا و ... را ناپسند می‌داند اما زمانی که در شرایط آن قرار می‌گیرد عمل کننده به همه آنها است. در یک عصبانیت مرتکب قتل می‌شود و بعد از ساعاتی پشیمانی به سراغش می‌آید، دروغ را ناپسند می‌داند اما زمانی که در شرایط آن قرار می‌گیرد آن را به راحتی ادا می‌کند، در جایی قانونها و بایدها و نبایدهایی را در یک چهارچوب از پیش تعیین شده تعریف می‌کند اما خودش قادر به مراعات آنها نیست.

به وضوح می‌بینیم که انسانها حتی ناخواسته مرتکب گناه می‌شوند در صورتی که از انجام دادن آن تنفر دارند. مذاهب به وجود آمده، انسانها را به سمت نیکویی هدایت می‌کنند و هیچ یک از آنها با تفکر شیرانه نخواستند باری بر انسانها بگذارند، اما با وجودی که همه آنها انسانها را به سمت تقدس و نیکویی دعوت می‌کنند و مدعی این می‌باشند که باید از گناه به دور بود، ولی خود با انجام ناپاکی و شرارت بر ضد کلام خود رفتار می‌کنند.

به راستی چه طور چنین چیزی ممکن است؟ چگونه انسان می‌تواند گناه نکند؟ چه راه حلی برای آن وجود دارد؟

شخصی گناه می‌کند و بعد از آن پشیمان شده و در حضور خدا توبه می‌کند و باز روز دیگر همان گناه را تکرار و یا گناه دیگری را مرتکب می‌شود، شخصی دیگر برای از بین بردن گناهش به دنبال کارهای خیریه می‌رود؛ با ساختن مدرسه، بیمارستان، کمک به یتیمان و ... پوششی خود درآورده بر گناهانش می‌خواهد بگذارد، کسی دیگر هم با انجام مناسک مذهبی می‌خواهد رضایتمندی خدا را تحصیل نماید.

حال خدایی که این همه با نظم، قانونمند و قدّوس است چگونه انسانی را خلق کرده که تا این حد نامیزان است و یا چه طور این همه مذاهب و اعتقادات را به وجود آورده که دارای تضاد و آشفتگی می‌باشند و در هر جایی به یک طور سخن گفته است؟! چرا انسانها گناهانی می‌کنند که حتی خودشان آنها را دوست ندارند، ما مخلوقات خدا را مثال زدیم که همگی در یک نظم هستند اما انسان در بین مخلوقات خدا نه تنها بی‌نظم است بلکه نظم طبیعت را نیز بر هم زده است.

این گونه به نظر می‌رسد که انسانها طبع و خوی متفاوتی پیدا کرده‌اند و دو شخصیت متفاوت از یک دیگر را ارائه می‌دهند به طوری که در افکار و ذهنشان با دو صدای متضاد پیوسته مواجه‌اند، یک صدا آنها را به سمت نیکویی و پاکی هدایت می‌کند و صدایی دیگر به سمت شرارت و بدی، یک صدا او را به سمت بخشش و محبت رهنمود می‌کند اما صدایی دیگر به سمت انتقام و ستیزه‌جویی!

حال چرا انسانها دو صدا را می‌شنوند؟ منبع این صداها از کجا است؟ چه اتفاقی در وجدان، ضمیر و در فکر و عقاید انسان صورت گرفته است که دارای دوگانگی شخصیت شده است؟ مگر ما ساخته دست خدای قدّوس و پاکی نیستیم که از گناه متنفر است، پس

چرا انسان این گونه آفریده شده است؟ خدایی که همه چیز را در نظم و هماهنگی خاص آفرید آیا در ساختن انسان ناتوان بود؟ چرا انسانها مرتکب گناهای می‌شوند که حتی دوست ندارند، چرا دارای افکار و عقاید و مذاهب مختلف می‌باشند در صورتی که همه مدّعی بر این هستند که خدایی را پرستش می‌کنند که ثابت و تغییرناپذیر است؟ آیا خدا انسان را با گناه خلق کرد؟ آیا تمامی مذهبهای به وجود آمده با صداهاى مختلف که هر کدام مدّعی این می‌باشند که انسان را به سمت خدا هدایت می‌کنند همگی از جانب خدا هستند؟

مهم‌ترین نکته این است که چرا همه انسانها در شناخت گناه مشترک، اما در شناخت خدا با هم متفاوت‌اند، چرا جهان صحنه این همه تضادها است؟ منبع این تفکرات، بدیها و خوبیها از کجا است؟ چرا همه مخلوقات خدا هماهنگ هستند اما انسان امروزی ناهماهنگ؟ آیا خدا آدم را در ابتدا با گناه خلق کرد یا گناهی به یک شکل و به یک طریقی به انسان وارد شده است؟

اکنون با توجه به این گناهای که انسان هر روزه مرتکب می‌شود و دارا بودن طبع و خوی متفاوت و دو شخصیتی بودنش، می‌توانیم به عنوان یک بیماری به آن نگاه کنیم که گریبان‌گیر تمام بشر شده است، گناهای که انسانها را در بند و اسارت خود گرفته و نمی‌توانند از آن خلاصی یابند.

یک سؤال، آیا خدا آدم را در زمان آفرینش نامیزان و با گناه خلق کرده است؟ یا گناه به طریقی به انسان داخل شده؟ اگر این یک بیماری بوده باشد، چه طور وارد انسان شده و برای درمان این بیماری چگونه باید عمل کرد؟ می‌دانیم بسیاری از بیماریهای ویروسی که به وجود می‌آیند، محققین در ابتدا به جهت درمان آن به سراغ ناقل اولیه آن می‌روند، مانند بیماری ایدز، زمانی که ویروس این بیماری آمد محققین به دنبال ناقل اولیه

آن رفتند و فهمیدند که این بیماری از ارتباط بین میمون و انسان به وجود آمده. پس لازم است برای شناخت یک بیماری به سمت ناقل اولیّه بیماری رفت.

در انسان نیز این ناهماهنگی و عدم توازن به وجود آمده است پس باید به سراغ اولین انسانی که گناه نموده رفت تا ببینیم چگونه گناه به مانند یک بیماری به آدم داخل شده است. حال می‌دانیم که آن آدم خطاکار اولیّه در دسترس نمی‌باشد پس برای یافتن پاسخ این سؤال چه کار باید کرد و به دنبال چه کسی باید رفت؟

فرض کنید شما یک نقّاش هستید، شاید بسیاری از افراد در مورد نقّاشی شما، رنگ و ابزارهایی که به کار برده‌اید صاحب نظر باشند و نظری بدهند، اما تنها شخص شما می‌توانید به درستی تمام، نکات و تکنیکهای به کار برده شده و زمان صرف شده برای آن نقّاشی را توضیح دهید. پس برای جواب تمامی این سؤالات، گناهایی که انسان مرتکب می‌شود، مذاهب به وجود آمده که همه آنها مدّعی این هستند که از سوی خدا آورده شده‌اند، تنها کسی می‌تواند پاسخگو باشد که شاهد زنده تمامی این وقایع بوده باشد.

و او کسی نیست جز خدا. او که در تمامی اعصار همراه بشر بوده است. او که خالق انسان و تمامی موجودات می‌باشد. پس تنها راه، رفتن به سراغ خدا است. اگر این نامیزانی و عدم توازن از خدا باشد که تکلیف مشخص است در روز داوری هر شخصی در حضور خدا مدّعی این است که مخلوق دست او بوده و این نامیزانی از طرف خدا بوده است. حال اگر او مقصر بوده باشد چه طور می‌تواند در برابر این اتهام از خودش دفاع کند و یا انسان را محکوم نماید؟

با وجود صداهای متفاوتی که در دنیا وجود دارد و هر صدا مدّعی است که انسان را به سمت نیکویی دعوت می‌کند به راستی کدام صدا درست می‌گوید؟ و بر اساس کدام

صدا است که خدا انسان را قضاوت و داوری می‌نماید؟ لذا عاقلانه است که به سراغ خود خدا رفته و حقیقت هر امری را از او جویا شد.

بسیاری می‌گویند، مگر خدا سخن می‌گوید؟ چرا که نه! آیا خدایی که جهان هستی را به این عظمت آفرید و انسان را با چنین نبوغی خلق کرد، در سخن گفتن خود ناتوان است؟ همیشه باید به این فکر کرد که عدم توانایی در شنیدن صدای خدا می‌تواند به یک علت انسانی مربوط باشد، علتی که گوشهای ما را قادر به شنیدن صدای او نمی‌کند زیرا تاریخ نشان می‌دهد که بودند کسانی که با خدا سخن می‌گفتند و از او می‌شنیدند.

خدا می‌دانست که روزی خواهد رسید که بشر صدای او را نخواهد شنید و چنین اتفاقاتی خواهد افتاد که بشر در شناخت او به اشتباه می‌رود و بسیاری به جهت انحرافات به وجود آمده از دریچه ذهن خود خدا را بدون کسب معرفت تام او معرفی می‌کنند.

اکنون فرض کنید در ایام قدیم زندگی می‌کنید و برای خانواده خود که در یک کشور و شهر دیگر زندگی می‌کنند می‌خواهید از اوضاع و احوالتان آنها را با خبر سازید اما شما به هیچ طریق ارتباطی، دسترسی ندارید. تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که اوضاع و احوال و شرایط خودتان را به صورت مکتوب به رشته تحریر درآورده و به دست خانواده خود برسانید؛ یقیناً شما برای رساندن این نامه به دست خانواده‌تان از فردی امین استفاده می‌کنید، فردی که بتواند نامه شما را به دست خانواده‌تان برساند. آیا می‌دانید خدا نیز سخنان خود را از طریق نویسندگانی امین که منتخب او بودند مکتوب کرد تا احکام، فرامین و اراده‌اش را به گوش بشر برساند؟ او در کلام مکتوب شده‌اش از ابتدا تا انقضای عالم و حتی عالم ابدی را در دست بشر قرار داد.

کتاب مقدس همان نامه سرگشاده خدا برای تمام اعصار بشری است که تنها توسط یک قوم گردآوری شده و اتفاقاً جهت تأیید و امانتدار بودن نویسندگان آن، به وقایع

مرتبط به آن قوم نیز می‌پردازد؛ اما آن قوم یک نماد و سایه‌ای از برگزیدگان خدا برای تمام اقوام دنیا بودند برای دریافت حیات ابدی، و روی سخن این کتب با تمام امت‌های دنیا می‌باشد و تنها برای یک قوم و یک قشر خاصی از مردم دنیا نگاشته نشده است. لذا در ادامه احساس می‌گردد لازم است کمی به معرفی کتب مقدس بپردازیم.

معرفی کتاب مقدس:

کتاب مقدس را می‌توان از سه زاویه و دیدگاه مورد بررسی قرار داد:

- ۱- معرفی، شناخت و مطالعه آن؛
- ۲- بررسی و تحقیق در اعتبار و سندیت آن؛
- ۳- اتهامات وارده و پاسخ به اتهامات آن؛

معرفی و شناخت کتاب مقدس:

کتاب مقدس نه تنها یکی از طُرُق ارتباطی خدا، بلکه محکم‌ترین، موثق‌ترین و تنها مرجع در دسترس به جهت شناخت و دانستن اراده خدا برای بشر است. این جا است که اهمیت کتاب مقدس به طور کامل آشکار می‌گردد.

کتاب مقدس نامه سرگشاده خدا برای تمام اعصار بشری است. این کتاب متعلق به یک قوم و یا یک مردم خاص نیست، بلکه روی سخن این کتاب با تمامی امتهای دنیا است. زمانی که خدا اراده نمود دنیا را به گناه ملزم سازد دوره شریعت را آغاز نمود. در این دوره خدا فرمان به مکتوب نمودن کلامش را به موسی داد و موسی اولین نویسنده کلام خدا بود چنان که خودش در کتاب خروج باب ۳۴ می‌گوید: «^{۲۷} و خداوند به موسی گفت: این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.^{۲۸} و چهل روز و چهل شب آن جا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.» و بعد از آن کلام خدا بر انبیای دیگر نازل می‌شد که آنها نیز وقایع را به طور دقیق مکتوب و نگهداری می‌کردند.

کتب مقدّس از ۶۶ کتاب، صحف نبوّتی، رساله و نامه تشکیل شده است که توسط نویسندگان متعدّد و خاص خدا به رشته تحریر درآمده است. تمامی این مکتوبات در یک کتاب بزرگ و واحدی به نام کتاب مقدّس در دو بخش در بر گیرنده وقایع زمانی گردآوری شده‌اند.

با توجّه به سیر زمانی نگارش کتب مقدّس، آن را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- عهد عتیق ۲- عهد جدید.

عهد عتیق:

کتب عهد عتیق که شامل ۳۹ عنوان می‌باشد، از اوّلین و قدیمی‌ترین کتاب کتب مقدّس یعنی تورات (شامل پنج کتاب به نامهای: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه است.) که حدود ۳۴۰۰ سال قبل (حدوداً ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، توسط موسی نوشته شده، شروع می‌شود؛ و با آخرین نوشته از ملاکی نبی، در حدود ۲۴۰۰ سال قبل (حدوداً ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، به پایان می‌رسد. یعنی این کتب در فاصله زمانی حدوداً ۱۰۰۰ سال نوشته شده‌اند. کتب عهد عتیق مورد پذیرش و مرجع یهودیان و مسیحیان جهان است.

محتوا و مطالب عهد عتیق به طور کلی عبارت است از: چگونگی پیدایش جهان هستی، خلقت آدم و حوّا، گناه و رانده شدن آنان از باغ عدن، محکومیت و چیرگی مرگ و لعنت بر زندگی انسانها، و طرح و نقشه خدا برای نجات بشر، تاریخ مقدّس قوم اسرائیل، احکام و شریعت موسی، وحیها و نبوّتهای انبیا، سروده‌های روحانی و حکمت الهی.

کتب عهد عتیق را به لحاظ نوع نگارش می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

کتاب تورات: پنج کتب اوّل عهد عتیق یعنی پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، با نام "تورات" معروف می‌باشند که توسط موسی نگاشته شده‌اند. در این پنج کتاب، از پیدایش عالم هستی، خلقت آدم و حوّا و چگونگی گناه و رانده شدن آنها از باغ عدن، محکومیت و چیرگی مرگ و لعنت بر زندگی انسانها و طرح و نقشه خدا برای نجات بشر، گسترش و ایجاد نسلها و قومها و زبانها، زندگی و طوفان نوح، زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف، زندگی موسی و رهایی قوم بنی‌اسرائیل از مصر، کارهای عظیم و همراهی خدا با قوم بنی‌اسرائیل، اعطای ده فرمان خدا و احکام و شریعت داده شده به موسی، و ... سخن گفته شده است.

کتابهای تاریخی: دوازده کتاب بعدی عهد عتیق، از یوشع تا استر، به شرح رویدادهای تاریخی قوم اسرائیل می‌پردازد. این رویدادها از ورود این قوم به سرزمین موعود تحت رهبری یوشع، جانشین موسی آغاز می‌شود. و با شرح وقایع و دوره‌های مختلفی که قوم اسرائیل طی می‌کند ادامه می‌یابد، از جمله برگزیده شدن مردان و زنانی از سوی خدا به عنوان "داور" برای قوم اسرائیل تا قبل از شکل‌گیری پادشاهی در اسرائیل.

انتخاب پادشاه برای قوم اسرائیل به اصرار فراوان خود قوم بود، که اوّلین پادشاه منتصب آنان شاول نام داشت و پس از آن داوود نبی که پادشاهی بزرگی برای اسرائیل بنا نمود. پس از او فرزندش سلیمان که خانه‌ای برای خدا در اورشلیم ساخت و ... (پادشاهان قوم اسرائیل پس از سلیمان، اکثراً مردانی فاسد و خطاکار بودند. از این رو سرانجام خدا این قوم را مجازات کرد و در حدود ۲۶۰۰ سال پیش، ایشان را به دست پادشاه بابل به اسارت فرستاد.) و شرح وقایعی که بر قوم اسرائیل در زمان اسارت گذشت و همچنین چگونگی رهایی آنان از این اسارت و حرکت برای بازسازی معبد که پس از هفتاد سال، طبق پیشگویی ارمیای نبی، این قوم به دست کورش پارسی آزاد شدند و به سرزمین خود بازگشتند و به مرمت شهر اورشلیم و بازسازی معبد بزرگ سلیمان پرداختند.

کتابهای شعر و حکمت: پنج کتاب بعدی به صورت اشعار و حکمت گفته شده است. این کتابها شامل مزامیر داوود و سایر مردان خدا است که سروده‌های روحانی قوم اسرائیل را تشکیل می‌دهد. کتاب ایوب جزو کتب حکمت است که آن نیز در اصل به صورت شعر نوشته شده. کتاب امثال، جامعه، و غزل غزلها، منسوب به سلیمان می‌باشد و حاوی امثال و حکمت و اشعار تغزلی است.

نوشته‌های انبیا: هفده کتاب آخر از نوشته‌های انبیای یهود است. در این کتابها پیامهای هشدار یا تسلی خدا برای مقاطع خاصی از تاریخ بنی‌اسرائیل ثبت شده است. علاوه بر این، پیشگوییهای متعددی نیز در مورد حکومت خدا و مسیحای موعود در آنها وجود دارد.

عهد جدید:

کتب عهد جدید که شامل ۲۷ عنوان می‌باشد، از انجیل متی که در بین سالهای ۷۰ تا ۸۰ میلادی توسط متی، رسول عیسی مسیح نگاشته شده، شروع می‌گردد. و با کتاب مکاشفه که در حدود بین سالهای ۹۰ تا ۹۵ میلادی توسط یوحنا، رسول عیسی مسیح در دوران جفا بر کلیسا و به هنگام تبعید در جزیره‌ای به نام پطمس نگاشته شده، به پایان می‌رسد.

نگارش عهد جدید از حدود سال ۵۰ میلادی آغاز شد. طبق نظر محققین، نخستین جزئی از عهد جدید که نوشته شد، احتمالاً رساله اول پولس رسول به کلیسای تسالونیکي (واقع در یونان امروزی) است. آخرین کتاب عهد جدید، یعنی مکاشفه عیسی مسیح نیز احتمالاً در حدود سال ۹۰ میلادی نوشته شده است. به این ترتیب نگارش عهد

جدید حدود ۴۰ سال به طول انجامیده است. به عهد جدید "انجیل عیسی مسیح" نیز گفته می‌شود که مرجع و خاص مسیحیان می‌باشد.

کتب عهد جدید را به لحاظ نوع نگارش می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

اناجیل چهارگانه: شامل چهار انجیل: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا، که به شرح زندگی عیسی مسیح، کارهای عجیب او، تعالیم استثنایی او، شخصیت منحصر به فرد او، مصلوب شدن او، قیام او از مردگان و عروج او به آسمان می‌پردازد.

کتاب اعمال رسولان: پنجمین کتاب عهد جدید است که نویسنده آن لوقا، همان نگارنده انجیل لوقا است که به شرح احوال و کارهای رسولان عیسی مسیح پس از عروج مسیح به آسمان می‌پردازد. در این کتاب چگونگی گسترش تدریجی پیام مسیح از اورشلیم تا سرزمینهای مجاور و از آن جا تا قلب امپراطوری روم، به اختصار تشریح شده است. در این کتاب از شهرها و قریه‌های بسیاری با ذکر محدوده جغرافیایی آنها در زمان گذشته نام برده شده است.

رسالات (نامه‌ها): که شامل ۲۱ رساله از رسولان برگزیده عیسی مسیح است. سیزده رساله از پولس، یک رساله از نویسنده‌ای ناشناس (که حسب عقیده عموم، نویسنده این رساله نیز پولس می‌باشد.)، یک رساله از یعقوب، دو رساله از پطرس، سه رساله از یوحنا و یک رساله از یهودا می‌باشد. که این رساله‌ها، نامه‌هایی هستند که به کلیساهای مختلف نوشته شده‌اند تا آنها را راهنمایی و مشکلاتشان را برطرف نمایند.

کتاب مکاشفه: آخرین کتاب عهد جدید است. این کتاب شرح رؤیایی است که خداوند به یوحنا رسول، نویسنده انجیل یوحنا و رساله‌های اول و دوم و سوم یوحنا،

نشان داد تا مسیحیان را از امور آینده دنیا و حتی از وقایع هزاره هفتم جهان و پایان دنیا تا جهان ابدی آگاه سازد.

کتاب مقدس بر خلاف برداشت بسیاری که تا کنون آن را نخوانده‌اند، نه تنها یک کتاب صرفاً شریعت گونه نیست، بلکه خدا برای بیان منظور اصلی خود در نگارش کتاب مقدس، از طرق مختلف کتابتی استفاده کرده؛ به گونه‌ای که وقتی کسی کتاب مقدس را در دست می‌گیرد و آن را ورق می‌زند، آن را کتابی همه بُعدی می‌بیند.

در کل می‌توان گفت که به گونه‌ای نگاشته شده که تمامی اقشار جامعه را به طرق گوناگون مورد خطاب قرار داده که بگوید حامل پیغامی بسیار مهم و حیاتی برای همگان است و به هر طریقی که شده همگان باید از آن مطلع گردند و نمی‌بایست احدی از شنیدن آن محروم بماند! به راستی کتابی است عجیب!

ویژگیهای کتاب مقدس:

۱- کتاب مقدس در طول ۱۵۰۰ سال به رشته تحریر درآمده است که از حدود ۳۴۰۰ سال پیش (حدوداً ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) شروع و تا حدود ۱۹۰۰ سال پیش (بیش از ۹۵ سال پس از میلاد مسیح)، نگارش آن ادامه داشت.

۲- کتاب مقدس در سبکهای مختلف ادبی به نگارش درآمده است که عبارتند از: احکام و شریعت، روایت تاریخی، شعر، سرود، داستان عاشقانه، رساله تعلیمی، مکاتبات شخصی، خاطره نویسی، هزلیات، زندگی نامه، نبوت و پیشگویی، مثل و حکایت و تمثیل.

۳- کتاب مقدس در نقاط مختلف به نگارش درآمده است. مثلاً: توسط موسی در بیابان؛ توسط ارمیا در سیاه چال؛ توسط دانیال در دامن طبیعت و در فقر؛ توسط پولس در زندان؛ توسط لوقا در حین سفر؛ و توسط یوحنا به هنگام تبعید در جزیره پطمس.

۴- کتاب مقدس کتابی نبوتی است؛ نبوت به معنی اخبار کردن، پیشگویی کردن و آگاهی دادن است. حدود ۲۵ درصد از مطالب کتاب مقدس نبوتی است که در آن حدود ۱۸۰۰ پیشگویی در خصوص موضوعات مختلف وجود دارد، و بیش از ۳۰۰ پیشگویی آن مربوط به عیسی مسیح در خصوص چگونگی تولد او، شخصیت او، کارها و تعلیمات او، معجزات او، چگونگی نحوه کشته شدن و قیام او از مردگان و عروج او به آسمان است.

۵- کتاب مقدس کتابی همه بُعدی است. در کتاب مقدس به حدود ۷۰۰ موضوع مختلف پرداخته شده است. موضوعاتی بحث برانگیز نظیر: ازدواج، طلاق، ازدواج مجدد، همجنس‌گرایی، زنا، تربیت فرزندان، علوم گوناگون، اطاعت از مراجع قانونی، راستگویی، دروغ‌گویی، حکمت، شریعت، ماهیت خدا و که تمام نویسندگان کل کتاب مقدس به این موضوعات به شکل هماهنگ می‌پردازند که این میزان از هماهنگی حیرت‌انگیز است.

۶- کتاب مقدس در سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا به نگارش درآمده است.

۷- کتاب مقدس به سه زبان عبری، آرامی، و زبان یونانی نوشته شده است.

ویژگی‌های نویسندگان کتاب مقدس:

۱- تمام نویسندگان کتاب مقدس، در راستای نسل اسحاق و از قوم بنی‌اسرائیل

بوده‌اند.

۲- کتاب مقدس توسط ۴۰ تا ۴۵ نویسنده در طول دوره‌های مختلف تاریخ نوشته شده است. نویسندگان کتاب مقدس با یک دیگر هیچ نسبتی نداشتند و هر کدامشان به واسطهٔ صدها سال فاصلهٔ زمانی و صدها کیلومتر فاصلهٔ مکانی از یک دیگر جدا بودند، ولی در انتها می‌بینیم همهٔ این کتاب دارای یک انسجام و یکپارچگی فوق‌العاده‌ای است به طوری که هر کدام از نویسندگان با این که هیچ وقت هم دیگر را ندیده بودند اما کلام خدا را به گونه‌ای مکتوب می‌کردند که ابتدای هر کتاب جدید از ادامهٔ کتاب قبلی شروع می‌شود. که نشان دهندهٔ این است که نویسندهٔ اصلی این کتاب خود خدا است.

۳- نویسندگان کتاب مقدس از طبقات مختلف اجتماع بوده‌اند. مانند موسی که رهبر سیاسی مذهبی و در عالی‌ترین مراکز آموزشی تربیت یافته بود؛ داوود پادشاه که شاعر، موسیقیدان، چوپان و یک جنگاور بود؛ عاموس که چوپان بود، یوشع که فرماندهٔ لشکر بود، دانیال که نخست وزیر بود، سلیمان که پادشاه و فیلسوف بود، لوقا که طبیب بود، پطرس که ماهیگیر بود، متی که باجگیر و خراجگزار بود، پولس که معلم شریعت یهود بود، مرقس که کاتب و منشی پطرس بود و ...

۴- نویسندگان کتاب مقدس در حالات خلقی متفاوت دست به نگارش زده‌اند. برخی در حالی که در اوج و شادی بودند، برخی در حالی که در غم و ناامیدی، برخی در حالی که از اطمینان و یقین برخوردار بودند و برخی با سردرگمی و شک دست و پنجه نرم می‌کردند.

زبان نگارش و ترجمه‌های کتاب مقدس:

کتاب مقدس به سه زبان رایج و مهم عصر خود نگاشته شده است.

الف (زبان عبری؛ عبری زبان قوم اسرائیل و نیز زبانی است که تقریباً کل عهد عتیق به آن زبان نوشته شده است. زبان عبری پر از تصاویر و حرکات بدن است. در این زبان افعال علاوه بر صرف شدن به تصویر نیز کشیده می‌شوند. این زبان همچون تابلو نیست بلکه مانند تصاویری است متحرک. عبارات عبری چون "برخاست و برفت" یا "دهان خود را گشوده ... گفت" و یا "چشمان خود را بلند کرد و دید" به فراوانی به کار رفته‌اند و نشان دهنده قدرت تصویری زبان عبری است.

ب (زبان آرامی؛ آرامی زبان رایج در خاورمیانه تا زمان اسکندر کبیر بود و بین قرن ششم تا چهارم پیش از میلاد مورد استفاده بوده است. فصلهای دوم تا هفتم کتاب دانیال و بیشتر قسمتهای فصلهای چهارم تا هفتم عَزْرا به زبان آرامی نگاشته شده‌اند. در عهد جدید نیز در چند جای محدود زبان آرامی به کار رفته است که از این میان برجسته‌ترین مورد، فریاد عیسی بر صلیب بود که فرمود: «^{۴۶} و نزدیک به ساعت نهم، به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لَما سَبَقْتِنِی. یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی» (متی ۲۷: ۴۶).

پ (زبان یونانی؛ یونانی زبانی است که تقریباً تمامی عهد جدید توسط آن نوشته شده است. همان گونه که در زمان معاصر، زبان انگلیسی به زبان بین‌المللی تبدیل شده است، زبان یونانی نیز زبان بین‌المللی مورد استفاده در زمان مسیح بود.

کتاب مقدس یا بخشهایی از آن به بیش از ۲۲۰۰ زبان از ۶۵۰۰ زبان موجود در دنیا ترجمه شده است. کتاب مقدس یکی از نخستین کتابهای بزرگی بوده است که ترجمه شده است. و اولین بار در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد عهد عتیق که به زبان عبری بوده نگاشته شده بود به زبان یونانی ترجمه شد و نام سپتواجینت (Septuagint، یعنی هفتاد) بر آن نهاده شد.

چرا کلام خدا مکتوب گردید:

از آن جایی که گناه، دلیل جدایی انسان از خدا شد، خدا بر حسب پیشدانی خود می‌دانست که روزی بشر قادر به شنیدن صدای او نمی‌باشد. از این روی خدا اراده نمود که کلام خود را به عنوان تنها مرجع برای بشر در تمامی ادوار تاریخ از طریق نویسندگان امین مکتوب کند. تا تمامی سخنانش به صورت سند مکتوب گردد. از این روی به نویسندگان کلام خود امر نمود تا سخنان او را بنویسند و برای اعصار آینده بگذارند. به طور مثال:

✓ به موسی گفت، چنان که او در کتاب خروج باب ۱۷ شهادت می‌دهد: «^{۱۴} پس خداوند به موسی گفت: این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که...»

✓ به ارمیای نبی گفت چنان که او در کتابی که با نام او شهرت یافت، در باب ۳۰ شهادت می‌دهد: «^۲ یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس.»

✓ به اشعیای نبی گفت چنان که او در کتابی که با نام او شهرت یافت، در باب ۳۰ شهادت می‌دهد: «^۸ الآن بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالآباد بماند.»

✓ و حسب کلام مکتوب در کتاب مکاشفه باب ۱ که خود عیسی مسیح پس از رستاخیزش از مردگان و گذشت سالیان درازی به شاگردش یوحنا ظاهر شد به او گفت: «^{۱۱}... من الف و یاء و اوّل و آخر هستم. آن چه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به افسُس و اسمیرنا و پَرغامُس و طیاتیرا و ساردِس و فیلادلفیه و لائودکیه بفرست.»

بررسی و تحقیق در اعتبار و سندیت کتاب مقدس:

در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی ضربات سنگینی از سوی نقد تاریخی (نقد برتر) بر کتاب مقدس وارد آمد. نقادان می‌کوشیدند تا ثابت کنند که کتاب مقدس حاوی تحریفات و اشتباهات است و باید به لحاظ داده‌های باستان‌شناسی مورد اصلاح واقع شود. و از این روی سعی داشتند شالودهٔ تاریخت کتاب مقدس را خدشه‌دار کنند اما امروز وضعیتی کاملاً فرق کرده است.

تحقیقات باستان‌شناسی مدت طولانی نیست که در میان علوم فیزیکی اهمیت یافته است اما در بسیاری از عرصه‌ها نظیر نقد کتاب مقدس، مباحث مربوطه آن به تعیین اعتبار آن نقش مهمی ایفا نموده است. کار باستان‌شناسان این است که بازمانده‌های یک جامعهٔ باستانی را بیابند و از آنها ماجراهای گذشته را بازسازی کنند. فرق باستان‌شناس با اکثر علم‌مدرن در این است که باستان‌شناس می‌کوشد یک نظریه را به کرسی بنشاند. فرض اساسی در علوم مدرن این است که یک آزمایش علمی باید قابل تکرار باشد و اگر چنین بود درست است. اما باستان‌شناس نمی‌تواند نتایج به دست آمده را تکرار کند بلکه فقط می‌تواند در مورد یافته‌های خود فرضیه‌هایی ارائه دهد نه نتیجه‌گیریهای قطعی، مگر این که اسناد و مدارک دیگری یافت شود که آن فرضیه‌ها را تأیید کند.

خیلی اوقات می‌شنویم که می‌گویند باستان‌شناسی کتاب مقدس را تأیید می‌کند! اگر منظور از تأیید کردن این باشد که ثابت کند که کتاب مقدس الهامی و روحانی است باید بگوییم که باستان‌شناسی قادر به چنین کاری نیست. اما باستان‌شناسان می‌توانند ثابت کنند که رویدادها با مندرجات کتاب مقدس دارای بُعد تاریخی می‌باشند. برای مثال فرض کنید روزی لوح‌های سنگی که شریعت موسی روی آنها نوشته شده بودند کشف شود. باستان‌شناسی می‌تواند تأیید کند که این سنگها همان سنگهایی هستند که احکام

شریعت روی آنها نوشته شده است و این که این لوحها متعلق به دوره موسی می باشند؛ اما نمی تواند ثابت کند که آنها را خدا به موسی عطا فرمود.

عظیم ترین اکتشافات مذهبی قرن:

در پاسخ به این سؤال که کدام یافته باستان شناسی در تمامی ادوار تاریخی، بزرگ ترین و باارزش ترین مهر تأیید را در صحت کتاب مقدس می زند می توان به طومارهای دریای مرده اشاره نمود.

تا پیش از کشف طومارهای دریای مرده سؤال این بود که نسخه هایی که امروزه در دست داریم در مقایسه با نسخ قرن اول و پیش از آن تا چه حد دقیق و صحیح است؟ قدیمی ترین نسخه خطی کامل عهد عتیق متعلق به قرن دهم میلادی است از این روی سؤال مهم همیشه این بود متن عهد عتیق از آن جا که بارها و بارها رونویسی شده است تا چه حد قابل اعتماد است؟ طومارهای دریای مرده پاسخی حیرت انگیز به این سؤال می دهد. نسخه های دکتر برایان وود باستان شناس معروف مسیحی چنین می گوید: به احتمال زیاد طومارهای دریای مرده بیشترین تأثیر را داشته است. چرا که این یافته ها تاریخ آخرین نسخه های عهد عتیق را هزار سال به عقب برده است. طومارهای دریای مرده نشان داد که نسخه های عهد عتیق در این فاصله زمانی به دقت و با صحت کامل انتقال یافته است.

طومارهای دریای مرده چیست؟

در غارهایی در نزدیکی دریای مرده در اسرائیل حدود چهل هزار قطعهٔ کوچک حاوی نوشته‌هایی کوچک کشف شد که وقتی آنها را در کنار یک دیگر قرار دادند پانصد کتاب بازسازی شد. در میان این کتابها نوشته‌های غیر کتاب مقدسی نیز وجود دارد که زوایای زندگی در جامعه مذهبی قمران از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی را که در آن محل قرار داشت روشن می‌سازد. اما مهم‌ترین اسناد در میان طومارهای دریای مرده نسخه‌هایی از متن عهد عتیق است که متعلق به بیش از یک قرن پیش از میلاد مسیح می‌باشد.

طومارهای دریای مرده چگونه کشف شد؟

ماجرای این کشفیات یکی از حیرت انگیزترین داستانهای دوران مدرن است. در فوریه یا مارس سال ۱۹۴۷ پسر چوپانی از قبایل بومی ساکن منطقه‌ای در حوالی دریای مرده در اردن گلهٔ بز خود را می‌چرانید. او در زمان جمع‌آوری گله متوجه شد تعدادی از بزهایش از کوه بالا رفته‌اند. او به سراغ بزها به بالای کوه رفت و چند دهنه غار را در بالا می‌بیند و به طور اتفاقی سنگی بر می‌دارد و دهانهٔ یکی از غارها را هدف قرار می‌دهد. و با تعجب صدای شکستن ظرف سفالی را می‌شنود. برای او بسیار عجیب بود چه چیزی می‌تواند باشد؟ او وارد غار شد، در کف غار چندین کوزهٔ بزرگ حاوی طومارهایی بود که در پارچه‌های کتان پیچیده شده بودند.

آن طومارها برای مدت ۱۹۰۰ سال در شرایط بسیار عالی باقی مانده بودند. این طومارها از دست شبانانِ بادیه نشین به زیر نگاه نافذ دانشمندان جهانی رسید. و تجسسها در منطقه برای اکتشافات بیشتر شدت گرفت و یک هیئت اعزامی از باستان شناسان در

سال ۱۹۴۹ کار خود را در آن منطقه شروع کردند که منجر به کشف ده غار دیگر شد که آنها حاوی طومارهای دیگر بود.

این طومارها به علت حمله ارتش روم برای فرو نشانیدن آشوب یهودیان در سالهای ۶۶ - ۷۰ توسط قوم ساکن در این منطقه در غارها مخفی گردیده بود. و به علت هوای خشک این منطقه که حدوداً ۴۰۰ متر زیر سطح دریا قرار دارد (پایین ترین نقطه از سطح دریا در کره زمین!) این طومارها به خوبی حفظ شده و لطمه چندانی نخورده بودند.

ارزش طومارها:

پیش از کشف طومارهای دریای مرده قدیمی ترین نسخه خطی عبری از کتاب مقدس (عهد عتیق) که در دست بود به حدود سال ۹۰۰ میلادی تعلّق داشت. اما به لطف باستان شناسان و طومارهای دریای مرده نسخه های یافت شده حدود هزار سال قدیمی تر از نسخه های خطی بود که در دسترس قرار داشت.

طومارها شامل چه چیزی می باشند؟

غار ۱: توسط پسر چوپانی کشف شد و در آن جا ۷ طومار کم و بیش کامل یافت شد. قطعاتی از کتاب پیدایش، لاویان، تثنیه، داوران، سموئیل، اشعیا، حزقیال، مزامیر و چند اثر غیر کتاب مقدسی یافت شد نظیر خونخ، کتاب یوبیل، کتاب نوح، عهد لاوی و حکمت سلیمان و قطعه ای از دانیال و قطعاتی از تفسیرهای مزامیر، میکاه و صفیا نیز در این غار پیدا شد.

غار ۲: این غار در سال ۱۹۵۲ مورد اکتشافات قرار گرفت. قطعات مربوط به حدود یکصد نسخه خطی از جمله دو قطعه مربوط به خروج، یک قطعه لایوان، چهار قطعه از اعداد، دو یا سه قطعه از تثنیه و یک قطعه از هر یک از کتابهای ارمیا، ایوب و مزامیر و دو قطعه از روت یافت شد.

غار ۴: این غار در سپتامبر ۱۹۵۲ مورد بازدید قرار گرفت و بیش از هر غار دیگری نسخه‌های خطی در اختیار محققین قرار داد. هزاران قطعه از بادیه نشینها بازخرید شد یا به دنبال جستجوهای دقیق در کف خاکی غار توسط باستان شناسان کشف شد. از این قطعات کوچک صدها نسخه خطی به دست آمد که چهارصد تای آنها مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، که شامل یکصد نسخه از تمامی کتاب عهد عتیق است به جز کتاب استر و یک قطعه از کتاب سموئیل، همچنین چند قطعه از تفسیرهای مزامیر، اشعیا و ناحوم کشف شده است.

غار ۷ - ۱۰: این غار در سال ۱۹۵۵ مورد تحقیق واقع شد. در این غار هیچ نسخه عهد عتیق به دست نیامد. اما در غار ۷، قطعاتی از نسخه‌ای مورد سؤال یافت شد که به زعم خوزه اکالاهان بخشی از عهد جدید می‌باشد. چنانچه نظر او واثق باشد این قطعات قدیمی‌ترین نسخ عهد جدید هستند که مربوط به سالهای ۵۰ یا ۶۰ می‌باشند.

غار ۱۱: این غار در اوایل سال ۱۹۵۶ مورد حفاری قرار گرفت و نسخه‌ای بسیار خوب از سی و شش مزمور و نیز از مزمور مشکوک‌الاصل ۱۵۱ به دست آمد که قبلاً فقط در متون یونانی یافت می‌شد و یک طومار بسیار عالی از لایوان و چند بخش بزرگ از مکاشفه اورشلیم جدید و یک تارگوم آرامی (یا تفاسیر) و کتاب ایوب نیز کشف شد.

مقایسه طومارهای کشف شده با نسخه‌های خطی موجود:

طومارهای دریای مرده محقق علم نسخ را به هزار سال پیش از تاریخ نسخه‌های شناخته شده تا آن زمان می‌برد. پیش از کشف این طومارها، قدیمی‌ترین نسخه کامل تمام عهد عتیق به اوایل قرن نهم میلادی باز می‌گشت اما کشف این نسخه‌ها علم نسخ را به هزار سال قبل‌تر برد.

زمانی که این طومارها کشف شدند محققین شروع کردند به ترجمه کردن طومارها و مطابقت دادن آنها با نسخه‌های موجود. بدین سان محققین قادر شدند امانت متن عبری را مورد تحقیق قرار دهند. و طومارهای کشف شده ترجمه گردید که در ۹۵ درصد موارد این طومارها با نسخه‌های حال موجود با یک دیگر کلمه به کلمه همسان بودند. و ۵ درصد اختلاف عمدتاً مربوط به خطای نسخه برداری و تلفظ می‌باشد.

می‌پردازیم به فرآیند نسخه برداری که تا چه حد دقیق بود و چگونه این نسخه‌ها تا به امروز حفظ شده‌اند.

فرآیند نسخه برداری:

بخشی از فرایند اعتبار عهد عتیق مربوط می‌شود به نحوه انتقال، یعنی مسیری که متن از نسخه اصلی و اولیه تا نسخه چاپی امروزه طی کرده است؛ همانند سایر نوشته‌های دوران باستان ما. متن اصلی و اولیه عهد عتیق را در دسترس نداریم اما دقتی که نسخه برداران عبرانی به کار برده‌اند در مقایسه با سایر نوشته‌های باستانی حیرت انگیز است.

نخست تعداد نسخ خطی موجود عهد عتیق را عنوان می‌کنیم:

- ✓ اولین مجموعه از فهرستها توسط بنجامین کنیکات (۱۷۸۰ - ۱۷۷۶) تهیه شده که در آن ۶۱۵ نسخه خطی عهد عتیق فهرست شده است.
- ✓ مدتی بعد جیووانی دو رُسی (۱۷۸۸ - ۱۷۸۴) فهرستی از ۷۳۱ نسخه خطی منتشر ساخت.
- ✓ نسخه انبیا لنینگراد (۱۹۱۶ میلادی) شامل اشعیا، ارمیا، حزقیال و دوازده نبی دیگر می‌باشند.
- ✓ نسخه خطی بابلی (۱۰۰۸ میلادی) که در لنینگراد نگهداری می‌شود.
- ✓ نسخه حَلَب (۹۰۰ میلادی) که از ارزش استثنایی برخوردار است و از قدیمی‌ترین نسخه کامل ماسورتی از عهد عتیق می‌باشد.
- ✓ نسخه موزه بریتانیا (۹۵۰ میلادی) که شامل بخشی از پیدایش تا تثنیه می‌باشد.
- تمامی این نسخه‌ها در موزه‌های معروف دنیا نگهداری و مورد بازدید همگان قرار گرفته است.
- فرآیند نسخه برداری توسط کاتبینی امین صورت می‌گرفت. کاتبین کتاب مقدس، گروه‌هایی بودند که مسؤول تثبیت و حفظ متن عهد عتیق بودند تا امکان ورود هر نوع خطا به متن را از میان ببرند. از میان این گروه‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد:
- ✓ سوفرها: (Sopherim، کلمه عبری به معنی کاتب) علمای یهود و متولیان عهد عتیق در دوره زمانی میان قرون پنجم تا سوم قبل از میلاد بودند.
- ✓ زوجها: (Zugoth، یک جفت از علمای متن) عهده‌دار همان وظیفه در قرون دوم و اول قبل از میلاد بودند.
- ✓ تَنّاها: (Tannaim، تکرار کنندگان یا معلّمین) تا حدود سال ۲۰۰ میلادی فعال بودند.

✓ تلمود: اساساً بیانگر آرا و عقاید علمای یهود از ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۵۰۰ میلادی می‌باشند.

✓ ماسورتها: (Masora، یعنی سنت) علمای یهود بودند که بین سالهای ۵۰۰ تا ۹۵۰ میلادی فعالیت داشتند.

فرآیند نسخه برداری توسط این گروه بسیار دقیق و با وسواس زیاد انجام می‌شد به طور مثال به روش نسخه برداری علمای تلمود در زمینه کتب مقدس می‌پردازیم.

مقررات و روش علمای تلمود به جهت نسخه برداری به شرح زیر می‌باشد:

- (۱) طومار کنیسه باید روی پوست یک حیوان حلال و پاک نوشته شود.
- (۲) به دست یک یهودی برای استفاده خاص در کنیسه تهیه شده باشد.
- (۳) این پوستها باید با زه‌هایی که از حیوانات پاک گرفته شده، به هم بسته شوند.
- (۴) هر پوست باید تعداد مشخصی ستون داشته باشد که در تمام کتاب یکسان و برابر باشد.
- (۵) طول هر ستون نباید کمتر از ۴۸ خط و بیشتر از ۶۰ خط باشد، عرض هر ستون نیز باید معادل سی حرف باشد.
- (۶) تمام نسخه باید خط کامل داشته باشد، و اگر سه کلمه بدون خط نوشته شود، بی‌ارزش است.
- (۷) مرکب باید سیاه باشد، نه قرمز و نه سبز و نه هیچ رنگ دیگری، و باید مطابق دستورالعمل معینی تهیه شده باشد.
- (۸) یک نسخه اصیل و درست باید اساس کار قرار گیرد و رونوشت باید بدون کمترین انحرافی از روی آن تهیه شود.
- (۹) هیچ کلمه یا حرفی، و نه حتی یک همزه نباید از حفظ نوشته شود، یعنی بدون این که کاتب به کتابی که پیش رو دارد، نگاه کند ...

- ۱۰) بین هر حرف بی صدا باید اندازه یک تار مو یا نخ فاصله باشد.
- ۱۱) همچنین بین هر بخش جدید، یعنی عرض معادل نه حرف بی صدا.
- ۱۲) و همچنین بین هر کتاب، سه خط.
- ۱۳) پنجمین کتاب موسی باید دقیقاً با یک خط تمام شود؛ اما در مورد بقیه کتابها لازم نیست چنین باشد.
- ۱۴) علاوه بر این نسخ بردار باید با جامه‌ای کاملاً یهودی بنشیند.
- ۱۵) تمام بدنش را بشوید.
- ۱۶) و دست به نوشتن نام خدا نبرد مگر این که قلم را از نو در مرکب فرو برد.
- ۱۷) و چنان چه شخص پادشاه نیز او را به هنگام نوشتن این نام مخاطب قرار دهد نباید توجه‌ای به او بکند.
- و در پایان نسخه برداری، نوشته‌ها از طریق چندین نفر مورد بررسی قرار می‌گرفت. اگر این قواعد در آنها به کار نمی‌رفت آن نسخه را باطل و در زمین مدفون یا می‌سوزاندند و یا در مکتب خانه‌ها نگهداری می‌کردند و به عنوان کتاب قرائت از آن استفاده می‌نمودند.
- علمای تلمود به هنگام پایان نسخه برداری و تهیه نسخه جدید، آن قدر از دقت آن اطمینان داشتند که برای آن نسخه جدید، اعتباری برابر با نسخه قدیمی قائل می‌شدند. و زمانی که نسخه با دقتی که در تلمود تجویز شده بود رونویسی می‌شد به عنوان نسخه‌ای معتبر و موثق پذیرفته می‌شد و از ارزشی برابر با هر نسخه خطی دیگری برخوردار بود.
- مابقی علما و کاتبان کتاب مقدس نیز به دقت فراوان فرآیند نسخه برداری را انجام می‌دادند. تمام کاتبان در عمل نوشتن کاملاً امین بودند و حتی یک همزه و یک نقطه را جا به جا نمی‌کردند. و با این که چنین زمان طولانی گذشته است هیچ کس حتی جرأت نکرده که هجایی به آن بیافزاید و یا بکاهد و یا آن را تغییر بدهد.

در این زمینه‌ها تحقیقات، تجسّسها و بررسیها توسط محققین و دانشمندان این فن صورت گرفته است و ده‌ها جلد کتاب و مقاله در این خصوص منتشر شده است. که در این قسمت به جهت آشنایی خواننده به طور خلاصه در خصوص صحت و اعتبار بخشیدن به عهد عتیق از طریق کشفیات باستان شناسان پرداخته شد. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب شواهد مسیحیت و رأی دادگاه نوشته پروفسور جاش مک داول مراجعه نمایید.

نتیجه‌گیری:

برای هر دوره عهد عتیق، باستان شناسی ثابت کرده که مندرجات آن صحیح می‌باشد. در میان تمامی یافته‌های مربوط به کتاب مقدس در تمامی دوره‌های باستان حتی یک یافته وجود ندارد که با کتاب مقدس مغایرت داشته باشد. بسیاری سعی کردند آن را بسوزانند و فرمان به نابودی آن را دادند و خواستند که آن را کتابی غیر قانونی اعلام کنند، اما کتاب مقدس در برابر حملات بی‌رحمانه دشمنانش همواره ایستاده است. دشمنان کتاب مقدس می‌آیند و می‌روند اما کتاب مقدس همچنان باقی می‌ماند. و چه زیبا گفت خداوند آن چنان که در انجیل مرقس باب ۱۳ مکتوب است: «آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.»

اتهامات وارده و پاسخ آنها:

کتب مقدس را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار دادیم. اول از طریق معرفی و مطالعه کتاب مقدس و دوم از طریق یافته‌های باستان شناسی. اما روش دیگر پاسخ دادن به اتهامات مربوط به کتاب مقدس است.

اولین اتهامی که به کتاب مقدس در نگاه اول زده می‌شود این است که این کتاب را تحریف شده و دست خورده می‌دانند. که در این خصوص، یافته‌های باستان شناسی مهر محکمی در صحت کتب مقدس زده‌اند. اما در جواب به سؤال کسانی که در همان ابتدا با شنیدن نام کتاب مقدس شروع به حمله کردن آن می‌کنند و بدون هیچ مدرک و سندی آن را رد می‌کنند با یک مثال به آنها پاسخ می‌دهیم.

فرض کنید شما به خانه شخصی رفتید و چند ساعتی را با او وقت گذراندید و سپس از خانه او خارج شدید. کمی بعد او به شما زنگ می‌زند و ادعای این را دارد که شما از خانه او پولی به مبلغ مثلاً ۵ میلیون تومان را دزدیده‌اید. حال شما چه دفاعی از خود دارید؟ شما در معرض چنین اتهامی قرار گرفته‌اید. آیا دوستان می‌تواند تنها با یک حرف و یا یک تهمت شما را به دزدی محکوم کند؟ مسلماً خیر. او اگر از شما شاکی باشد در حله اول باید مدرک موثقی بر موجودیت آن مبلغ که عنوان می‌دارد دزدیده شده است ارائه دهد، و آنگاه اثبات نماید که شما در چه زمانی و به چه طریقی آن را دزدیده و چگونه از خانه خارج کرده‌اید که در زمان وقوع جرم کسی متوجه آن نشده است؛ و موارد بسیار دیگر ...

همیشه باید این مهم را مد نظر داشت که این اتهام زننده است که می‌بایست دلیل و مدرکی برای وقوع جرم ارائه دهد، تا مقتولی وجود نداشته باشد اتهام قتل به کسی زدن معنی ندارد!

در خصوص کتاب مقدس نیز این چنین است؛ کسی که به کلام خدا این اتهام را وارد می‌کند که این کتاب تحریف شده است، باید سند و مدرک موثق به جهت تحریف شدن آن ارائه دهد. یعنی کی، کجا، چه وقت، در چه زمانی، و به دست چه کسی این تحریف انجام شده است.

کتاب مقدس کلام خدا است، پس مواظب باشید که این اتهام را بدون هیچ مدرکی به خدا وارد نکنید که در نگاه اول اتهام زدن به کتاب مقدس نشان این است که خدا نمی‌تواند از کلام خود محافظت کند و این اجازه را داده تا هر کسی کلام او را باطل، کم و یا زیاد کند، که اگر چنین باشد با خدایی سر و کار داریم که در خصوص محافظت از کلامش ناتوان است و بیان نمودن این که کلام خدا مورد دستبرد قرار گرفته است و عده‌ای آن را تغییر داده و یا حذف نموده‌اند به مفهوم آن است که آشکارا کاملیت و قادر مطلق بودن خدا را نفی نموده و او را چون بشر ناتوان انگاشته‌ایم که اگر باز این چنین باشد در این صورت قادر مطلق و توانا خواندن او نیز خطا خواهد بود!

با فرض بر این که کلام خدا مورد تحریف قرار گرفته باشد، اگر این چنین باشد یعنی کتاب اصلی یا همان نسخه اصلی باید از بین رفته باشد و بعد از روی آن نسخه کتاب تقلبی و تحریف شده چاپ شود در صورتی که می‌دانیم کلام خدا در سه قاره مهم جهان مکتوب شده است، پس اگر کسی بخواهد نسخه تقلبی آن را ارائه دهد باید برود تمامی نسخه‌های اصلی کتاب مقدس موجود در جهان را جمع‌آوری کرده و بسوزاند و یا به طریقی آن را معدوم نماید. و آنگاه کتب تقلبی و یا تحریف شده را چاپ کند که این نیز غیر ممکن است. پس یا بایست تمامی کتابخانه‌هایی که کتب مقدس در آنها نگهداری می‌شود آتش گرفته باشند یا به خانه‌های یک به یک افراد در تمامی قاره‌ها که کتاب مقدس را نگهداری می‌کنند رفته تا تمامی نسخه‌های اصل را نابود و کتاب تحریف شده را چاپ و منتشر کرد.

از منظری دیگر، این چگونه اتفاق بزرگی است که در جهان افتاده و در تاریخ مکتوب هیچ کشوری عنوان نشده؟ مگر می‌شود در سرتاسر گیتی تمام کتب مقدس را در میان ملت‌های گوناگون جمع‌آوری و منهدم نمود و چیزی جعلی را به همان گستردگی در تمام گیتی یواشکی جایگزین آن کرد و در تاریخ هیچ ملتی کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نشده باشد؟ یقیناً زدن چنین اتهاماتی یا از ذهنی بسیار کودکانه تراوش شده و یا از ذهنی

تماماً احمق و دیوانه بیرون آمده، چون مغرض‌ترین شخص دانا هرگز با بستن چنین اتهامی جاهلانه خود را مورد تمسخر همگانی قرار نخواهد داد!

چنین اتهاماتی در اوایل قرن نوزدهم و بیستم میلادی به کتاب مقدس وارد شده، اما با توجه به حقیر بودن این اتهام یافته‌های باستان‌شناسی در تأیید کشف طومارهای دریای مرده و نسخه‌های خطی یافت شده که متعلق به صد سال قبل از میلاد مسیح است تمامی این اتهامات را رد کرده و به کتاب مقدس اعتبار و سندیت می‌بخشد.

بازنویسی مجدد کلام خدا:

جالب توجه است بدانید که خود کتاب مقدس پیش از این که نوشته شود و به دست انسان برسد در واقعه‌ای نشان داده که محال است کلام خدا از بین برود و حتی اگر در طول تاریخ کسی در صدد از بین بردن کلام خدا برآمده باشد، با واکنش سریع و متقابل خداوند مواجه می‌شد؛ به طور مثال به دو واقعه از این قبیل اشاره می‌شود:

در کتاب خروج نوشته موسی چنین مکتوب است که خداوند احکام و ده فرمان را بر دو لوح سنگی که نوشته صنعت دست خدا بود به موسی داد (خروج باب ۳۲ آیه ۱۶). و موسی زمانی که این دو لوح را در بالای کوه از خدا دریافت می‌کند در هنگام بازگشت از حضور خدا به نزد قوم با صحنه‌ای مواجه می‌شود که او را به شدت خشمگین می‌کند. او در پایین کوه قوم را می‌بیند که یک مجسمه گوساله طلایی ساخته‌اند و در پی پرستش آن هستند و آنگاه موسی از شدت خشم لوحها را انداخته و می‌شکند (خروج باب ۳۲ آیه ۱۹). اما در ادامه می‌خوانیم که خداوند بار دیگر به موسی امر می‌کند که دو لوح سنگی

دیگر مانند اولین بتراشد و بر بالای کوه رفته تا خدا آن احکامی را که در لوح اوّل نوشته بود مجدداً بر این لوح نیز بنویسد (خروج باب ۳۴ آیه ۱).

نمونه دیگر از بازنویسی مجدد کلام خدا را در کتاب ارمیای نبی باب ۳۶ می‌خوانیم که کلام خدا بر ارمیای نبی نازل شده گفت: «^۲طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امتها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس.» اما این طومار زمانی که در نزد یهوایقیم پادشاه یهود خوانده شد او تمامی آن طومار را در آتشی که در منقل افروخته بود سوزاند: «^۱و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشامع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.^۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.^۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، پادشاه آن را با قلم تراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد.»

اما کلام خدا بعد از آن که پادشاه طومار را سوزانده بود به ارمیا نازل شد و امر فرمود: «^{۲۸}طوماری دیگر برای خود بازگیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهوایقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس.»

بازنویسی کلام خدا نشان از آن است که هیچ کس حق تحریف، کم و یا زیاد کردن کلام خدا را ندارد. و اگر هم به یک طریقی کسی بخواهد آن را از بین ببرد خدا فرمان دوباره به بازنویسی آن را خواهد داد. خدا در برابر کلام خود بسیار متعصب است و به متجاوزان آن در آخرین کتاب از کتب مقدس (مکاشفه باب ۲۲) بسیار سخت هشدار می‌دهد: «^{۱۸}زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیافزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.^{۱۹} و هرگاه

کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.»

آفرینش:

علت خلقت جهان هستی:

خدا که تنها حیات جاودان است، اراده نمود تا در ابدیت با انسان یک مشارکت دو طرفه داشته باشد، اما از آن جایی که هیچ موجود زنده‌ای غیر از خودش نبود در ابتدا دست به خلقت جهان هستی زد یعنی آسمانها و زمین کنونی را به وجود آورد و انسان هوشیار را به شباهت خود آفرید تا بتواند برای همیشه با او مشارکت دو طرفه داشته باشد.

خلقت جهان هستی:

وارد کتاب مقدس می‌شویم تا با فرامین، احکام و اراده خدا برای بشریت آشنا شویم. اولین مکتوب کتاب مقدس با کتاب پیدایش شروع می‌شود، زمانی که کتاب پیدایش را می‌خوانیم به طور آشکار به قدرت خلقت خدا پی می‌بریم به طوری که اولین آیه از کتاب مقدس به روشنی به خالق بودن او اشاره می‌کند: «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

تمامی هستی به واسطه خدا آفریده شده است. تنها خدا است که می‌تواند خلق کند و زندگی و حیات ببخشد، باب یک کتاب پیدایش به طور آشکار به چگونگی خلقت جهان هستی پرداخته است، خلقت آسمانها، زمین، نباتات، سیارات، ستارگان، پرندگان، حیوانات و در انتها آدم.

کتاب پیدایش به ما می‌گوید که تمامی آفرینش در شش دوره صورت گرفت. خدا در پایان هر دوره هر چیزی را که خلق می‌کند به طور خاص به نیکو بودن آن اشاره

می‌کند. او هر چیزی را در نیکویی تمام آفرید، از این روی تمامی خلقت خدا بی‌عیب بود. خلقت در شش دوره به پایان رسید و آدم آخرین خلقت خدا در دوره ششم محسوب می‌شد.

خلقت آدم (انسان):

در همان اوایل کتاب پیدایش مکتوب گردیده که خدا آدم را به شباهت خودش آفرید و زمانی که قصد بر چنین کاری داشت از پیش این را در حضور فرشتگانش اعلام می‌کند: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.»

در میان خلقت تمامی موجودات روی زمین، آدم خلقت اصلی خدا محسوب می‌شود به طوری که خدا دلیل آفرینش تمامی موجودات روی زمین را برای آدم می‌داند. اما آدم به چه شکلی ساخته شد؟

آدم اولیّه یک موجود آسمانی نبود بلکه او نیز مانند سایر مخلوقات خدا از خاک زمین سرشته شده بود؛ زمانی که خدا آدم را از خاک زمین آفرید او یک موجود بی‌جان بود که بعد از دریافت روح حیات تبدیل به یک نفس زنده می‌شود، روحی که در آدم دمیده شد روح ذی حیات بود که به انسان حیات و زندگی می‌بخشید تا بتواند مادامی که این جهان هستی برقرار است در آن زندگی کند.

بر خلاف تصوّر عده‌ای که به این معتقدند که خدا از روح خود به انسان دمید، کتاب مقدّس این تفکّر را رد می‌کند و به این اشاره دارد که انسان می‌بایست روح خدا را در این دنیای فانی دریافت کند تا بتواند در ابدیت با خدا همیشه زنده و جاودان باشد.

لازم به ذکر است که به این نکته نیز پرداخته شود که کتاب مقدّس کاملاً عناوین به کار برده شده از کلام خدا را به طور دقیق عنوان می‌کند. هیچ کلمه‌ای در کتاب مقدّس بی‌دلیل و خارج از مفهوم خود استفاده نشده، هیچ عبارتی در کتاب مقدّس بیهوده نیامده، کلام خدا حتی حروف ربط مانند از، به، با، را هم به طور صحیح در جای درست آن به کار می‌برد.

اگر خدا از روح خود به انسان عطا می‌کرد به طور قطع خدا به آن اشاره می‌نمود و به عوض کلمه روح حیات از روح خدا استفاده می‌نمود. در صورتی که اگر خدا از روح خود به بشر عطا می‌کرد، انسان فانی نمی‌بود؛ امّا می‌بینیم که از آدم تا به تمامی نسل او تا به امروزه همه یک به یک از دنیا رفتند و به خاک بازگشتند. در خصوص روح خدا جلوتر بیشتر توضیح داده خواهد شد که چگونه آدم می‌تواند برای داشتن حیاتِ جاودان در ابدیت، روح خدا را دریافت کند.

همان طوری که خدا از پیش گفته بود: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید» خدا خالق و آفریننده جهان هستی، می‌تواند به هر شکل و منظری خود را آشکار کند، زیرا تمامی اشکال و موجودات چه آنانی که بر ما آشکار هستند و چه آنانی که نهان هستند از وجودیت او است که معنی می‌گیرند.

خدا آدم را به شباهت و به صورت خود آفرید؛ خدا زمانی که اراده نمود تا آدم را بیافریند در ابتدا برای خود بُعد جسمانی و زمینی ساخته بود تا آدم را در زمین به شباهت

خود بیافریند و با او ملاقاتی رو در رو داشته باشد. نگاه کردن به وجوهات ساخت آدم، ما را در شناخت شکل خدا یاری می کند. به عبارتی آدم نمونه خدا بر روی زمین است.

در کتاب پیدایش به یک اتفاق عجیب دیگر اشاره می شود که گویای ملاقات جسمانی خدا با ابراهیم در بلوطستان ممری است؛ این واقعه عجیب در باب ۱۸ کتاب پیدایش مکتوب شده: «^۱ و خداوند در بلوطستان ممری، بر وی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و روی بر زمین نهاد^۳ و گفت: ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بنده خود مگذر.^۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید،^۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین شما را بر بنده خود گذر افتاده است. گفتند: آن چه گفتی بکن.^۶ پس ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل از آرد می ده به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.^۷ و ابراهیم به سوی رّمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا به زودی آن را طبخ نماید.^۸ پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.»

چرا خدا پیش از آن که آدم را خلق کند برای خود یک بُعد جسمانی ساخته بود؟

اراده خدا برای بشر به شناساندن خودش بود. او در ازل تنها بود، اما چون غیر از خدا هیچ عنصر، ماده و هیچ موجود زنده ای نبود او در ابتدا اقدام به خلقت جهان هستی نمود و برای این که خود را به آدم بشناساند، جسمی دیدنی و آشکار به خود گرفت. خدا یک جسم زمینی به خود گرفت و آدم را به شباهت چهره زمینی خود با قدرت فهم، استدلال، هوش و قدرت اختیار بساخت.

خواست خدا آشکار کردن خود به آدم بود. و خدا با جسمی که برای خود، قبل از آفرینش آدم ساخته بود با آدم ملاقاتی رو در رو داشت. شاید بتوان این گونه هم گفت، مانند هنرمندی که یک قطعه از موسیقی را می‌سازد، یا یک نقاش که پس از اتمام نقاشی‌اش می‌خواهد هنرش را به نمایش بگذارد، در انتهای کار، خود را معرفی می‌کند تا شناخته شود. ما نیز زمانی که با یک اثر هنری زیبا و یا با یک بیت شعر، فیلم یا آهنگی مواجه می‌شویم که برایمان بسیار دلنشین است، به دنبال سازنده آن اثر می‌گردیم. این ارتباط جسمانی و زمینی خدا با آدم نشان از اوج محبت و اشتیاق خدا به انسان بوده.

و اما هدف خدا از خلقت آدم بر روی زمین چه بود؟

سؤالی که امروزه ذهن بسیاری از مردم دنیا را ممکن است درگیر کرده باشد این است که چرا خدا آدم را آفرید؟ جواب این سؤال را هم در کتاب پیدایش می‌توان دید، دقیقاً در جایی که گفت، می‌خواهد آدم را به صورت خود بیافریند: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم [چرا؟] تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.» این آیه از کتاب مقدس به طور دقیق هدف خلقت آدم بر روی زمین را آشکار می‌کند.

یکی از مقامهای خدا، پادشاه بودن او است. خدا پادشاه در آسمان و آدم نمونه کوچکی از او بود که به عنوان فرمانروا و پادشاه بر روی زمین قرار داده بود. خدا زمانی که همه چیز را روی زمین ساخت، آنگاه پادشاهی زمین را به آدم می‌سپارد تا آدم نه تنها بر یک قطعه از زمین بلکه بر تمامی زمین حکومت و پادشاهی نماید. اوج محبت خدا را می‌بینید؟ او قبل از آفرینش آدم همه چیز را برای پادشاه زمین آماده و مهیا نموده بود. خدا با تمامی قدرت و عظمت بی‌انتهایش زمین را بساخت آن هم در نیکویی تمام. زیبا، دلپذیر، مطبوع، و آدم بدون این که برای به دست آوردن این پادشاهی زحمتی بکشد هدیه ای مفت و رایگان را دریافت نمود. و این هدیه را خدا به او عطا کرده بود.

نمونه‌ای از اقتدار و پادشاهی آدم را جلوتر می‌بینیم که به آدم اختیار نام‌گذاری بر همه حیوانات داده شده بود که هر آن چه آدم هر ذی حیات را بخواند، همان نام او شود. کتاب پیدایش در این خصوص می‌گوید که: «خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آن چه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد.»

همان طور که پادشاهی آسمان از آن خدا می‌باشد اراده خدا نیز این چنین بود که پادشاهی زمین را به آدمی که به شباهت خود آفریده است بسپارد. یک پادشاه، صاحب و مالک هر آن چه که در حیطه قدرت او است، می‌باشد. و آدم، پادشاه بر تمامی زمین بود به طوری که اگر فرمان به جا به جایی کوه می‌داد، کوه جا به جا می‌شد. او قدرت پادشاهی خود را از خدا دریافت می‌کرد. و خدا این را به آدم که نمونه کوچکی از او بر روی زمین بود بخشیده بود. و این برای خدا لذت بخش می‌بود.

پیدایش حوا (زن):

کتاب پیدایش در باب دوم در خصوص پدید آمدن زن، به وجود آمدن او را به پس از نام‌گذاری همه حیوانات ارجاع می‌دهد: «^{۲۰}پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.^{۲۱} و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.^{۲۲} و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.^{۲۳} و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.^{۲۴} از این سبب مرد پدر و مادر

خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.^{۲۵} و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.»

در خلقت آدم متوجه شدیم که خدا آدم را مستقیماً از خاک زمین بسرشت و آدم جزو خلقت اصلی محسوب می‌شد، اما برای آفرینش حوا خدا از خاک زمین استفاده نمود، بلکه آدم را به خوابی سنگینی برد و استخوانی از دنده‌های او را گرفته و از آن دنده زنی بنا کرد، و او را به عنوان معاون در کنار آدم قرار داد.

حوا یک محصول فرعی بود که تنها جزئی از مرد محسوب می‌شد. او یک خلقت جدا از آدم نبود بلکه مستقیماً از درون آدم بیرون کشیده شده بود. او یک خلقت جدید نبود زیرا خلقت تمام شده بود و حتی آدم بر تمامی حیوانات نام‌گذاری کرده بود اما مناسب برای معاونت آدم کسی یافت نشد. پس خدا از پهلوی آدم یک استخوان دنده او را گرفت و از آن یک زن ساخت. زن تگه‌ای از مرد بود و این نشانی از یک تنی است. آنگاه که خدا زن را ساخت، او را به عنوان همکاری که آدم را معاونت کند در کنار دست او قرار داد.

آدم، آخرین خلقت خدا محسوب می‌شد و بعد از آفرینش آدم خلقت پایان پذیرفت؛ و در پایان دوره یا روز ششم، خدا در کلامش این چنین گفت: «و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.» این آیه به سؤالی که در ابتدای این کتاب پرسیده شد پاسخ می‌دهد. که آیا خدا در ابتدا، آدم را با گناه و خطا آفریده بود؟

در این آیه از کتاب مقدس، خدا چنین می‌گوید: «و خدا هر چه ساخته بود بسیار نیکو بود.» خدا در پایان خلقت، به بسیار نیکو بودن هر آن چیزی که ساخته بود اشاره می‌کند، یعنی هر آفرینش او بی‌نقص و بی‌عیب بوده و هر چیزی را که ساخته بود در نیکویی تمام قرار داشت.

پس چرا امروزه غیر این را شاهد هستیم؟! کتاب پیدایش در باب دوم می‌گوید، زمانی که خدا آدم را آفرید، او را در باغی به نام عدن قرار می‌دهد. و به طور خاص او را از نزدیکی به یک درخت، یک درخت خاص، درختی که به نام درخت معرفت نیک و بد مشهور شده بود، منع می‌کند: «و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ...^{۱۵} پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.^{۱۶} و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور،^{۱۷} اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.»

در این آیات صحبت از دو درخت شده است، درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد، که خداوند صراحتاً آدم را از درخت معرفت نیک و بد منع می‌کند و به او می‌گوید که هرگاه از این درخت بخورد مرگ را تجربه خواهد کرد. خوردن از آن درخت برای آدم مرگ و هلاکت را به همراه داشت.

به راستی این دو درخت چه بودند؟

درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد:

در ابتدا می‌خواهیم درخت را بررسی کنیم. در بین تمامی این سالها آیا با درختی برخورد کرده‌اید که نامش حیات و یا معرفت نیک و بد باشد؟ یقیناً با درختان بسیاری رو به رو شده‌اید مثل درخت آلبالو، سیب، گلابی و ... اما تا کنون درختی یافت نشد که نامش

حیات بوده و یا میوه‌ای به بار آورد که در خود حیات داشته باشد. و یا درختی که نامش معرفت نیک و بد بوده و میوه آن شناخت بر نیکویی و بدی باشد.

زمانی که کتاب مقدس را می‌خوانیم می‌بینیم که در بسیاری از جاها، خدا در کلامش با تمثیل با بشر یا با انبیای خود سخن گفته است.

درخت در کتاب مقدس نماد زندگی است. نمادی از شخص یا شخصیتی که دارای نسب نامه و ذریت است. شخصیتی که می‌تواند دارای نسل باشد. امروزه زمانی که می‌خواهیم از نسب نامه کسی سخنی بگوییم، این چنین می‌گوییم: شجره نامه فلان شخص؛ در ادبیات زبان عرب شجر به معنی درخت است و در معنی مفهومی نمادی از شخصیتی نیز می‌باشد. به طور واضح‌تر درخت، شخص یا شخصیتی می‌باشد که دارای شعور، آگاهی، فهم، حافظه، استدلال و ... است. که اینها شاخصه‌هایی هستند که خصوصیات یک شخص را در بر می‌گیرند.

حال درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد، دو درخت با نامهای متفاوت هستند. درخت حیات یعنی شخص یا شخصیتی که دارای حیات می‌باشد که نه تنها در خود حیات را دارد، بلکه می‌تواند به دیگران نیز زندگی و حیات ببخشد و درخت دیگری که معرفت نیک و بد نام دارد، شخصیتی است که شناخت بر نیکویی و بدی دارد. در این آیه با دو شخصیت رو به رو می‌شویم. یک شخصی که دارای حیات است و شخصیت دیگر که شناخت بر نیکویی و بدی دارد.

یک سؤال، آیا به غیر از خدا شخصیتی را سراغ دارید که در خود حیات داشته باشد و قادر باشد به انسان و سایر موجودات دیگر نیز زندگی و حیات ببخشد؟ ما در قسمت چگونگی خلقت جهان هستی به این اشاره نمودیم که خدا خالق و به وجود آورنده آسمانها و زمین است. او است که به تمامی موجودات از جمله انسان، روح ذی حیات داده است.

او زمانی که در ازل تنها بود جهان هستی را به وجود آورد، بدون هیچ عنصر و ماده‌ای که در ابتدا بوده باشد. در خدا همیشه حیات جریان دارد؛ او ازلی و ابدی است و مرگ در او راه ندارد. او صاحب حیات و زندگی است، و کتاب مقدس درخت حیات را خود خدا معرفی می‌کند. شخصیتی که می‌تواند به انسان حیات و زندگی جاودانه عطا کند.

اما شخصیت دیگری که در باغ عدن بود، درخت معرفت نیک و بد نام داشت. اما چرا معرفت نیک و بد؟ خوب می‌بینیم که این عناوین به ترتیب به کار برده شده است، ابتدا واژه نیک و سپس بد، یعنی شخصیتی که اول نیک بوده و بعد بد شده است؛ لاجرم او شخصیتی بوده که شناخت بر نیکویی و هم بر بدی داشت.

واژه شناخت برای این شخصیت به کار برده شده است، شناخت به معنی تجربه کردن، با هم درآمیختن است، با یک مثال پیش می‌رویم، شخصی که تا کنون عسل نخورده است او هیچ تجربه و شناختی از طعم و مزه آن ندارد، اما زمانی که آن را می‌خورد بر آن شناخت و آگاهی کامل پیدا می‌کند. خوب این چه شخصیتی است که هم تجربه بر نیکویی دارد و هم بر بدی؟

کتاب مقدس درخت معرفت نیک و بد را، شیطان معرفی می‌کند، و برای او نیز از واژه درخت استفاده کرده است یعنی شخصیتی که دارای شعور، آگاهی، حکمت و فهم است، که علاوه بر داشتن این خصوصیات، دارای نسل و ذریت نیز می‌باشد. جلوتر به معرفی این درخت بیشتر می‌پردازیم.

خدا به آدم امر می‌کند که از درخت معرفت نیک و بد بر حذر باشد و نخورد، این قسمت از خوردن به هیچ عنوان به میوه‌ای مثل سیب، انجیر و ... اشاره ندارد. بلکه صحبت از کلامی است که از دهان آن شخصیت صادر می‌شود؛ به طور مثال، دانش‌آموزی را در نظر بگیرید که پای سخن معلم خود جهت آموختن می‌نشیند، تعالیمی که معلم می‌دهد

و کلامی که از دهانش صادر می‌شود به خورد دانش‌آموز رفته و دانش‌آموز با گوش دادن به تعلیمات معلّم از آموزه‌های آن می‌خورد.

عمل خوردن در حقیقت اشاره به این دارد که از تعلیم او بهره‌نگیرید و به آموزه‌های آن گوش ندهید. زیرا آموزه‌ها، روشها و طریقه‌های شیطان برای آنان مرگ‌آور خواهد بود. خدا یک هشدار جدی در خصوص نخوردن از این شخصیت را به آدم می‌دهد و دلیل آن را این چنین عنوان می‌کند، روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.

شیطان کیست؟:

در زبان یونانی به شیطان فُسْفُرس یا آورنده نور می‌گویند، و در زبان لاتین لوسیفِر و در ادبیات فارسی و عرب صور گفته می‌شود. کتاب مقدس اولین بار شیطان را در کتاب پیدایش باب ۲ به عنوان درخت معرفت نیک و بد معرفی می‌کند. کتاب حزقیال نبی نیز در باب ۲۸ به طور خاص به معرفی شیطان پرداخته و او را با عنوان ستاره صبح معروف می‌کند. کتاب مکاشفه که آخرین کتاب کتاب مقدس است، او را مار قدیم (همان مار در کتاب پیدایش، اولین کتاب کتاب مقدس)، اژدها و ابلیس معرفی می‌کند.

اما در باب ۲۸ کتاب حزقیال نبی توصیفی دقیق از شیطان می‌بینیم:

«^{۱۱} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت ^{۱۲} ای پسر انسان، برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی ^{۱۳}. در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوتِ اصفر و عقیق سفید و زبرجد و جَزَع و یَشَب و یاقوتِ کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دفها و نایهایت در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها مهیا شده بود. ^{۱۴} تو کروبی

مسح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدا بوده باشی. و در میان سنگهای آتشین می خرامیدی^{۱۵}. از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی انصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی.

اما از کثرت سوداگریات بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو را ای کروی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم^{۱۶}. دل تو از زیباییات مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تو را بر زمین می اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می گذارم تا بر تو بنگرند^{۱۸}. به کثرت گناهت و بی انصافی تجارت، مقدسهای خویش را بی عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون می آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهیم ساخت^{۱۹}. و همه آشنایانت از میان قومها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

حزقیال نبی از جانب خدا، شیطان را فرشته‌ای فوق العاده زیبا معرفی می کند، فرشته‌ای که در باغ عدن حضور داشت، او را خاتم کمال و مملو از حکمت و جمال معرفی می کند. فرشته‌ای که در هر چیزی کامل بود؛ از لحاظ حکمت، زیبایی، و دارای دانش در هر صنعت و حرفه‌ای. او استاد چیره دست نی و دف و یکی از فرشتگان مقرب در نزد خدا محسوب می شد.

او از فرشتگان کروی و بالدار بوده، کلام خدا او را فرشته سایه گستر معرفی می کند، سایه گستر بودن او نشانی از قدرت و اقتدار او محسوب می شد. شخصیت بزرگی را در نظر بگیرید که می گویند سایه فلانی مستدام و بالای سرتان باشد، او نیز چنین شخصیتی داشت، فرمانروایی در آسمان بود که یک سوّم فرشتگان در اطاعت او بودند؛ او سایه گستر بر سایر فرشتگان بود.

خداوند او را کامل و بی‌عیب آفریده بود، او در ابتدا حسب رفتار خود کامل بود، اما بعدها به خاطر زیباییش مغرور شد و در حق خدا بی‌انصافی نمود و همان باعث سقوط و رانده شدنش از نزد خدا شد. زیبایی بسیار او باعث ایجاد تکبر و غرور در او گردید و غرورش باعث سقوط او از جایگاه آسمانی‌اش شد، از این روی او به شیطان یعنی رانده شده مشهور گردید.

بر خلاف برخی از مذاهب دنیا که دلیل رانده شدن شیطان از حضور خدا را به خاطر سجده نکردن شیطان بر آدم می‌دانند، کتاب مقدس چنین نظری را به هیچ وجه تأیید نمی‌کند و موضوع را کاملاً رد می‌کند. سجده کردن نشانی از پرستش بنده نسبت به معبود است، و هیچگاه در نزد مقدس خدا، انسان شایسته پرستش نبوده و نخواهد بود، در حقیقت بیان این موضوع هم به واقع شرک مسلم به خدا است.

حتی زمانی که یوحنا، رسول عیسی مسیح خواست تا در نزد پاهای فرستاده خدا بیفتد و او را سجده کند، با منع قاطع او رو به رو می‌شود، در باب ۲۲ کتاب مکاشفه آخرین کتاب کتاب مقدس، یوحنا این واقعه را چنین روایت می‌کند: «و من یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.^۹ او مرا گفت: زنه‌ار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.»

حزقیال نبی در ادامه و در باب ۳۱ کتاب خود در خصوص درخت معرفت نیک و بد که در باغ عدن بود، او را چنین توصیف می‌کند: «از این جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندتر شده، شاخه‌هایش زیاده گردید و اغصان خود را نمو داده، آنها از کثرت آبها بلند شد. و همه مرغان هوا در شاخه‌هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امتهای عظیم در سایه‌اش سکنی گرفتند.^۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه‌های خویش خوش نما شد چون که ریشه‌اش نزد آبهای بسیار

بود.^۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود.^۹ من او را به کثرت شاخه‌هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.^{۱۰} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چون که قد تو بلند شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است،^{۱۱} از این جهت من او را به دست قوی‌ترین پادشاه امته‌ها تسلیم خواهم نمود و او آن چه را که می‌باید به وی خواهد کرد. و من او را به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.» زیبایی شیطان باعث غرور، و غرورش باعث فاسد شدن حکمتی که از جانب خدا دریافت کرده بود گردید.

سرکشی و ناطاعتی از آسمان از جانب شیطان شروع می‌شود، و تا به امروز با نسل آدم که به شباهت خدا هستند ادامه دارد. او خواهان تصاحب پادشاهی از آدم بر روی زمین بود تا بتواند سلطنت خود را بر روی زمین بگستراند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که خدا که همه چیز را در نیکویی تمام آفرید پس چرا در شیطان نیکویی نیست و در او بدی یافت می‌شود؟

در توضیحات بالا به این اشاره کردیم که شیطان از ابتدا بد نبود زیرا کلام خدا او را درخت معرفت نیک و بد معرفی می‌کند؛ شخصیتی که در ابتدا نیک و بعد بد شد. کتاب مقدس در خصوص شیطان به این اشاره دارد که به رفتارش کامل بود تا زمانی که در او بی‌انصافی یافت شد. زمانی که خدا او را خلق کرد او یکی از فرشتگان مقرب به خدا محسوب می‌شد. او بی‌عیب بود. او نمی‌توانست از ابتدا زمانی که خدا او را آفریده، بد بوده باشد. زیرا خدا در پایان خلقت هر موجودی به نیکویی آن اشاره می‌کند. تا زمان خلقت آدم که آخرین خلقت خدا محسوب می‌شد، همه چیز بسیار نیکو بود. او به سمت زیباییهای دنیا رفت و همانها بطن او را از غرور پر ساخت.

آیا می‌دانید؟ یک سری خصوصیات در خدا وجود دارد مثل غرور، انتقام، داوری که این خصوصیات، مخصوص و خاص خدا و فقط برای او شایسته و پسندیده است ولی برای مخلوقات خدا می‌تواند، بسیار کشنده و سمی باشد. از آن جایی که انسان و فرشتگان به شباهت خدا آفریده شده‌اند، شیطان این خصوصیت خدا یعنی غرور که مخصوص خدا بود را برداشت و غرور او باعث هلاکت و دوری او از خدا شد. این ویژگی غرور است که اگر در هر کسی به غیر از خدا ظاهر شود، او را به سمت هلاکت و مرگ می‌برد.

شیطان برای تصاحب پادشاهی آدم بر روی زمین می‌بایست به یک طریقی به فکر و اراده و رفتارهای او تسلط می‌یافت تا بتواند با در اختیار گرفتن کامل آدم، تمام قدرت پادشاهی او را غصب کند.

در آن زمان شیطان نمی‌توانست آدم را وسوسه و حتی به فکرهای او دسترسی پیدا کند؛ او نمی‌توانست مستقیماً به درون آدم داخل شود، زیرا آدم حکم نخوردن از درخت معرفت نیک و بد را مستقیماً از خدا دریافت کرده بود؛ و مهم‌تر این که آدم به صورت و به شباهت خدا آفریده شده بود؛ او مقدس و بدون گناه بود.

شیطان روح است و جسمی زمینی ندارد؛ پس وقتی که قصد نمود مانند خدا برای خود نسل و فرزندی بر روی زمین داشته باشد، با حکمت کاملی که بر همه علوم داشت، می‌دانست که در ابتدا باید از پوسته جسمانی آدم عبور کند تا بتواند وارد بخش روحانی او بشود و آنگاه بذر نفسانی خود را در ضمیر آدم قرار داده و نمو دهد. لذا او برای این کار نقشه‌ای می‌کشد تا چگونه به آدم داخل شود. او برای ورود به آدم از فریب دادن حوّا (زن) شروع می‌کند؛ و از طریق یک حیوان به حوّا نزدیک شده و از طریق حوّا به آدم داخل می‌شود.

که از این جا بزرگ‌ترین مصیبت عالم و وحشتناک‌ترین وای هستی برای آدم و نسل او رقم می‌خورد، که نتیجه آن دامن تمام اعصار بشریت و کره زمین را فرا می‌گیرد!

اولین گناه:

ارتباط خدا، آدم و حوّا در عدن:

همه مخلوقات خدا در نیکویی تمام آفریده شده بودند، هیچ اشتباه و گناهی بر روی زمین نبود. آدم و حوّا نیز مقدّس و بدون گناه بودند تا به حدی که نمی‌دانستند عریانی چیست و از آن حتّی خجالتی نداشتند. موسی در باب دوم کتاب پیدایش به این موضوع اشاره می‌کند که آنها نه تنها نسبت به یک دیگر، بلکه حتّی در حضور خدا نیز نسبت به عریانی خود خجالتی نداشتند.

خدا با جسم زمینی خود با آنها رو در رو ملاقات می‌نمود. حوّا به عنوان معاون و همکار در کنار دست آدم حضور داشت. خدا هر آن چیزی را که بر روی زمین ساخته بود در اختیار آدم قرار داد تا تنها آدم بر تمامی آنها حکومت نماید. همه چیز قبل از آفرینش آدم برای او مهیا شده بود.

خدا تا آن زمان آدم را فقط از یک چیز منع کرده بود، و آن دوری از درخت معرفت نیک و بد (شیطان) بوده و به آدم این هشدار را از قبل داده بود که به هیچ وجه از تعالیم و آموزه‌های شیطان استفاده نکند، زیرا خوردن از کلام شیطان برای آنها مرگ و هلاکت را به همراه داشت. خدا منبع حیات است و آدم تنها می‌بایست برای داشتن یک حیات جاودانه از این منبع حیات تغذیه می‌نمود و در اطاعت فرامین خدا قرار می‌گرفت.

شیطان برای دسترسی به این پادشاهی، می‌بایست بر آدم تسلّط کامل می‌یافت. او برای ورود به آدم، مستقیم به سراغ او نرفت، بلکه از نمونه ضعیف‌تر او یعنی حوّا (زن) استفاده نمود؛ از آن جایی که خود شیطان فاقد جسم زمینی بود، پس در ابتدا به سراغ یک حیوان بسیار خاص رفت که می‌دانست آن حیوان، توانایی برقراری هر نوع ارتباطی را

با انسان دارد؛ و از طریق آن موجود شروع به فریب دادن حوّا کرد، و حوّا نیز هر آن چه دریافت کرده بود را به آدم منتقل نمود.

ارتباط مار با شیطان:

شیطان فرشته‌ای است که فاقد جسم زمینی می‌باشد. جسم او مخصوص آسمان و در ارتباط با فرشتگان است. او برای داشتن نسلی زمینی، به جسمی زمینی نیاز داشت؛ آن هم جسمی به مانند جسم و بدن انسان که بتواند با آن ارتباط برقرار کند و صاحب نسلی برای خود شود. از این روی می‌بایست از جسمی استفاده می‌نمود که هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ ژنتیک بتواند با انسان آمیخته شود و از آن برای خود صاحب نسل شود. برای همین منظور از بدن حیوانی که کتاب مقدّس از آن با نام مار یاد می‌کند، استفاده کرد. این ماری که کتاب مقدّس از او یاد می‌کند، در آن زمان به شکل امروزی نبود که می‌شناسیم. او با مارهای امروزی کاملاً فرق داشت.

گناه آدم و حوّا:

کتاب پیدایش، در باب سوّم خود، پرده از بزرگ‌ترین راز و فاجعه دنیای انسانی بر می‌دارد، که متأسّفانه در طول تاریخ بسیاری در درک آن به اشتباه رفته‌اند. شاید به حقیقت بتوان گفت که نیمی از منظور این کتاب دقیقاً مربوط به همین اتّفاق وحشتناکی است که قصد داریم به آن بپردازیم؛ پس لازم می‌دانم در ابتدا، این قسمت از کتاب را در این جا بیاورم تا ذهن خواننده با آن چه خواهد شنید، آماده‌تر شود.

«^۱و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هوشیارتر بود. و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟^۲ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم،^۳ لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.^۴ مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد،^۵ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.^۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.^۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند.^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند» (کتاب پیدایش باب ۳).

شیطان برای داخل شدن به آدم از موجودی چهار دست و پا استفاده می‌کند که در کتاب مقدس از آن با نام مار یاد شده است. مار حیوانی هوشیار بود؛ موجودی باهوش که دارای استعداد و توانایی بود. او حیوانی اهل صحرا بود که به بیرون باغ خدا تعلق داشت. او نه تنها از نظر ظاهر، بلکه از لحاظ ژنتیکی نیز به انسان بسیار شبیه بود. او حتی دارای دست و پا و از بهایم محسوب می‌شد و از قدرت تکلم برخوردار بود.

شیطان چون دارای حکمت بود، این را می‌دانست که از طریق این حیوان که بسیار به انسان نزدیک است، می‌تواند به حوّا نزدیک شده و از طریق اغوا کردن حوّا به فکرهای آدم دست پیدا کند. شیطان صوت ندارد، چون او فاقد دستگاه تکلم زمینی است. شیطان از این حیوان برای نقشه‌اش استفاده نمود. او روح خود را داخل مار کرده و از بدن و قدرت تکلم آن حیوان استفاده نمود، اما چرا از بین تمام حیوانات دیگر، او از مار آن زمان برای اغوا کردن حوّا استفاده نمود؟

زیرا این موجود در آن زمان تنها حیوانی بود که از لحاظ ژنتیک بسیار به انسان شباهت داشت. حال از او تصویری رسم کنیم، او یک موجود بزرگ، چیزی بین حیوان و انسان بود و شیطان می‌دانست که خون او تنها خونی است که می‌تواند با انسان اختلاط داشته باشد. آن خون نمی‌توانست خون میمون، شامپانزه و یا هر حیوان دیگری مثل اسب یا گوسفند باشد، زیرا خون هیچ حیوانی از لحاظ ژنتیک با انسان مختلط نمی‌شود که بخواهد از ارتباط آنها با هم نسلی حاصل شود، اما شیطان این حکمت را داشت که از طریق ارتباط بین انسان و مار می‌تواند صاحب نسلی برای خود شود و شباهت خدا را خراب کند.

پس روح خود را داخل مار کرده و از طریق مار به نزد حوّا رفته و با پرسش و مطرح کردن سؤال به حوّا نزدیک شده و با او وارد مکالمه گردید.

مار یا همان شیطان با پرسشی به نزد حوّا رفت و با جا به جا نمودن تنها یک کلمه در کلام خدا که به آدم گفته شده بود، زن را به چالش کشانید. شیطان اولین کسی بود که کلام خدا را به غلط برای حوّا موعظه نمود و گفت خدا گفته است! او با یک فریب نقشه خود را به انجام رساند. خدا به آنها هشدار داده بود که از میوه درخت وسط باغ نخورید، اما شیطانی که در مار بود کلام خدا را تغییر داد و به حوّا گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.

او با فریبکاری، حوّا را اغوا نمود و این چنین بیان نمود که مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد، در صورتی که کتاب مقدّس، شیطان را در باغ عدن، عارف نیک و بد و خدا را درخت حیات معرفی کرده بود. این شیطان بود که شناخت بر نیکویی و بدی داشت. خدا هیچ زمان بدی را تجربه نکرده است؛ ذات او قدّوس و بدون گناه است. در این جا شیطان با یک نقطه کلام خدا را تغییر و بزرگ‌ترین دروغ را برای حوّا موعظه نمود.

اما آن میوه ممنوعه چه بود؟ آیا میوه هیچ درختی را سراغ دارید که خوردن آن دانش انسان را افزایش دهد؟ این میوه به هیچ وجه یک میوه‌ای مانند سیب، انجیر و یا گندم نبود؛ که اگر چنین بوده چرا تا اکنون انسانها از این میوه‌ها استفاده می‌کنند؟!

میوه ممنوعه همان آموختن دانش شیطان بود که آموزه و کلام او برای انسان مرگ را به همراه داشت. خدا به آنها گفته بود که از میوه درخت نیک و بد که در وسط باغ است، نخورید. با درخت که آشنا شدید؛ شخصیتی که می‌تواند دارای نسل و ذریت باشد که نماد زندگی است. به واژه خوردن در توضیحات بالا اشاره شد که خوردن به معنی تعلیم گرفتن و آموختن است. خدا به آنها گفته بود از میوه و ثمره این درخت نخورید، یعنی به سخنان شیطان و آموزه‌های آن گوش ندهید. همان طور که میوه درخت حیات برای انسان حیات و زندگی را به همراه داشت، میوه درخت معرفت نیک و بد، مرگ و هلاکت ابدی را با خود به همراه داشت، ثمره اطاعت از کلام خدا برای انسان حیات، و ثمره اطاعت از کلام شیطان مرگ و هلاکت بود.

حال در باغ چه اتفاقی افتاد؟ حوا از میوه این درخت، یعنی از کلام شیطان که توسط مار به عمل می‌رسد، می‌خورد؛ و زمانی که می‌بیند این میوه لذت بخش، دلپذیر و دانش‌افزا است از آن میوه به شوهر خود نیز می‌دهد؛ و آدم نیز کلام شیطان را از طریق حوا به جا می‌آورد و از این طریق، گناه به آدم داخل می‌شود؛ به چگونگی اغوا شدن حوا از طریق مار دقت کنید.

اغوا شدن حوّا:

گناهی که در باغ عدن اتفاق افتاد، آدم و تمامی نسل او و تمامی زمین را محکوم نمود. عملی که در باغ عدن اتفاق افتاد، عمل یک تنی بین حوّا و موجودی به نام مار بود، یعنی آمیزش بین انسان و حیوان. عملی که هیچ وقت تا بدان لحظه حتّی در بین آدم و حوّا که انسان بودند هم اتفاق نیفتاده بود. حسب شهادت خدا که موسی در باب دوّم کتاب پیدایش اعلام می‌کند، حوّا خلق شده بود تا به عنوان همکار و معاون در کنار آدم که پادشاه زمین بود، باشد: «^{۱۸} و خداوند خدا گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»

مار با چهره و اندامی که در آن زمان بسیار به انسان شباهت داشت پیش آمد، و چون زن دید به زبان آدمی صحبت می‌کند، دارای حکمت و در ظاهر زیبا است با او وارد عمل یک تنی می‌شود؛ و وقتی آن کار برایش لذّت بخش و دلپذیر تداعی شد، آن طریق و آموزه‌ای که از شیطان آموخته بود را به آدم نیز عرضه کرد، و آدم نیز با او یک تن می‌شود. از این به بعد بود که دیگر حوّا از نقش معاونی آدم، به زوجه‌ای او در آمد.

گناه آدم:

بعد از چند هزار سال، ارمیای نبی در باب سوّم کتاب خود، حکمت خدا را نسبت به این عمل آشکار می‌کند: «^{۱۹} اگر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوّث نخواهد شد؟»

اگر زنی به شوهر خود خیانت کند و به مردی دیگر بپیوندد نسبت به همسر خود زانی محسوب شده، و شوهر دیگر نباید به او بپیوندد. حوّا که می‌بایست مقدّس می‌ماند، برای اوّلین بار با یک حیوان وارد رابطه شد، و گناه برای اوّلین بار بر روی زمین اتّفاق افتاد.

گناه چه بود؟ گناه تخطّی از کلام خدا و عملِ صورت گرفته، آمیزش بین انسان و حیوان بود؛ حوّا نمی‌بایست چنین طریقی را به آدم می‌آموخت، چون آدم پادشاه و نماینده خدا بر روی زمین بود که همه امور به او وا گذار شده بود. آدم به عنوان پادشاه مستقیماً از خدا این حکم را دریافت کرده بود که از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخورد، آدم می‌بایست تنها در اطاعت خدا به سر می‌برد و احکام خدا را به انجام می‌رساند.

او زمانی که فهمید حوّا از کلام شیطان تغذیه کرده است، می‌بایست او را از خود دور می‌کرد، اما او حوّا را دوست داشت و زمانی که این عمل را از حوّا می‌آموزد با علم بر این که می‌دانست حوّا این تعلیم را از یک موجود بیرونی آموخته و این طریق و آموزه خدا نمی‌باشد، با این حال با او وارد یک رابطه جنسی شده و در انجام این گناه با حوّا شریک می‌شود.

خدا هر دانشی که آدم به جهت حکمرانی بر روی زمین نیاز داشت، به او آموخته بود. آدم زمانی که متوجّه خطای حوّا شد، می‌بایست او را ترک می‌کرد زیرا حوّا کلام خدا را نقض کرده و به کلام شیطان پیوسته بود. آدم نیز به تبعیّت از او با اطاعت از کلام شیطان، کلام خدا را بی‌حرمت و به بردگی شیطان رفت.

آدم با انجام این گناه، خدا را به عنوان سر و فرمانروا کل جهان هستی کنار زد و به زیر سلطه شیطان رفت. آدم با اطاعت از کلام شیطان خود را بنده او ساخت. هر شخصی که از کلام کسی اطاعت کند بنده او خواهد شد؛ پولس رسول در نامه خود به مردم روم در این خصوص با لحنی قاطع و تند اعلام می‌کند که: «آیا نمی‌دانید که اگر خویشان را

به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آن کس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت. «شیطان چون روح است از طریق حیوان به آدم داخل شد و توانست به تمامی افکار آدم دست یابد و پادشاهی را از دستان آدم در بیاورد.

زمانی که آدم و حواّ تعلیم شیطان را به عمل آوردند تازه به زشتی گناه خود پی بردند، آنها که در باغ عدن در حضور خدا و در کنار یک دیگر لخت و عریان بودند و حتی از عریانی خود چیزی نمی‌دانستند، با انجام این گناه به عریانی خود پی بردند و شرم بر آنها مستولی شد و محل گناه را با برگهای درختان پوشاندند. کتاب پیدایش در باب سوم در این خصوص چنین می‌گوید:

«و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.^۷ آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند.^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.»

تمام شد. حرمت خدا نادیده گرفته شد. با ناطاعتی آدم از کلام خدا و انجام گناه اوّلیه در باغ عدن کلام خدا بی‌حرمت شد و این شد آغاز سلطنت شیطان در نهاد؛ و از طریق آدم. آنها در عدن زنده و ایمن بودند، اما با اطاعت از شیطان، عدن خدا تبدیل به عدن شیطان برای آنان گردید. عدن خدا بر مبنای عدالت بنا شده بود، اما عدن شیطان بر مبنای گناه استوار بود.

با ورود گناه، آدم از تقدّس به سمت پلیدی و شهوت، و از حیات به سمت موت رفت. آنها مقدّس و بدون گناه بودند و هیچ تجربه‌ای بر بدی و گناه نداشتند. چشمانشان دارای یک حجاب روحانی بود که حتّی به لختی و عریانی خود پی نبرده بودند، امّا زمانی که کلام شیطان را به انجام رساندند و طریق او را به عمل آوردند آن وقت آدم نیز مانند شیطان، عارف نیک و بد گشت.

محکومیت آدم، حوّا و مار:

خوب به این امر واقف هستیم که هر کاری دارای یک نتیجه و یک ثمره می‌باشد. خدا به آدم از قبل این هشدار را داده بود که از میوه درخت معرفت نیک و بد نخورد، امّا آدم خطا ورزید و زمانی که تعلیم و آموزه حوّا را که از شیطان به او رسیده بود به انجام رسانید، ثمره عمل خود را دید. ثمره گناه، مرگ بود. آنها بعد از انجام گناه بر لختی و عریانی خود پی بردند و دقیقاً محل گناه را با برگ درختان پوشاندند.

آنها در اوّلین فرصت محل گناه و خطای خودشان را با برگ درختان پوشاندند، و زمانی که صدای پای خدا را در باغ شنیدند که آنان را صدا می‌زد که ای آدم کجا هستی؟ آنها این گونه جواب دادند، که صدای تو را شنیدیم خود را پنهان کردیم زیرا که لخت و عریان هستیم! اوه چه شد؟! آدم و حوّا که لخت و عریان در باغ عدن زندگی می‌کردند و حضور خدا با ایشان بود، حال چرا این گونه شده‌اند؟! آنها که حتّی از لختی خود با خبر نبودند، حال از عریانی خود در حضور خدا خجالت می‌کشند. آنها خودشان را در میان درختان باغ پنهان کردند؛ چرا؟

زیرا خدا را کاملاً در بُعد جسمانی می‌دیدند و با او ارتباطی رو در رو داشتند، اگر خدا به گونه‌ای دیگر مثلاً از آسمان با آنها سخن می‌گفت دیگر نیازی به پنهان کردن خود نداشتند، اما در باب سوم کتاب پیدایش مکتوب است که: «^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.^۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟^{۱۰} گفت: چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.»

کتاب مقدس دقیقاً به این اشاره دارد که خدا در هیئت کاملاً دیدنی و قابل رؤیت با آدم و حوّا ارتباط داشت، یعنی تا زمانی که هنوز هیچ گناهی نبود دیدن خدا برای انسان میسر بود. قبل‌تر به خلقت آدم اشاره شد که خدا آدم را به شباهت خود آفرید، خدا برای خود جسمی داشت که در باغ عدن با آدم و حوّا ملاقات می‌کرد. آنها زمانی که گناه کردند و از میوه درختی که خدا امر کرده بود نخورید، خوردند آنگاه خودشان را از حضور خدا پنهان کرده و با برگهای درخت برای خودشان پوشش ساختند، زیرا به اشتباه، خطا و عریانی خود پی برده بودند.

حال، شاید برخی سؤال کنند که چرا خدا از آدم می‌پرسد که: ای آدم کجا هستی؟ آیا خدا نمی‌دانست که آنها کجا هستند؟ آیا نمی‌دانست که آنها گناه و خطا کرده‌اند؟

خدا می‌دانست، اما این سؤال را از آدم می‌پرسد تا شهادت دهان او بر گناهی که مرتکب شده است، مکتوب شود؛ مانند شخص مجرمی که به دادگاه برده می‌شود و آنگاه قاضی شهادت دهان او می‌گیرد تا به جرم و گناهش اعتراف کند و بعد حکم را صادر می‌کند. خدا هم در جایگاه یک داور و قاضی این سؤال را از آدم می‌پرسد تا آدم به گناه و خطایش اعتراف کرده، و جرمی را که انجام داده است مکتوب گردد؛ اما جالب است آدم و

حوّا زمانی که خطا کردند، دهان، دست و پا پای خود را نپوشاندند. بلکه عضو دیگری از بدن خود یعنی عورتشان را که محل گناه و خطا بود پوشش دادند.

با یک مثال این موضوع را توضیح می‌دهیم، فرض کنید به مهمانی یکی از دوستانتان رفته‌اید و او یک سبد میوه پیش روی شما می‌گذارد، دوستان به شما می‌گویند به میوه دست نزنید تا من به پیش شما بازگردم، اما شما یک میوه از آن سبد را برداشته و مشغول به خوردن آن می‌شوید و در حین خوردن آن میوه، دوستان بر می‌گردند، شما چه کار می‌کنید؟

واکنش طبیعی این است که با دوستان جلوی دهان خود را که مجری خطا و پر از خوراکی است، بپوشانید؛ به خاطر این که می‌خواهید محل و عضو خطاکار را بپوشانید، دوستان به سمت دهانتان می‌روند تا پوششی باشد برای خطایی که انجام داده‌اید، دقیقاً آدم و حوّا نیز همین عمل را انجام دادند. آنها وقتی که متوجّه گناهشان شدند، محل خطا و گناهشان را با برگهای درختان پوشش دادند. آنان دهانشان را نگرفتند زیرا چیزی نخورده بودند، بلکه عورتین و بدن عریانشان را پوشاندند.

آدم زمانی که خطایش آشکار شد به جای توبه و ابراز پشیمانی، گناه را به گردن دیگری (حوّا) انداخت و زن را متهم نمود، و زن نیز گناه را به گردن مار انداخت. هر کدام از آنها گناه و خطایشان را به گردن دیگری انداخت، و حاضر به پذیرش خطایشان نشدند. بله، گناه، تعلیم شیطان، آموزه ضد کلام خدا، برایشان لذّت بخش و پسندیده بود که حاضر به توبه برایش نشدند.

در گفتگوی خدا با این سه تن، حوّا به یک نکته بسیار مهم و قابل تعمق اشاره می‌کند که باز اثبات می‌کند، گناهی که بین حوّا و مار صورت گرفته، به طور قطع زنا بوده است. در باب سوم کتاب پیدایش این گفتگو مکتوب است، وقتی که خدا به آدم: «^{۱۱}گفت

: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟^{۱۲} آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی، وی از میوهٔ درخت به من داد که خوردم.^{۱۳} پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم.»

کلمهٔ اغوا همیشه برای بی‌عصمتی به کار می‌رود، حوّا از طریق مار عفت خود را از دست داده بود. چند هزار سال بعد سلیمان نبی نیز در کتاب امثال که کتابی ادبی و حکمتی است با نگاه به واقعهٔ باغ عدن آن لحظه را چنین آشکار می‌کند: «همچنان است طریق زن زانیه؛ می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید گناه نکردم.»

حوّا برای توجیه این گناه آن را به گردن مار انداخت، او برای اولین بار با مار یک تن شد و سپس به سمت آدم آمد و از تجارب آن درخت به آدم نیز پیشنهاد داد و آدم تعلیمی را که حوّا از مار گرفته بود را به انجام رساند؛ در حالی که او واقف بود و می‌دانست که این تعلیم از خدا نمی‌باشد.

اما او حوّا را دوست داشت. آنها به کاری که انجام داده بودند، ابراز پشیمانی و توبه نکردند، بلکه گناه را گردن یک دیگر انداختند، و در پی توجیه کردن آن بودند و این در پاسخ سؤالی که به خداوند می‌دهند، کاملاً مشهود است.

آنها در پی توجیه آن گناه بودند، در پی ساختن یک فلسفه، همیشه حرف راست حقیقت و کوتاه است، کسی پی فلسفه می‌رود که دروغی را بخواهد پوشش دهد. کلامی که شیطان به خورد آنها داده بود، دروغ بود زیرا چنین به حوّا گفت، که از درخت معرفت نیک و بد بخور زیرا خدا می‌داند زمانی که از آن بخورید، مانند خدا عارف نیک و بد خواهید گردید. او بزرگ‌ترین دروغ را به انسان گفت و زمانی که آنها این دروغ را به انجام رساندند، تلاش می‌کردند تا گناه خود را به نوعی پوشش بدهند.

آنها نسبت به گناهی که انجام داده بودند ابراز پشیمانی نکردند، بلکه با افکار خودشان در پی پوششی برای محل خطا و گناهشان بودند؛ و این دقیقاً کاری هست که تا امروز تمام مکاتب و مذاهب در حال انجام دادن آن هستند، در صورتی که حقیقت هیچ زمان پوشش نمی‌خواهد، اما دروغ به پوشش احتیاج دارد، مانند مذهبهای به وجود آمده که همه به نوعی پوشش هستند بر اعمال و رفتار انسانها، اما هیچ کدام قدرت برداشتن گناه را ندارند.

آدم به عنوان پادشاه بر روی زمین انتخاب شده بود، او فرمانروا بر روی زمین بود، او تنها می‌بایست به جا آورنده کلام خدا می‌بود و از فرامین خدا اطاعت می‌کرد، اما از چه کسی اطاعت نمود؟ کلام یک زن که تعلیم گرفته از آموزه‌های شیطان بود را به انجام رساند.

برخورد خدا با گناه و شخص گناهکار:

هر خطایی دارای اثرات و عواقبی است، آنها در قبال گناهی که انجام دادند نسبت به خطا و گناهشان مجرم شده و محکومیتی برای آنها در نظر گرفته شد، موسی در باب سوم کتاب پیدایش این صحنه را چنین روایت می‌کند:

«^{۱۴}پس خداوند خدا به مار گفت: چون که این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریّت تو و ذریّت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.^{۱۶} و به زن گفت: الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر

تو حکمرانی خواهد کرد.^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد،^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.^{۲۰} و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.»

محکومیت مار:

خدا مار را از همه حیوانات صحرا نسبت به خودش ملعون‌تر کرد و دست و پای او را گرفت و به یک خزنده تبدیل کرد، و قدرت سخن گفتن را نیز از او گرفت و آن را به شکل مار امروزی درآورد. مار، آن موجودی که از لحاظ ظاهری و ژنتیک به انسان بسیار شبیه بود، موجودی که دارای قدرت تکلم و دست و پا بود، آن چنان ملعون شد که دورترین شباهت به انسان را پیدا کرد.

به تمام بهایم که نگاه کنید، دارای دست و پا هستند؛ اسب، گوسفند، آهو، حتی موجودات دیگری مانند یک قورباغه، تمساح و یک مورچه ... اما مار با سایر حیوانات دیگر فرق دارد؛ او دور افتاده‌ترین است، بی‌شباهت‌ترین است، به طوری که شبیه به هیچ حیوانی که خدا آفریده نیست. مار نسبت به خطایی که انجام داده بود سخت محکوم شد، زیرا او عمل کننده و ظرفی بود که شیطان توانست از آن استفاده کند تا شباهت خدا را خراب کرده و صاحب نسل و فرزندی برای او شود.

به واقع این گناه ثمره داشت و ثمره این گناه نسل و ذریتی بود که از شیطان حاصل شد، فرزندی که به دنیا آمد و قائن نامیده شد. به واقع این حیوان ظرف و یا وسیله ای شد برای شیطان که از طریق آن کلام شیطان به حوّا برسد. مار یک حیوان معمولی نبود بلکه دارای هوش و استعداد و دارای یک اصول و روش در زندگی بود، به طوری که دقت کنید حتی خدا با او وارد مکالمه شد پس او دارای اختیار بود، او از لحاظ هوش، استعداد، قدرت تکلم و از لحاظ جسمانی و ژنتیک نزدیک‌ترین موجود به انسان بود. بسیار شبیه به انسان که توانسته بود حوّا را بفریبد.

مار وسیله‌ای بود تا شیطان از طریق او به زندگی آدم وارد شود. شیطان از طریق این موجود به حوّا و از طریق حوّا به آدم داخل شد. این مار بود که باعث شد شیطان دارای نسل و فرزندی برای خود شود و از ارتباط حوّا با مار یک موجود جدید که محصول مشترک بین انسان و حیوان بود وارد زمین شد، یک محصول ترکیب شده که روح شیطان در آن دخیل بود، محصولی که در اراده خدا نبود، او جزو خلقت خدا محسوب نمی‌شد. به این دلیل خدا ظاهر و ژنتیک مار را کلاً تغییر داد. یعنی دست، پا و قدرت تکلم را از او گرفت تا دیگر ارتباطی با انسان نتواند برقرار کند و در ادامه صحبت، خدا به مار این چنین گفت: «^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.»

در این آیه که خطاب به مار است خدا کاملاً به طور آشکار در خصوص نسلی سخن گفته که تا به ابد در عداوت با او خواهد بود و او را مغلوب خواهد کرد، اما در همان جا به یک نکته بسیار مهم و قابل توجه هم اشاره کرد که این نسل از زن خواهد بود. مار در ارتباط با حوّا صاحب نسل و فرزندی برای خود شد که قائن نام گرفت. اما در این آیه اولین پیشگویی کتاب مقدس از جانب خدا صورت می‌گیرد، خدا عداوت و دشمنی بین نسل مار و نسلی که از زن می‌آید را بیان می‌کند، همه می‌دانند که همیشه نسل و ذریت

از مرد است و در تولّد هر فرزندی مرد ریشه او محسوب می‌شود. اما در این جا خدا از نسلی سخن می‌گوید که از نسل زن می‌باشد و مردی در آن نقش ندارد. این پیشگویی را در ذهن خود داشته باشید چون جلوتر به آن بیشتر خواهیم پرداخت.

محکومیت حوّا (زن):

خدا زن را پدید آورد تا به عنوان معاون و همکاری در کنار دست آدم که پادشاه زمین بود، باشد، اما او با پیوستن به یک حیوان جایگاهی را که خدا برای او در نظر گرفته بود را بی‌حرمت ساخت و تن خود را با یک حیوان پیوند زد و گناه را وارد دنیا نمود.

گناه به واسطه یک زن به این جهان داخل شد. حوّا می‌بایست مقدّس می‌ماند اما برای اولین بار به موجودی پست‌تر (یک حیوان) پیوست و با او یک تن شد. او بعد از این که طریق آمیزش را از شیطان آموخت به شوهر خود نیز آن را پیشنهاد داد.

حوّا گناه را در مکان مقدّس، در صحن قدّوس خدا، در باغ عدن، جایی که خدا با تمامی شکوه و جلالش در آن می‌خرامید و با آنها ملاقات می‌نمود به طور آشکارا به عمل رساند. او تبدیل به مجرای شد که ناطاعتی از خدا و گناه را به آدم و تمامی نسل او داخل نمود. او با نافرمانی از کلام خدا و جاری ساختن طریق ازدیادِ نسلِ شهوانی که آموزه شیطان بود، اسارت و بندگی شیطان را برای تمام نسل آدم رقم زد. از این رو به سبب گناهی که از طریق آمیزش از راه تناسلی کرد خدا نیز در همان موضع بدن، درد زایمان را برای او مقرر فرمود.

موسی در باب سوّم کتاب پیدایش حکم خدا به زن را چنین بیان می‌کند: «^{۱۶}الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت

خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» بله! حوّا جایگاه معاونت خود را نسبت به آدم از دست داد و تبدیل به زوجه او شد.

محکومیت آدم:

محکومیت آدم به مراتب بسیار سنگین تر بود، زیرا او پادشاهی بر روی زمین را از دست داد، آدم مستقیماً از جانب خدا حکم بر نزدیک نشدن و هم کلام نشدن با درخت معرفت نیک و بد را دریافت کرده بود، اما با گناه و تخطی که نسبت به کلام خدا ورزید اقتدار و پادشاهی زمین از او گرفته شد، او هشدار خدا را بر دوری از درخت معرفت نیک و بد جدی نگرفت و آموزه‌های حوّا را که تعلیم گرفته از کلام شیطان بود به انجام رساند، حوّا طریق کسی را به انجام رسانید که دشمن خدا بود.

آنها از درخت معرفت نیک و بد منع شده بودند، اما هر دوی آنها از میوه آن درخت گرفته و خوردند. این گناه برای آنها لذت بخش بود در صورتی که اگر این عمل برایشان خوشایند و دلپذیر نمی بود از آن دوری می نمودند. این طریق و دانش ازدیاد نسل، به غیر از طریق خدا بود. حوّا آموزه جدیدی را کسب کرده بود، علم و دانشی که تا بدان لحظه به آن شناختی نداشت.

آنها حتی تا پیش از گناه به لختی و عریانی خود آگاهی نداشتند اما پس از انجام گناه به عریانی خود واقف شدند و بعد از شدت ترس از غضب خدا سریعاً در فکر ساختن یک پوششی از برگ درختان برای گناه خود شدند.

بله، گناه آدم بسیار سنگین تر بود زیرا خدا خطاب به آدم در خصوص گناهش چنین می گوید که به دلیل گناه تو ای آدم زمین ملعون شد. اوه چه غم انگیز!

آدم در باغ عدن کارش فقط حکومت و پادشاهی بود. اما با گناهی که انجام داد پادشاهی از او گرفته شد. او لازم نداشت تا کاری کند بلکه کار او محافظت از باغ بود. او حتی محافظت از باغ را به درستی انجام نداده بود زیرا ماری که به داخل باغ ورود کرده بود حیوان صحرا بود، او متعلق به باغ نبود، با ناطاعتی آدم از کلام خدا او محکوم به کار کردن شد، به طوری که تا آخر عمر خود به عرق پشانی‌اش باید زحمت بکشد و کار کند.

حتی طبیعت نیز به واسطه گناه آدم تغییر یافت زیرا بر حسب کلام خدا زمین نیز به واسطه گناه آدم ملعون شد، یعنی از حضور خدا دور گردید. آن زمین نیکو بعد از گناه، برایش خار و خس رویانید. خدا آدم را آفریده بود تا به او یک حیات جاودانه ببخشد اما با گناه آدم، موت به عوض حیات سراغ انسانها آمد. کلام حکمت شیطان برای آدم هلاکت و مرگ را به همراه داشت.

خوردن و آموختن از تعالیم شیطان برای آدم کشنده بود مانند سمی که هر کس آن را بخورد خواهد مُرد، کلام شیطان همچون سمی بود که به آدم رسید و آدم را به سمت مرگ و هلاکت برد، زمانی که آدم این خطا را نمود بی‌شک کلام خدا که گفته بود هر آینه خواهید مرد نیز جاری شد، لذا خدا پس از وقوع جرم به آدم گفت که ای آدم از خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت. هم مرگ جسمانی که بعد از چند صباحی، زندگی آدم به پایان می‌رسد و هم مرگ روحانی که آدم را از حضور خدا ملعون و دور ساخت.

موسی در باب سوّم کتاب پیدایش حکم خدا بر آدم را چنین اعلام می‌کند: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد، و به عرق پشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»

محکومیت نسل آدم:

با ناطاعتی آدم از فرامین خدا او و تمامی نسل بشر گناهکار محسوب شدند. گناه به مانند ویروسی به تمامی نسل بشر منتقل شد. همان طور که شیطان از طریق موجودی به نام مار روح خود را به حوّا و از طریق حوّا به درون آدم داخل نمود، توانست بر تمامی نسل آدم نیز استیلا پیدا کند. تا قبل از گناه، شیطان قادر به وسوسه کردن آدم در افکارش نبود اما بعد از گناه بود که توانست به تمامی فکرهای انسان دست پیدا کند. با حيله‌گری شیطان و اغواگری آن مار، آدم و تمامی نسل او جایگاه خود را از دست داده و به سوی هلاکت رفتند.

اراده خدا به داشتن فرزندی به شباهت خود در زمین و تا به ابدیت بود ولی شیطان در ابتدای خلقت، باعث جدا شدن آدم از درخت حیات شد و با بذلِ کلامی که به خورد آدم داد او را بنده خود ساخت، تا موت را به عوض فرزند خواندگی خدا دریافت کند.

آدم به درخت معرفت نیک و بد پیوند خورد درختی که خود محکوم به مرگ ابدی است. و متعاقباً هر کسی که به واسطه آدم به این درخت پیوند خورده باشد محکوم به هلاکت خواهد بود. حال آدم در چنین درختی نشانده شده است و تمامی بشر که از نسل آدم هستند نیز میراث‌دار همین گناه می‌باشند. آدم به مانند درخت رو به موت است که نسل او همچون شاخه‌های او می‌باشند که چند صباحی زندگی می‌کنند و در نهایت دچار مرگ می‌شوند.

آدم با انتخاب آزاد خود، ارباب دیگری را برای خود اختیار نمود. او با اطاعت از کلام شیطان جیره‌خوار او شد و همه فرزندان آدم و تمامی نسل او نیز ناخواسته به بندگی و اسارت شیطان رفتند، و حال شیطان مدعی همه جانهای بشر است، با یک گناه تمامی

انسانها محکوم به مرگ شدند، همه از حیات ابدی دور شدند، گناه اولیه که با ناطاعتی آدم شروع شد سلطنت و پادشاهی شیطان را به دورن او و تمامی نسل او برقرار کرد.

آدم اولیه گناهکار شد و این گناه همچون ویروسی به تمامی نسل بشر رسید، مانند پدر و مادری که اگر به بیماری ایدز مبتلا باشند لاجرم هر تعداد فرزند که به دنیا بیاورند همه آنها مبتلا به این بیماری خواهند شد و حامل این ویروس می‌باشند. ریشه گناه در همه انسانها وجود دارد، برای همین است که پولس رسول در نامه خود به رومیان چنین می‌گوید: «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.»

گناه و جرم وقتی برای شخصی مفهوم پیدا می‌کند که احکام و فرامینی در خصوص آن تعریف شده باشد. به عنوان مثال: امروزه دروغ را بد می‌دانید زیرا می‌دانید که دروغ از خدا نیست و خدا از دروغ متنفر است لذا زمانی که آن را به جا می‌آورید گناهکار محسوب می‌شوید، چرا؟

زیرا از کلام خدا تخطی ورزیده‌اید و بر خلاف کلام خدا رفتار نموده‌اید. عملی که آدم انجام داد ناطاعتی از کلام خدا بود. زیرا خدا به او هشدار داده بود که کلام شیطان را گوش ندهد و به انجام نرساند، این گناه می‌توانست دروغ، غیبت، قتل و یا هر گناه دیگری باشد، زمانی که باید و نبایدی را از خدا دریافت می‌کنید اما بر خلاف آن عمل می‌کنید آنگاه گناهکار محسوب می‌شوید، حال در بین این گناهان که امروزه برای ما تعریف شده است مثل غیبت، دروغ، حسادت، زنا، قتل و ... شیطان عمل یک تنی را به آدم و حوا پیشنهاد کرد، نوع گناه فرقی نمی‌کرد. گناه در نزد خدا گناه است، زیرا همان خدایی که گفت قتل مکن همان نیز امر کرد دروغ مگو.

مهم این بود که آدم نمی‌بایست به جز کلام خدا و اوامر خدا از شخصیت دیگری که خدا او را منع کرده است اطاعت کند، حال در بین تمامی این گناهان شیطان با دانش

خود آموزه‌ای و طریقی را به زن پیشنهاد می‌دهد که آن طریق در اراده و آموزه‌های خدا برای انسان نبود؛ شیطان طریق ازدیاد نسل از طریق آمیزش جنسی را به حواّ آموخت و زن همان طریق را در ارتباط با مار (موجودی پست‌تر از آدم که به شباهت خدا بود) به انجام رساند و سریعاً آدم را نیز که به شباهت خدا باید می‌ماند، به این کارزار کشاند.

شیطان توانست از طریق یک تنی بین مار و زن صاحب نسلی به شباهت ظاهری آدم برای خود شود. از یک تنی بین مار و زن یک موجود جدید تولید شد، که در اراده خدا نبود. این موجود ثمره کلام شیطان بود. قائن موجودی جدید و محصول مشترک بین حیوان و انسان بود که با کلام شیطان به این دنیا وارد شده بود. ناطاعتی از کلام خدا ثمره داشت زیرا شیطان برای خود دارای نسل شده بود و توانسته بود از طریق مار شباهت خدا را بر روی زمین خراب کند.

شیطان نمی‌توانست مستقیماً به آدم داخل شود. او حتی نمی‌توانست به فکرهای آدم وارد شود و او را وسوسه کند. زیرا آدم به شباهت خدا آفریده شده بود او مقدّس و بی‌گناه بود. بدین جهت از طریق یک حیوان عمل نمود و به نزد زن رفت که یک محصول جانبی بود و از طریق حواّ به آدم و تمامی نسل او دسترسی پیدا نمود.

پولس رسول در باب ۶ نامهٔ اوّل خود به مردم قرنتیان، در خصوص زنا چنین هشدار می‌دهد: «^{۱۸}از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لیکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد.»

دروغ، حسادت، شرارت، جنگ، قتل، کینه و ... عملی که قبل از گناه اوّلیه شیطان نمی‌توانست از طریق آدم آن را بر روی زمین انجام دهد، پس از انجام گناه اوّلیه به فکرهای آدم و تمامی نسل بشر وارد شد. عمل یک تنی تنها گناهی است که در جسم اتفاق می‌افتد.

دلیل انتخاب شیطان برای انجام این گناه (یک تنی انسان با حیوان) به جهت ورود به افکار انسانها و گرفتن پادشاهی و داشتن نسلی برای خود بود.

او با ریختن بذر کلامش توانست آدم و تمامی نسل آن را بنده خود سازد و همگان را به گناه وسوسه کند و اوامر خود را بر روی زمین توسط انسانها به انجام برساند. او همان طور که یک ثلث از فرشتگان آسمان را تحت اختیار خود گرفته است، اکنون توانسته با ورود به آدم به تمامی نسل بشر نیز دست یابد و پادشاهی خود را بر روی زمین بگستراند.

اما سؤالی که پیش می‌آید این است که چه طور آدم که مستقیماً کلام شیطان را به جا نیاورد و به واسطه دیگری خطا ورزید اما گناهکار محسوب شد؟

خوب با یک مثال این را توضیح می‌دهیم، یک جام پر از سم یا زهر را در نظر بگیرید که در دست یک شخص خاص است و کسی شما را منع می‌کند و می‌گوید به هیچ وجه از دست چنین شخصی جامی برای نوشیدن نگیرید و ننوشید زیرا شما را به کشتن خواهد داد.

حال اگر آن شخص، یک نفر سومی را پیدا کرده تا از طریق آن نفر سم زهر را به خورد شما بدهد، چون می‌داند که شما از دست او نمی‌گیرید، و اگر شما از آن نفر سم گرفته و از آن بخورید چه اتفاقی می‌افتد؟ شمایی که از آن جام پر از زهر نوشیده‌اید قطعاً خواهید مرد، پس فرقی نمی‌کند شما زهر را از دست شخصی که شما را منع کرده‌اند گرفته باشید یا از یک نفر سم، مهم این است که چیزی که به شما رسیده و آن را خورده‌اید زهری بوده که پس از خوردنش قطعاً شما را خواهد کشت.

حال شیطان دقیقاً همین کار را کرد از طریق مار یعنی موجود سم، حکمتی که حامل مرگ بود را به خورد آدم داد، و خدا این را از قبل هشدار داده بود که آن حکمت برای تو مرگ به همراه خواهد داشت. در ضمن این را یادآوری می‌کنم که آدم آگاهانه این

گناه را انجام داد، زیرا زمانی که به عنوان پادشاه انتخاب شده بود تمامی احکام و فرامین را از خدا دریافت نموده بود.

او پادشاه تمامی زمین بود. سخنی که از حوّا به آدم رسید کلام خدا نبود، بلکه تعلیمی بود که حوّا از طریق یک حیوان بیرون از باغ عدن به خورد او داده بود. مار یک حیوان بیرون باغ و اهل صحرا محسوب می‌شد. او یک موجود بیرونی بود. او شخصیتی نبود که خدا به آدم اجازه تعلیم گرفتن از کلام او را داده باشد، آدم فقط می‌توانست از سایر درختان در باغ بشنود و بپذیرد به جز درخت معرفت نیک و بد (شیطان). آدم زمانی که این طریق را از حوّا شنید بدون شک می‌دانست که تعلیم خدا نیست. مهم نبود آن کلام حکمت از چه کسی بوده باشد، مهم این بود که آن کلام حکمت خدا نبود، و هر کلامی به جز کلام خدا، جرم و گناه می‌باشد، و او آگاهانه کلام خدا را بی‌حرمت نمود.

آدم اولیّه در همان ابتدای خلقت گناه ورزید، و او و تمامی نسلش گناهکار محسوب شدند. گناه باعث دوری انسان از حضور خدا شد. داوود نبی در مزمور ۱۴ از کتاب مزامیر کتاب مقدّس به این که تمامی آدمیان فاسد شده‌اند اشاره می‌کند: «آ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست. همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.» حتی یک بی‌گناه هم یافت نمی‌شود زیرا همه از نسل آدم و میراث‌دار گناه می‌باشند، همه گناه کرده‌اند و از حیات ابدی و دیدن روی خدا محروم شده‌اند.

دقّت کنید، کلام خدا وقتی می‌گویید همه گناه کرده‌اند یعنی بدون شک هر انسانی که در این زمین خاکی متولّد شده است، گناهکار است. زمانی که حتی نطفه یک شخص در رحم مادرش نقش می‌بندد آن طفل در رحم مادرش گناهکار است و گناه اولیّه را با خود دارد. داوود نبی در مزمور ۵۱ این فضا را این چنین آشکار می‌کند: «اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید.» او دقیقاً به میراث گناه اشاره دارد و

به این که خود نیز فرزندِ گناه است، همهٔ انسانها از نسل آدم هستند و همه میراث‌دار این گناه می‌باشند، همه ژن گناه را با خود دارند و همه محکوم به مرگ ابدی هستند. غم انگیز است! همهٔ انسانها از حضور خدا با یک گناهِ آدم دور و محکوم به مرگ شدند.

آدمی که در ابتدا مقدّس و نیکو بود اکنون بد شده است به مانند شیطان شناخت بر بدی پیدا کرده، او بدی را تجربه کرده و آن را به عمل آورده است. زمانی که پادشاه یک کشور فاسد گردد فساد تمامی کشور را در بر می‌گیرد. شیطان با یک دروغ اقدام به گرفتن پادشاهی از آدم نمود او با برقراری سلطنت خود بر روی زمین گناهان دیگر را نیز رواج داد از قبیل، خیانت، فحشا، تجاوز، غیبت، ظلم و ستم، قتل، کینه و ... گناه تمام جهان را در بر گرفت و شیطان صاحب آدم و تمامی نسل او شد، او که خود روی به مرگ ابدی است، همهٔ انسانها را با خود به سمت مرگ و هلاکت می‌برد.

شاید این پرسش نیز برای خواننده پیش بیاید که چرا خدا جلوی خطای آدم را نگرفت تا خطا نرزد؟

خدا به آدم اختیار داده بود و این وجه تمایز آدم با سایر مخلوقات خدا بود. خدا روبات و یا یک عروسک نساخته بود بلکه ارزش و بهای آدم بسیار بالا بود زیرا خدا او را به شباهت خود آفریده بود، ارادهٔ خدا این بود که آدم با اختیار و با انتخاب خود از کلام خدا اطاعت کند، نه با زور و اجبار، خدا مانند پدری که به فرزند خود حکم می‌کند که به آتش دست نزنند و هشدار را از قبل می‌دهد رفتار نمود، اما آدم مانند فرزند سرکشی رفتار نمود که می‌خواست آتش را تجربه کند و آنگاه سوخت، آدم یک نوجوان یا یک کودک نبود بلکه بالغ و پادشاه بر روی زمین بود، او با آگاهی کامل، کلام خدا را بی‌حرمت نمود و با ناطاعتی که ورزید شیطان را به عنوان ارباب خود انتخاب نمود و به بندگی او رفت.

محکومیت زمین:

گناه آدم به حدی سنگین بود که تمامی زمین را دست خوش تغییر کرد. زمین به واسطهٔ گناه آدم ملعون شد. بر خلاف تصوّر بسیاری، ملعون نه دشنام است نه ناسزا گفتن! ملعون هم خانوادهٔ لعن، لعنت، لعین است که به معنی رانده شده، مطرود شده، دور انداخته شده و بیرون کرده شده است.

در هر جای کتاب مقدّس وقتی خدا کسی را ملعون باد می‌گوید یعنی او را از خودش دور کرده است. خدا زمین را ملعون کرد، یعنی زمین از حضور خدا دور افتاده شد و بی‌ارزش گردید، زمینی که خدا آفریده بود با تمامی نیکوییهایش از قبیل درختان، گیاهان، میوه‌ها، نباتات و ... که آدم می‌بایست تنها بر آن پادشاهی و حکومت می‌کرد به زمینی تبدیل شد که دیگر به مانند قبل آن برکات را نداشت.

باغ عدن مکان باشکوهی بود که خداوند آن را ساخته بود، وه! چه مکان زیبایی! آن مکان بسیار باشکوه بود زیرا خدا وقتی همه چیز را آفرید بسیار راضی بود. تصوّر کنید هرگز هیچ درختی خار و خس نمی‌رویانید، همه چیز در کمال مطلق بود. اما پس از گناه، خدا زمین را از حضور خود دور انداخت، خدا به واسطهٔ انبیای خود گفته که: «محفل مقدّس مرا با گناه راهی نیست» جایی که یک گناه باشد خدا آن را تحمّل نمی‌کند، زمین به مانند مکانی چرکین و آلوده شد که در حضور خدا ناپسند آمد. این طبیعت در ما انسانها نیز دیده می‌شود. زیرا به شباهت خدا خلق شده‌ایم. ما نیز مکان آلوده، بد بو و چرکین را تحمّل نمی‌کنیم. یا یک جسم آلوده را از خودمان دور کرده و یا خودمان از آن محل دور می‌شویم. خدا زمین را ملعون و از خودش دور ساخت.

تا قبل از گناه، حضور پر جلال خدا در باغ عدن به صورت مستقیم با آدم بود اما با گناهی که انجام شد، ذات قدّوس خدا و نفرت او از گناه در آن لحظه که با آدم سخن

می گفت نشان داده شد و خدا آدم و همه خاطیان و نیز زمین را از حضور خود دور نمود. فقط با یک گناه بود که زمین و هر آن چه در آن است از حضور خدا دور افتاده شد.

خدایی که با تمام محبت و اشتیاقش زمین و تمامی پُری آن را خلق نمود و همه را به جهت حکومتِ آدم به دست او سپرد، اما آدم آنها را بی حرمت نمود و با خیانت به خدا آنها را به دست شیطان سپرد.

او با گناهی که ورزید نه تنها دچار مرگ روحانی شد بلکه مرگ جسمانی را نیز برای خود فراهم آورد، در ابتدا هیچ مرگی نبود بلکه همه چیز در نیکویی تمام آفریده شده بود. مرگ، بیماری، قحطی، سیل، خشکسالی، جنگها، ظلم، طمع، درنده‌خویی انسانها که امروزه می‌بینید در ابتدا نبود و با پیدایش گناه و انتشار آن بر انسانها و زمین عارض گشت.

در ابتدا وجدان انسانها جای خدا بود تا قبل از گناه هیچ شرارت و وسوسه‌ای نبود با ناطاعتی آدم و انجام گناه اولیه شیطان به افکار انسانها راه یافت و شرارت در انسان شکل گرفت. وجدان انسانها دوگانه شد. انسانها حتی گناهای می‌کنند که دوست ندارند، قتل می‌کنند اما بعد از انجام آن پشیمان می‌شوند، از این که کسی به آنها دروغ بگوید بیزار هستند اما زمانی که خودشان در چنین شرایطی قرار می‌گیرند دروغ می‌گویند. پیوسته در فکرهايشان دو صدای متفاوت دارند. یک صدایی که آنها را به سمت نیکویی دعوت می‌کند و صدایی دیگر که آنها را به سمت شرارت و بدخویی هدایت می‌کند. یک صدا می‌گوید به همسایه خود محبت کن اما صدایی دیگر او را به بد دهنی و فحاشی ترغیب می‌کند. این دقیقاً همین قسمت است. گناه! گناه تنها دلیل جدایی انسان از خدا بود.

کدام انسانی است که تا به حال دروغ نگفته باشد؟ در دل خود به دیگری حسادت نورزیده باشد؟ این دقیقاً ریشه گناه است که در هر انسانی وجود دارد. یک کودک و یا یک

طفل را ببینید که چه طور در او حسادت وجود دارد. در صورتی که پدر و مادرش چنین چیزی را به او نیاموخته‌اند، اما در دورنش این حس وجود دارد. همهٔ اینها به دلیل موجودی به نام شیطان است که انسان را در تسلط خود گرفته است.

اطاعت از کلام خدا حیات جاودان را برای آدم به همراه داشت. اما کلام شیطان حامل مرگ و شرارت بود. او منحرف کننده‌ای بیش نیست همچنان که حوّا را از کلام راستین خدا منحرف نمود و کلام خدا را برای حوّا به دروغ موعظه نمود، با انجام گناه اوّلیه توانست بر همهٔ فکرهای بشر دست یابد و با به وجود آوردن مذاهب و خدایان متعدّد و رسم و رسومات ساختگی، انسانها را به سمت پرستش خدایان دروغین ببرد.

او تمامی نسل بشر را به سمت انحراف برد و انسانها را از درخت جاویدان حیات دور نمود. همان کاری را که در باغ عدن با آدم و حوّا انجام داد و با دروغ حیات را از آدم گرفت امروز نیز با به وجود آوردن مذاهب گوناگون تمامی نسل آدم را به انحراف برده است. او منحرف کننده‌ای بیش نیست او با ساخت مذاهب گوناگون که همهٔ آنها مدّعی این هستند که از سمت خدا می‌باشند تمام بشر را از حقیقت و شناخت خدای واحد حقیقی دور ساخته است. تا گوشی قادر به شنیدن صدای خدا نباشد. او به افکار آدم و تمامی نسل او راه یافت تا امروزه هر کسی در هر جای دنیا از ادراک شخصی خود به معرفّی خدا پردازد و با تشکیل بایدها و نبایدهایی، آیینی برای خود به جهت برقراری ارتباط با خدا ارائه دهد.

آیا به بزرگی گناه پی بردید؟

گناه همچون ورقی سیاه به زمین اصابت کرد و آدم و زمین و هر آن چه در آن بود را فلج کرد، همه چیز را خراب و ویران نمود، خدا را از انسان دور و شکافی عظیم بین خدا و انسان ایجاد نمود، گناه حیات جاودان و ملاقات رو در رو با خدا را گرفت و تمامی

زمین را دست خوش تغییرات کرد، گناه هر نیکویی که خدا برای زمین در نظر گرفته بود را از بین برد، این گناه بر زمین و همه مخلوقات زمین تأثیر گذاشت، زمین با دور شدن از حضور خدا آن برکات اولیّه خود را از دست داد، با وجود گناه، بیماری، سیل، قحطی و ... به وجود آمد. گناه تنها دلیل جدایی انسان از خدا بود.

پولس رسول در نامه خود به رومیان می گوید که: «^{۱۲} زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست. همه رو گردانیده، با هم فاسد شده اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی» جلال خدا روی خدا می باشد. در زمان آفرینش آدم، خدا به چه صورت حضور داشت؟ او با آدم و حوّا رو در رو ملاقات می نمود و آنها روی خدا را می دیدند. چرا؟ زیرا هیچ گناهی در آدم و حوّا نبود، آنها پاک و مقدّس بودند از این رو جلال خدا (روی خدا) را می دیدند.

این گناه است که انسان را از رسیدن به حضور خدا محروم کرده. همه انسانها در نفس انسانی خود با گناه سرشته شده اند و با وجود داشتن گناه همه از حضور خدا دور شده اند و هیچ انسانی نمی تواند به ابدیت، آن مکان مقدّس خدا راه پیدا کند. این کلام به حقّ خدا است، زمانی که می گوید همه گناه کرده اند به معنی واقعی هر انسان متولّد شده در این کرّه خاکی گناهکار است زیرا همگی میراث دار گناه اولیّه از آدم می باشند. و گناه باعث فساد و جدایی انسان از حضور خدا شده است.

توضیح کوتاه:

از ارتباط حوّا با موجودی به نام مار فرزندی به دنیا آمد به نام قائن، نسل قائن که از التقاط با حیوان بوده در طوفان غضب خدا بر روی زمین، در زمان نوح از بین رفت و

تنها نوح که از نسل شیث از آدم بود به همراه کل خانواده‌اش یعنی همسر، سه پسر و سه عروسش نجات پیدا کردند. و تا به امروز تمامی بشر از نسل آدم می‌باشند، اما این نسل نیز به واسطهٔ گناه محکوم به مرگ ابدی هستند.

مرگ پیش از موعود:

کتاب مقدس می‌گوید که خدا جهان هستی را با نفخهٔ دهان خود آفرید. نفخهٔ دهان یا همان "ها" تودهٔ بخاری است که در هوای سرد شکل می‌گیرد و پس از اندک زمانی نیز محو می‌شود، مانند زمانی که یک "ها" از دهانتان بر روی شیشهٔ اتاق خارج می‌کنید، این تودهٔ بخار مدتی بر روی شیشه می‌ماند اما پس از اندک زمانی رو به محو شدن می‌رود و در انتها از بین می‌رود. در این خصوص یعقوب رسول در باب ۴ رسالهٔ برجای مانده‌اش در عهد جدید به روشنی این حقیقت را بیان می‌کند: «^{۱۴} و حال آن که نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آن رو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟»

جهان هستی از آن جایی که زمانی خلق شده یک ابتدایی دارد و روزی نیز از بین خواهد رفت. این قانون طبیعت است آن چه از ازل نبوده تا به ابد نیز نخواهد بود. هر فانی، فانی است. آن چه در خود حیات ندارد فانی بوده و نابود خواهد شد. از این روی جهان هستی نیز روزی نابود خواهد شد.

حال آدم برای داشتن یک حیات ابدی، ابتدا باید به این جهان هستی داخل می‌شد. انسان می‌توانست تا مادامی که جهان هستی نابود نشده بر روی زمین زندگی کرده و

دارای حیات باشد اما با پایان یافتن جهان هستی او نیز محو و نابود می‌شد. اما آدم می‌بایست برای داخل شدن به ابدیت روح خدا را دریافت می‌نمود.

انسان از خاک سرشته شده بود و او تنها دارای روح ذی حیات برای زندگی بود. او می‌بایست برای حیات ابدی روح خدا را دریافت می‌نمود زیرا انسان در ذات ابتدایی خود در فناپذیری سرشته شده بود از این جهت مرگ پیش از موعود و غیر طبیعی از طریق شیطان به انسان رسید. و خدا اجازه داد تا این مرگ برای انسان اتفاق بیفتد و خدا از شرارت شیطان برای خیریت انسان استفاده نمود خدا اجازه داد تا قبل از نابودی کل جهان هستی مرگ از طریق شیطان زودتر به سراغ انسانها بیاید تا انسان بتواند قبل از نابودی جهان هستی با دریافت روح خدا به ابدیت داخل شود و برای همیشه زنده بماند. جلوتر در خصوص اراده خدا برای نجات بشر و چگونگی دریافت روح خدا برای حیات ابدی به انسان بیشتر توضیح داده خواهد شد.

گناه تنها دلیل جدایی انسان از حضور خدا شد. با این وجود هیچ انسانی نمی‌تواند به پادشاهی خدا در آسمان راه یابد. شیطان نه تنها یک ثلث از فرشتگان را در اطاعت خود گرفت بلکه تمامی نسل بشر را هم به دنبال خود کشاند، امروزه حتی اگر کسی هم نخواهد او را تعاقب کند اما ناخواسته در بند و اسارت او قرار گرفته است.

حکومت و پادشاهی شیطان در تمامی نسل آدم برقرار است، آیا انسانی را می‌شناسید که از نسل آدم نباشد؟ همه انسانها از طریق آموزه شیطان و ارتباط بین زن و مرد به این دنیا آمده‌اند و همگی میراث‌دار گناه و از نسل آدمی می‌باشند و همه محکوم به مرگ هستند. خدا یک گناه را تحمل نکرد و زمین را از حضور خود دور انداخت، حال با این همه گناه چه می‌کند؟

باز هم پولس رسول در باب ۶ نامه خود به رومیان می‌فرماید: «آیا نمی‌دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آن کس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.»

آدم بنده گناه شد که مزد آن مرگ است. گناه باعث گرفته شدن حیات ابدی از انسان شد. این گناه با یک عذرخواهی هم قابل برداشت نمی‌باشد. زیرا شیطان صاحب و مالک آدم و تمامی نسل او شده است. برای درک بهتر مثالی می‌آورم: شما ناخواسته دست کسی را قطع می‌کنید بعد به نزد او آمده و از او طلب عذرخواهی می‌کنید، این طور فرض می‌کنیم که شخص با محبت خود شما را ببخشد اما آیا دستش به او باز می‌گردد؟ آیا می‌توانید با یک توبه و عذرخواهی دستش را به او باز گردانید؟ خیر شما نمی‌توانید.

دوری از خدا و رفتن به سمت هلاکت نیز این چنین است، مانند یک بیماری لاعلاجی که درمان ندارد و انتهایش مرگ است. اما اگر یک درمان باشد آن هم معجزه از جانب خدا است. زمانی که انسان در زندگی‌اش به بن بست می‌خورد و از همه جا ناامید است به سمت معجزه از طرف خدا می‌رود. حال در ذهن انسان چه چیزی خطور می‌کند؟ رفتن به سوی خدا، کسی که غیر ممکنها را ممکن می‌کند. او که تنها حیات همیشه جاودان است، او که فکرهايش بالاتر و برتر از هر تفکری در این جهان است.

طریق نجات:

محبت خدا برای نجات بشر:

محبت خدا نسبت به بشر را در همان ابتدای خلقت می‌توان دید. کافی است چشمان خود را گشود و به زیباییهای خلقت خدا بر روی زمین چشم دوخت، زمانی که همه چیز را در کمال زیبایی و نیکویی آفرید و در انتها همه را در اختیار آدم قرار داد.

خدا آدم را با محبت ازلی خود دوست می‌داشت به طوری که او را به شباهت خود آفریده بود. آدم نمونه کوچکی از خدا بر روی زمین بود که همه چیز قبل از آفرینشش برای او مهیا شده بود تا او بر تمامی زمین حکومت نماید. این اوج محبت خدا به آدم بود. اما این آدم بود که محبت خدا را رد نمود و با رفتن به سمت شیطان، پادشاهی زمین که خدا به رایگان به او عطا کرده بود را خوار شمرده و موجب دوری خود و تمامی نسلش از حضور خدا شد.

شاید بسیاری بگویند که چرا خدا آدم اولیه را به خاطر گناهی که مرتکب شد هلاک نکرد و آدمی دیگر نساخت؟ پاسخش روشن است! اگر این چنین بود در نظر شما آیا او خدایی ظالم به چشم نمی‌آمد؟ آیا پدر و مادری که صاحب فرزندی علیل می‌شوند او را نابود می‌کنند؟ آیا به فکر نگهداری او به هر طریقی نیستند؟

خدا که آدم را آفریده بود و او را به مانند فرزند خود دوست می‌داشت، زمانی که دید آدم به سوی مرگ می‌رود محبت او نمی‌توانست این را تحمل کند لذا سریعاً طرح چاره‌ای برای نجات او ریخت. او نمی‌خواست آدم نابود و برای ابد محو شود؛ از سوی دیگر جایگزین کردن یک انسان دیگر به جای آدم نیز راه چاره نبود زیرا از کجا معلوم و چه تضمینی بود که شخص بعدی نیز خطا و گناه نمی‌کرد؟ خدا همیشه در تمامی طول تاریخ

این را گفته و به شکل‌های مختلف نشان داده که طالب رحمت و بخشش است نه مرگ و هلاکت، ارمیای نبی در نبوتی که در باب ۳۱ کتاب خود مکتوب داشته به این مهم شهادت می‌دهد: «خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: با محبت ازیلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم.»

او همیشه در تمامی ادوار تاریخ طالب رحمت و بخشش گناهان بود او حتی از کشته شدن مرد شریر نیز خشنود نمی‌شود. خواست او دادن حیات جاودانه به انسان بود. هر چند این آدم بود که محبت خدا را خوار شمرد اما عدالت خدا و طُرق او هرگز چنین نبوده که به واسطه گناه و خطای یک آدم همه انسانها به مرگ محکوم شوند، لذا اراده نمود که بشر را از اسارت گناه نجات دهد.

زمانی که انسان سقوط نمود، خدا اولین کاری که کرد مهیا نمودن راهی برای بازگشت او بود. او برای برداشتن گناه و آزاد کردن انسان از سیطره شیطان راهی پیش روی انسان قرار داد.

ترسیم نقشه نجات بشر در گذر زمان:

عدالت خدا بر این نبود، بی‌آن که مسبب گناه باشیم در این گناه بمیریم، پس خدا یک راه نجات و نقشه‌ای کشید تا به طریقی انسانها را به سمت حیات برگرداند.

آدم مانند درختی در حال خشکیده شدن گردید که نه تنها خودش، بلکه تمامی نسل او که شاخه‌های او محسوب می‌شوند نیز محکوم به مرگ شدند. خوب می‌دانید که اگر شاخه درختی در حال خشکیدگی را ببرید حتی اگر مدتی حیات در خودش داشته باشد اما بسیار سریع‌تر از خود درخت خشک خواهد گردید و می‌میرد. در واقع این زندگی

حقیقی تمامی انسانها است که چند سالی عمر می‌کنند و در انتها خواهند مرد؛ و اگر به طول عمر نسلها هم که نگاه کنید می‌بینید که هر نسل که به جلو می‌رود طول عمر انسان کمتر و کمتر می‌شود.

مثالی دیگر می‌زنم، زمانی که یک ماهی از آب بیرون می‌افتد کمی تلاش می‌کند تکان می‌خورد تا خودش را نجات دهد، او در بیرون آب برای مدتی زنده می‌ماند و همان مدت کوتاه را با زجر زندگی می‌کند ولی بعد از اندک زمانی می‌میرد.

گناه آدم موجب جدا شدن او از خدا گردید و لاجرم رو به سوی مرگ نهاد، و همین طور نسل او نیز که با گناه خو گرفتند از این درخت در حال خشکیدگی جدا شدند و مرگهای سریع‌تری را تجربه کردند و همین طور ادامه دارد، نسلی بعد از نسل دیگر تا به انتها.

حال اگر بخواهید این شاخه‌های جدا شده از درخت را که هنوز در خود حیاتی دارند حفظ و مراقبت کنید چه می‌کنید؟ چه چاره‌ای هست؟

برای احیای این شاخه‌ها نیاز به عمل دستان یک باغبان است، باغبانی که می‌تواند نجات دهنده شاخه‌ها باشد. او چه کار می‌تواند بکند؟ فقط یک راه وجود دارد، فقط یک طریق وجود دارد، غیر از این راه هیچ راهی نیست، فقط در عمل پیوند زدن شاخه به یک درخت سالم و تناور است که حیات به شاخه بریده شده باز می‌گردد. شاخه پیوندی پس از لقاح خوردن با درخت نو دارای میوه‌ای به مراتب بهتر از آن درخت قبلی خواهد شد. خدا نیز به وسیله عمل پیوند خواست انسان رو به مرگ را نجات دهد.

باز با مثالی دیگر این مهم را بیشتر توضیح می‌دهم، اگر دنیا را به مانند زندانی در نظر بگیرید و شیطان را زندانبان این زندان، و انسانهای روی زمین را زندانیان در اسارت شیطان، هیچ کس از انسانهای مجرم که داخل زندان هستند نمی‌تواند برای نجات دیگری

قدمی بردارند، یا فدیۀ دیگری را پرداخت کنند، و یا وثیقه‌ای برای آزادی کسی بگذارند، زیرا همه در بند و اسارت‌اند و دستشان از بیرون کوتاه. همه زیر همان تیغ محکومیت هستند، حتی هیچ پیامبر و ... قدرت چنین کاری را ندارد.

از این روی نجات دهنده‌ای خاص لازم است که می‌بایست حتماً بیرون از این اسارت و خارج از این زندان باشد. اما خارج از این اسارت چه کسی است؟ چه کسی می‌تواند بشر مجرم و گنهکار را از اسارت شیطان نجات دهد؟ و تازه! توانایی آن را هم داشته باشد که انسانها را به درخت حیات پیوند بزند؟ بله! حقیقت این است که هیچ انسانی وجود ندارد. مطلقاً وجود ندارد.

آیا متوجّه بزرگی آن گناهِ اوّلّیه می‌شوید که آدم و حوّا مرتکب شدند؟ آیا درک می‌کنید که حسب کلام خدا و کتب مقدّس هیچ دین و مذهب و آیینی توانایی نجات دادن انسانها را ندارند؟

گناه تاوان می‌خواهد و تاوان آن بسیار سنگین است. تاوان گناه، مرگ است. هیچ انسانی نمی‌تواند جز با مرگش تاوان گناه خود را پرداخت کند، چه رسد به ادّعای این که دیگری را از مرگ نجات دهد و رستگار سازد. تمامی بشر از نسل آدم و میراث‌دار گناه اوّلّیه هستند. همه در نفس به گناه سرشته شده‌اند. مزد گناه مرگ است و این کلام خدا بود که از دهان خدا صادر شده بود. هیچ راه دیگری جز تاوان گناه یعنی مرگ وجود ندارد.

برخی مذهبیون با فریب دیگران به نوعی خودشان مروج گناه شده‌اند و با بیان این که خدا توبه‌پذیر است و هر وقت گناه کردید فقط کافی است تا توبه کنید و بخشیده شوید، وخامت مرگ انسانها را سرپوش گذاشته و همه را به سوی مرگ ابدی رهنمون می‌کنند. در این خصوص اجازه بدهید با مثالی دیگر این وضعیّت را بیشتر تشریح کنم.

در حقیقت می‌توان گفت اگر گناه را به مانند جوهری سیاه فرض کنید که بر روی لباس شخصی بریزید آن لباس را کثیف و لگه‌دار کرده‌اید. حال اگر هر چه قدر با عذرخواهی و ندامت (توبه) از صاحب آن لباس درخواست بخشش کنید و آن شخص نیز در بزرگواری و بخشش تمام شما را ببخشد، آیا آن لگه سیاه از بین می‌رود؟! اوه نه! هرگز! شما فقط بخشش را گرفتید اما سیاهی و لگه گناه شما پابرجا است.

آن لگه باید پاک شود و گر نه آن لباس قابل استفاده نیست. حال وقتی آن لگه به طوری باشد که قابل پاک شدن نباشد چه می‌کنید؟ قطعاً باید جبران کنید و لباسی نو برای صاحب آن تهیه کنید. گناه آدم دقیقاً این کار را با تمام نسل بشر کرد، خدا به آدم گفت که جسم تو باید به خاک بازگردد که از آن گرفته شد؛ دیگر جسم تو ارزش حیات ابدی را ندارد، این جسم لگه‌دار و فانی شد.

تنها راه، تعویض این بدن گناه آلود هست. باید طبیعت انسان عوض شود باید انسان آن جامه لگه‌دار را از تن بیرون کند که از درخت معرفت نیک و بد حاصل شده است، و جامه‌ای نو از درخت حیات را بر تن کند. پس نتیجه این می‌شود، این درخت حیات است که می‌بایست هر انسانی در آن پیوند بخورد و با او یکی شود، در حیاتی نو و تازه و به شکلی دیگر. این درخت حیات در باغ عدن هست که در حقیقت تنها منجی و نجات دهنده بشر می‌باشد.

هیچ کس غیر از او توانایی این کار را ندارد، او تنها کسی است که جسمی زمینی نیز دارد، او تنها کسی است که در بیرون زندان گناه و اسارت شیطان قرار دارد، او تنها کسی است که در او گناه وجود ندارد. او درخت حیات است و در او حیات جریان دارد، او در باغ عدن بود و با آدم و حوّا راه می‌رفت، او خود خدای مجسم شده بر روی زمین هست، او این بدن جسمانی را برای چنین موقعی ساخته بود.

حال او چگونه این کار را می‌تواند بکند؟ او چگونه می‌تواند انسانها را به خودش پیوند بزند؟ آیا او این کار را کرد؟ در ادامه به بزرگ‌ترین راز خدا که از گوش بسیاری مخفی مانده می‌پردازیم. آیا می‌دانید که تمامی انبیا و پیامبران برای معرفی این منجی مشهور آمدند؟ هیچ می‌دانید تمام انبیا در قومی یکتا پرست ظهور کردند و این ادعا کذب و دروغ محض است که آنها برای هدایت مردم به یکتا پرستی آمدند؟ قوم آنها تماماً خدای واحد حقیقی را می‌پرستیدند لذا ادعای هدایت مردم به یکتا پرستی حرفی کاذب و موهوم بیش نیست. حسب شهادت همه نویسندگان کتب مقدس، تمام انبیا و پیامبران طرحی از نقشه نجات خدا برای بشریت و معرفی و شناساندن نجات دهنده عالم بودند.

در ادامه ابتدا به این که منجی چگونه گناه را از جهان بر می‌دارد و انسانها را از سیطره مرگ آزاد می‌کند می‌پردازیم و سپس به معرفی شخصیت او در زمین خواهیم پرداخت که چگونه آمد و چگونه زیست و چه کسی بود.

قربانی:

قربانی در عمل به معنی فدا کردن جانی به عوض جانی دیگر است. مردم دنیا با عمل قربانی آشنا هستند، زمانی که از آنها در خصوص دلیل قربانی پرسیده می‌شود، عموماً قربانی را عملی برای رفع بلا، بیماری و محافظت از جان می‌دانند. زمانی که شخصی خانه یا ماشینی می‌خرد حیوانی مانند گاو، گوسفند و یا بز را قربانی می‌کند که به این معنی است: اگر بلا یا اتفاقی قرار است نازل شود و جانی که در آن خانه یا ماشین ساکن است تلف شود، خون آن قربانی به عوض جانهای ساکن در آن خانه یا ماشین محسوب گردد و خطر از ساکنین برداشته شود؛ یا به عبارتی جانی به عوض جانی و خونی به عوض خونی

دیگر. خون یک حیوان ریخته می‌شود و حیات از او گرفته شده تا شخص دیگر بتواند دارای حیات او باشد.

چرا خون؟ زیرا حیات هر موجود ذی حیاتی در خون او وجود دارد، زمانی که خون از بدن خارج شود و یا در بدن از حرکت بایستد حیات از انسان گرفته می‌شود، و مرگ بر انسان حادث می‌گردد. عمل قربانی کردن به کشتن و مرگ اشاره دارد. برای داشتن حیات به خون نیاز است.

وقتی قربانی گذرانده می‌شود دو پیام را به همراه خود دارد؛ اول حادث شدن مرگ برای یک زندگی، و دوم بخشیدن زندگی برای زندگی مُشْرِف به مرگ دیگری.

برای حفظ زندگانی، آدم نمی‌بایست آن را با مرگی که در لوای آموزه لذت بخش شیطان بود مبادله می‌کرد؛ ولی آدم به هر دلیلی این کار را کرد لذا یا باید می‌مرد و یا جان دیگری به عوض او قربانی می‌شد.

دقت کنید! وقتی که هنوز گناه وارد نشده و مرگ بر آدمی سایه پهن نکرده بود، قربانی معنی نداشت. مانند آن است که هنوز در روستایی خودروی وجود ندارد پس قوانین راهنمایی و رانندگی و چراغ قرمز نیز نمی‌تواند معنی پیدا کند. قوانین و احکام کیفری زمانی مفهوم می‌یابد که جرایم مستوجب کیفر شکل بگیرد.

پس از آن که آدم گناه کرد جهان را وارد جرم (گناه) و لعنت خدا نمود و اولین حکم یعنی مرگ بر او و تمامی نسل حاصل از او جاری شد. و از این جا بود که خدا در محبت ازیلی خود شروع به طرح‌ریزی نقشه‌ای برای نسل آدم کرد. خدا در همان ابتدا و به خاطر جرم آدم و حوّا با انجام اولین قربانی برای آنان طرح و نقشه نجات خود را ترسیم نمود.

اولین قربانی و پوشش برای آدم و حوا:

اولین قربانی توسط خود خدا صورت گرفت. زمانی که آدم و حوا گناه کردند، موضعِ خطا و گناه خود را با برگهای درخت پوشاندند، که خدا سریعاً نسبت به این پوشش واکنش نشان داد و با گرفتن برگها و دور انداختن آنها، آن پوششها را رد کرد و سپس خودش با کشتن دو حیوان، از پوست آنان برای آدم و حوا پوششی خاص بر گناه آنان پوشاند.

پوششِ ساختِ دستِ انسان مورد قبول خدا نبود، پس خدا برای آنها پوششی از پوست حیوانی بساخت و آنها را پوشانید. اما چرا خدا پوشش انسان را کنار زد؟ خدا خواست به آدم بفهماند، پوششی که شما بر خود گرفته‌اید زاییده فکر گناه آلود انسانی است و چنین پوششی هرگز مقبول خدا نخواهد بود، انسان نمی‌تواند با افکارِ ذهن خود گناه و خطایش را بپوشاند.

آدم نیاز به برداشتن گناه داشت نه سرپوشی بر گناه. خدا با ریختن خون دو حیوان اول نشان داد که برای گناه، ریختن خون یا به عبارتی مرگی لازم است و سپس با ساختن پوشش از پوست حیواناتِ قربانی نشان داد که فقط در پوششی از جسم قربانی است که گناه پوشش داده می‌شود.

مذهبها، آیینها و رسومِ امروزه که حاصلِ ادراکاتِ ذهن بشر می‌باشد به هیچ وجه پوششی بر گناه بشر نمی‌تواند باشد، خدا با قربانی نمودن دو حیوان در باغ عدن و پوشش ساختن برای آدم و حوا به وضوح این را نشان داد که هیچ مذهبی راه چاره و در اراده خدا نیست.

آدم و حوا با درست کردن پوششی از برگ درختان، مذهبی برای خود ساختند تا پوششی بر گناهشان باشد. پوششی از تراوشات و زاییده فکر انسانی؛ در صورتی که گناه

باید برداشته می‌شد نه بر سر آن پوششی قرار می‌گرفت. آن زمان بود که خدا پوشش آنها را کنار زد و به طریق انجام قربانی به آنها فهماند که برای برداشتن گناه نیاز به یک قربانی است. ریختن خونی عاری از گناه که بتواند کفاره گناه انسان شود.

خدا برای پوشش انسان حیوانی را ذبح نمود و از پوستش برای انسان پوشش ساخت. ما در این قسمت با عمل قربانی آشنا می‌شویم. مزد گناه مرگ بود پس تاوان گناه باید با دادن جان پرداخت می‌شد. برای پاک کردن گناه نیاز به کفاره بود، خدا تاوان پرداخت گناه را از طریق ریختن خون یک حیوان بی‌گناه به آدم نشان می‌دهد.

از نگاهی دیگر خدا به آدم و آیندگان خواست بفهماند که هیچ انسانی قادر به برداشتن گناه یا بخشش گناه نمی‌باشد و تنها خدا است که می‌تواند گناه را از جهان بردارد.

هدایای هابیل و قائن برای خدا:

دومین نمونه از قربانی که در کتاب مقدس می‌توان دید هدایایی بود که قائن و هابیل به حضور خدا گذراندند. پس از سالیانی که از تولد این دو گذشت و بزرگ شدند، در روزی این دو قصد نمودند تا به حضور خدا هدیه‌ای بگذارند، هابیل چون گله‌بان بود گوسفند به حضور خدا آورده و قائن از محصول زمین خود که میوه و ... بود به حضور خدا تقدیم کرد، خدا هدیه هابیل را پذیرفت ولی هدیه قائن را رد کرد.

موسی در باب ۴ کتاب پیدایش این صحنه را چنین روایت می‌کند: «^۱و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت: مردی از یهوه حاصل نمودم.^۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله‌بان بود، و قائن کارکن زمین بود.^۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد.^۴ و هابیل نیز از

نخست‌زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت،^۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند.^۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: چرا خصمناک شدی؟ و چرا سر خود را به زیر افکندی؟^۷ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.^۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته، او را کشت.

«.

هابیل این را فهمیده بود که خون نشانی از حیات است او به عوض جان خود هدیه‌ای از گله خود را برای خدا پیشکش می‌کند هابیل این را درک کرده بود که هدیه‌ای که مورد پسند خدا است باید یک قربانی باشد، او معنی قربانی را درک کرده بود زیرا فرزند آدم بود، اما قائن فرزند یک حیوان و از شریر بود. قائن زمانی که فهمید خدا هدیه هابیل را پذیرفته می‌توانست برود و یک هدیه‌ای به مانند هدیه هابیل به خداوند تقدیم کند، اما او چه کار کرد؟ او به جای کار نیکو به برادر خود حسادت ورزید و در نهایت او را کشت.

خدا به قائن گفت: چرا خصمناک شدی؟ و چرا سر خود را به زیر افکندی؟ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ قائن نمی‌توانست کار نیکو را به جا آورد زیرا او ثمره گناه و از شریر بود، به ذات قائن نگاه کنید!

این حجم از خشم و عصبانیت از کجا می‌آید؟ او به حدی خشمگین شد که برادر خود هابیل را کشت. او یک قاتل بود. می‌بینید این حسادت و قاتل بودن از کجا می‌آید؟ رشک و حسادت و قتل نمی‌تواند از خدا باشد. قائن فرزند شیطان بود، او تمام خصوصیات پدر حقیقی خود را داشت، او این را از پدر خود شیطان به ارث برده بود، او نمی‌توانست کار درست را انجام دهد.

او به برادرش حسادت ورزید و او را به قتل رساند. زمانی که هابیل از گله‌اش هدیه‌ای را به نزد خدا آورد، به نوعی بر گناه خود که از پدرش آدم به ارث برده بود صحّه گذاشت. هابیل از نسل شیطان نبود بلکه حاصل آموزه‌ای از شیطان بود که از ذریت آدم بیرون آمده بود؛ پس در او یک دوگانگی وجود داشت. ریشه او مقبول خدا بود اما حامل گناه اولیه بود.

او به خاطر این که فرزند آدم بود می‌دانست کار درست چیست و به آن گرایش نشان داد؛ او تنها می‌بایست مانند تمام انسانهای پس از خود که از نسل آدم هستند فقط بتواند از سیطره گناه و شیطان نجات یابد. او این را درک کرده بود برای همین به عوض جان خود هدیه‌ای شایسته به حضور خدا آورده بود.

هر چه قدر که جلوتر می‌رویم بیشتر با نمونه‌های قربانی و نقشه خدا برای نجات بشر از طریق قربانی آشنا می‌شویم.

قربانی نمودن اسحاق:

نمونه دیگری از قربانی در کتاب مقدس که به اراده خدا صورت گرفت قربانی نمودن اسحاق پسر ابراهیم بود. ابراهیم مرد ثروتمندی بود و در عین حال مطیع خداوند. او دعوت خدا را به جهت رفتن به سوی سرزمینی که خدا به او نشان می‌دهد را می‌پذیرد و به سمت سرزمین وعده حرکت می‌کند. حسب گفته موسی در باب ۱۲ کتاب پیدایش خداوند به ابراهیم گفت که: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.»

ابراهیم زمانی که دعوت خدا را شنید به همراه زنش سارای و غلامان و کنیزانش از شهر خود یعنی اورکلدانیان خارج می‌شود. در طول این سفر خدا چندین بار بر ابراهیم ظاهر شده و ابراهیم وعده‌ای بزرگ از خدا دریافت می‌کند، در این وعده خدا به او اعلام می‌کند که ذریت و نسل ابراهیم را برکت می‌دهد. اما زمانی که ابراهیم این وعده را از خدا دریافت می‌کند او فرزندی نداشت که بتواند صاحب این برکات شود.

از زمان وعده خدا به ابراهیم سالها گذشت و امیدی به بارداری سارا هم دیگر نبود. سارا دیگر کاملاً پیر شده بود و رحم او قادر به باروری نبود. پس سارا به ابراهیم پیشنهاد کنیز مصری خود را می‌دهد تا او برایش فرزندی به دنیا بیاورد.

ابراهیم زمانی که ۸۶ سال داشت، از کنیز مصری خود هاجر، صاحب پسری شد و او را اسماعیل نام نهاد. و ۱۳ سال پس از تولد اسماعیل، زمانی که ابراهیم ۹۹ سال داشت خدا مجدداً بر ابراهیم ظاهر می‌شود و می‌گوید من سارا را برکت خواهم داد و از وی پسری به تو خواهم بخشید.

ابراهیم فکر می‌کرد که آن فرزند وعده اسماعیل است از این روی به خدا چنین گفت، آیا برای مردی صد ساله پسر متولد می‌شود و ساره در نود سالگی بزاید؟ پس به خدا عرض کرد همان اسماعیل را منظور بدار؛ ولی خدا به او فرمود که، مطمئن باش که خود سارا برای تو پسری خواهد زایید و تو نام او را اسحاق خواهی گذاشت. من عهد خود را با او و نسل وی تا ابد برقرار خواهم ساخت.

خدا می‌خواست زمانی به وعده خود عمل کند که سارا و ابراهیم از نظر انسانی توانایی بچه‌دار شدن را نداشته باشند تا عمل دست خدا در این تولد کاملاً مشهود و آشکار شود. اگر قرار بود که ابراهیم از طریق یک کنیز صاحب برکات خدا شود که دیگر نیازی به

وعدۀ خدا نبود! پس چون قرار بود خدا در این خصوص کاری کند، آمیزش ابراهیم با هاجر برای آوردن یک فرزند یک تلاش کاملاً انسانی و خارج از ارادۀ خدا بود.

لحظه‌ای را مجسم کنید که شما همسری دارید و او نازا است و دعا می‌کنید و از خدا می‌خواهید که فرزندی به شما ببخشد خدا نیز از طریق خواب و رؤیا و یا به طریق دیگری جواب دعای شما را می‌دهد که دعایتان را شنیده و فرزندی به شما خواهد بخشید، آنگاه اگر شما بروید و با زن دیگری ازدواج کنید و از او صاحب فرزندی شوید آیا می‌توانید بگویید این همان فرزندی است که خدا قولش را به شما داده است؟ اوه نه! طریق خدا همیشه عجیب و شگفت انگیز است. او قطعاً از راه عجیب و غیره منتظره برای وعده‌هایش وارد می‌شود.

لذا وقتی که خدا به ابراهیم گفت فرزند وعده از سارا خواهد بود ابراهیم تازه متوجه شد که چه اشتباهی کرده است و برای آن که بر اشتباه خود پوششی بگذارد به خداوند عرض کرد: اجازه بده که همین اسماعیل آن فرزند وعده باشد. اما خدا با تأکید فرمود که سارا برای تو پسری خواهد زایید.

از نگاهی دیگر در آن زمان قانونی وجود داشت که فرزند کنیز نمی‌توانست وارث ثروت پدرش که یک مرد آزاد است بشود مگر آن که، مرد فرزند دیگری نداشته باشد. هاجر زن قانونی و رسمی ابراهیم محسوب نمی‌شد و فرزند او اسماعیل فرزند یک کنیز مصری بود در حالی که سارا زن رسمی آزاد بود و طبق قانون اگر بچه‌دار می‌شد فرزندش تنها فرزند شناخته شده رسمی ابراهیم و وارث بی‌چون و چرای ثروت او محسوب می‌شد.

پس از درخواست سارا از ابراهیم مبنی بر بیرون انداختن هاجر و اسماعیل و نداشتن هیچ حقی برای آنان از میراث و برکات ابراهیم، خدا نیز سریعاً این سخنان را تأیید کرد و به ابراهیم فرمود که آنها را از خانه و قومش بیرون بیاندازد. موسی در باب ۲۱ کتاب

پیدایش این صحنه را دقیق مکتوب نموده: «آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می‌کند.^{۱۰} پس به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.^{۱۱} اما این امر، به نظر ابراهیم، دربارهٔ پسرش بسیار سخت آمد.^{۱۲} خدا به ابراهیم گفت: دربارهٔ پسر خود و کنیزت، به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آن چه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.» به وضوح اشتباه بودن کار ابراهیم در نکاح با هاجر و آوردن اسماعیل و رد شدن آنها از سوی خدا را می‌توانید ببینید.

خدا وعده دهندهٔ امین است. بر حسب وعدهٔ خدا، ابراهیم در سن صد سالگی صاحب پسری از سارا شد و نام او را اسحاق نامید و وعدهٔ خدا محقق گردید.

در ادامهٔ روند قربانی، پس از تولد اسحاق با یک قربانی خیلی خاص دیگر مواجه می‌شویم. پس از چند سال از زندگی اسحاق، خدا به جهت امتحان، ابراهیم را فرا می‌خواند تا فرزندش اسحاق را برایش قربانی کند. موسی در کتاب پیدایش باب ۲۲ این واقعه را چنین بیان می‌کند: «او واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک.^۱ گفت: اکنون پسر خود را، که یگانهٔ تو است و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریابرو، و او را در آن جا، بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.^۲ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.

^۴ و در روز سوّم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.^۵ آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: شما در این جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان جا رویم، و عبادت کرده، نزد شما باز آییم.^۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود

اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می‌رفتند.^۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: ای پدر من! گفت: ای پسر من لبیک؟ گفت: اینک آتش و هیزم، لیکن برّه قربانی کجا است؟^۸ ابراهیم گفت: ای پسر من، خدا برّه قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت. و هر دو با هم رفتند.^۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آن جا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت.

ابراهیم مطیع کامل اوامر خدا بود. او نمونه‌ای از مرد بزرگ ایمان در کتاب مقدس و دوست خدا محسوب می‌شود. ابراهیم زمانی که کلام خدا به او رسید آن را به جا آورد. او به خدا ایمان داشت اما ایمان به تنهایی کافی نبود بلکه مهم عمل کردن به کلام خدا بود. ابراهیم زمانی که صدای خدا را شنید که پسر یگانه‌ات اسحاق را قربانی کن برای او ایمان محسوب نمی‌شد تا زمانی که آن را به انجام رساند. ایمان بدون عمل در خود مرده است.

در باب دوم رساله یعقوب از کتاب مقدس در خصوص ایمان چنین نوشته شده: «^{۱۰} تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!^{۱۱} و لیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟^{۱۲} آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد، وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟^{۱۳} می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.^{۱۴} و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید، ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد.^{۱۵} پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها.»

بی‌شک ابراهیم پسرش اسحاق را بسیار دوست می‌داشت زیرا او پسری بود که خدا در اوج ناامیدی و در پیری بدو بخشیده بود و مهم‌تر از این او پسر وعده داده شده از

طرف خدا بود. ابراهیم زمانی که این فرمان را از خدا دریافت می‌کند پسرش را آماده برای قربانی سوختنی می‌کند اما در همان زمان اتفاقاتی عجیب می‌افتد.

موسی این صحنه را در باب ۲۲ کتاب پیدایش چنین روایت می‌کند: «^۱ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید^{۱۱} در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک.^{۱۲} گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن، زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.^{۱۳} آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه‌ای به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذرانید.^{۱۴} و ابراهیم آن موضع را "یهوه پری" نامید، چنان که تا امروز گفته می‌شود: در کوه، یهوه دیده خواهد شد.

^{۱۵} بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد^{۱۶} و گفت: خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چون که این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی،^{۱۷} هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کناره دریا است. و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.^{۱۸} و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی.»

خدا در سخنان خود با ابراهیم، سه بار از اسحاق به عنوان پسر یگانه ابراهیم یاد می‌کند در حالی که ابراهیم فرزند دیگری به نام اسماعیل داشت، این نشان می‌دهد که از نظر خداوند اسحاق یگانه فرزند ابراهیم در رابطه با وعده‌ای که به او داده شده می‌باشد. که تنها از نسل او ذریت ابراهیم کثیر خواهد شد. زیرا خدا زمانی که بر ابراهیم ظاهر می‌شود او را خاطر جمع می‌کند که اسحاق تنها کسی است که عهدش را با او استوار می‌گرداند و از طریق او نسلش را برکت می‌دهد. موسی این نکته را در باب ۱۷ کتاب پیدایش شهادت می‌دهد که: «^{۱۹} خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را

اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد.»

اسحاق فرزند یگانه و خاص ابراهیم محسوب می‌شد. چرا اسحاق فرزند خاص محسوب می‌شد؟ زیرا او به صورت یک معجزه از رحم یک زن پژمرده و نازا به دنیا آمده بود، او فرزند وعده داده شده مستقیم از سوی خدا بود، خدا از پیش اعلام کرده بود که عهد و پیمانش را با او تا به ابد برقرار می‌کند، نه با هیچ کس دیگری.

خدا این وعده بزرگ را به ابراهیم و نسل او داد از آن جایی که ابراهیم تنها مرد مطیع خدا در آن زمان بود و زمانی که فرمان خدا را به جهت خارج شدن از اورکلدانیان شنید، سریعاً اطاعت نمود و خارج شد، و نیز پسر یگانه خود را برای قربانی، از خدا دریغ نداشت. او درک کرده بود که همان خدایی که از یک زن نازا فرزندش به دنیا آورده همان نیز قادر است مرده را زنده کند.

زمانی که خدا اطاعت ابراهیم را دید، چنین به او گفت: «^{۱۲}دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن، زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی»^{۱۳} آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه‌ای، به شاخه‌هایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید» (کتاب پیدایش باب ۲۲).

در آیات بالا نه تنها ایمان و اطاعت کامل ابراهیم را می‌بینیم. بلکه موضوع عمل قربانی نیز برجسته‌تر و نقش قربانی پررنگ‌تر می‌شود. خدا با این قربانیها ذهن بشر را آماده می‌کند که طریق رهایی از مرگ و داشتن حیات تنها به واسطه قربانی صورت می‌گیرد، در این قربانی خداوند نوع حیوان که برای قربانی مهیا کرده بود را معرفی می‌کند، از این

روی حیوان ذبح شده در باغ عدن از جانب خدا و هدیه آورده شده هابیل از گله‌اش می‌بایست یک قوچ، برّه یا گوسفند بوده باشد.

جلوتر نقش این برّه یا گوسفند پررنگ‌تر می‌شود، و خدا قوچی را در آن مکان به جهت قربانی به عوض جان اسحاق مهیا می‌کند و ابراهیم آن مکان را یهوه یری می‌نامد: «^۴ و ابراهیم آن موضع را "یهوه یری" نامید، چنان که تا امروز گفته می‌شود: در کوه، یهوه دیده خواهد شد.»

گرفتن حیات و جان آن قوچ باعث رهایی و آزادی جان اسحاق که محکوم به مرگ بود، شد. جان آن قوچ به عوض جان اسحاق قربانی شد؛ در این قسمت ما با یک قربانی انسانی (اسحاق) نیز رو به رو می‌شویم، خدا ذهن بشر را تا بدین جا آماده آمدن یک قربانی بسیار بزرگ و عظیم به شباهت قربانی اسحاق می‌کند، که این قربانی بزرگ پسر یگانه و وعده داده شده مستقیم خدا می‌باشد. آن هم بر روی یک مکان خاص، بر روی کوه. تمامی اینها را در ذهن خود داشته باشید جلوتر به این قربانی انسانی و خاص خدا بیشتر می‌پردازیم.

اما در خصوص قوچی که خدا برای ابراهیم به عوض جان اسحاق مهیا نموده بود، آن یک ویژگی خاص داشت زیرا آن مهیا شده از جانب خدا بود. می‌دانیم که تمامی قوچها به صورت گله‌ای حرکت می‌کنند اما این قوچ به تنهایی در بالای کوه بود، آن قوچ متعلق به کسی یا اهل گله شخصی نبود بلکه خدا آن را به جهت قربانی به عوض جان اسحاق برای ابراهیم مهیا نموده بود.

ابراهیم مرد خدا بود او بدون اجازه دست خود را به جهت کشتن حیوان کسی دیگر دراز نمی‌کرد، ابراهیم شخصی بود که وقتی همسرش سارا مرد برای دفن کردن همسرش به مکانی نیاز داشت. او به نزد اهل آن زمین یعنی بنی حِت رفت تا از آنها بخواهد

میت خود را در آن جا دفن کند. آنها زمین را مفت به ابراهیم به جهت دفن کردن همسرش دادند اما ابراهیم آن قطعه زمین را رایگان نپذیرفت بلکه خواهش نمود و مبلغ تمام آن زمین را به صاحب آن پرداخت نمود و سپس همسر خود سارا را در آن جا دفن نمود.

خدا با فرستادن این قوچ برای ابراهیم خواست اراده خود را به بشر بفهماند که مهیا کننده قربانی من هستم، پس دنبال یک قربانی زمینی نگردید بلکه بره قربانی که قرار است بیاید و گناه جهان را بردارد از آسمان است که خدا آن را برای نجات بشر گناهکار که محکوم به مرگ است مهیا نموده است.

همان طور که خدا قوچی را مهیا نمود به عوض جان اسحاق، بره ای خواهد آمد در نقش انسان که با عمل قربانی قادر است توان گناه را پرداخت نموده و انسان را از مرگ و استیلای شیطان رهایی دهد. و این بره یک قربانی زمینی نمی باشد بلکه آسمانی، که خدا آن را مهیا کرده است به جهت فدیۀ گناه بشر.

اما تمامی این قربانیها نماد و سایه هایی می باشند برای آمدن یک قربانی بزرگ و عظیم تر. جلوتر باز نقش قربانی پررنگ تر می شود، به طوری که این قربانی باعث نجات و رهایی قوم اسرائیل که چهارصد سال در سرزمین بیگانه مصر اسیر بودند می گردد.

یک توضیح کوتاه:

یکی از دلایلی که خدا برای نگارش کلام خود از قوم بنی اسرائیل استفاده نمود به خاطر وجود ابراهیم بود. ابراهیم در آن زمان مرد مطیع خدا بود که اوامر خدا را به انجام می رساند. زمانی که خدا به او گفت اسحاق را برایم قربانی کن او از قربانی نمودن اسحاق

که او را بسیار دوست داشت دریغ نکرد؛ و خدا نیز به جهت مطیع بودنش به ذات خود قسم خورد که نسل اسحاق را برکت دهد و عهد خود را با اسحاق و نسل او استوار گرداند.

موسی این کلام خدا را در باب ۲۲ کتاب پیدایش چنین می‌نویسد: «^{۱۵} بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد^{۱۶} و گفت، خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چون که این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی،^{۱۷} هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم؛ مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که بر کناره دریا است. و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.^{۱۸} و از ذریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی.»

از این روی تمامی نویسندگان کتاب مقدس در راستای نسل اسحاق و قوم بنی اسرائیل بودند این امر نشان دهنده آن است که خدا حامل پیام بسیار مهمی برای بشر بوده و یک قوم را تقدیس نمود و آن را به جهت اجرای نقشه خود آماده می‌کند.

بلای آخر در مصر:

وعدۀ خدا همچنان با نسل ابراهیم برقرار بود. خدا عهد خود را با اسحاق که فرزند ابراهیم بود برقرار کرد. و اسحاق نیز صاحب فرزندی به نام یعقوب شد یعقوب نیز صاحب دوازده فرزند شده که دوازده سبط اسرائیل یا بنی‌اسرائیل خوانده می‌شوند. اما این که چرا قوم یعقوب و دوازده سبط او، بنی‌اسرائیل نامیده شدند، به واقعهای مربوط می‌شود که در کتاب پیدایش باب ۳۵ مکتوب شده که خدا مستقیماً یعقوب را برکت می‌دهد و نامش را به اسرائیل تغییر می‌دهد: «^۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان آرام آمد، و او را برکت داد. و خدا به وی گفت: نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب

خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» از آن پس نام یعقوب، اسرائیل و نسل او نیز بنی اسرائیل خوانده شدند.

یعقوب دارای دوازده فرزند شد که نام یکی از فرزندان یوسف بود. یعقوب او را بسیار دوست می داشت. بدین جهت برادرانش بر یوسف حسادت می ورزیدند تا این که تصمیم می گیرند یوسف را به چاهی بیاندازند. زمانی که یوسف توسط برادرانش به چاه انداخته شد. توسط تجار مدیانی از چاه بیرون کشیده می شود و به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروخته می شود.

زمانی که یوسف به مصر رفت، فرعون مصر او را در بالاترین منصب قرار داد. «^{۴۱} و فرعون به یوسف گفت: بدان که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم^{۴۲}. و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت^{۴۳}. و او را بر ارابه دوّمین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می کردند که "زانو زنید!" پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت^{۴۴}. و فرعون به یوسف گفت: من فرعون هستم، و بدون تو هیچ کس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند» (کتاب پیدایش باب ۴۱).

و اما قحطی تمام مصر و اطراف آن را فرا گرفت که این شامل کنعان مکانی که قوم اسرائیل در آن ساکن بودند نیز شد، آنگاه زمانی که یعقوب فهمید غله در مصر یافت می شود تصمیم می گیرد با تمامی خانواده اش به سرزمین مصر کوچ کند و در آن جا یوسف را ملاقات می کنند و چون یوسف برای فرعون آن زمان بسیار عزیز بود، فرعون زمینی به نام جوشن را به اسرائیل می دهد تا در آن زندگی کنند.

اما بعد از سالهای زیاد، زمانی که یوسف و یعقوب و فرعون مصر می میرند و فرعون دیگری روی کار می آید او به تمامی اسرائیلی ها سخت گرفته و آنها را به کارهای دشوار

ذلیل می ساخت. زمانی که یعقوب و تمامی نسل او بر زمین مصر ساکن شدند ۷۰ نفر بودند اما آنها بسیار زیاد شده بودند زیرا خدا وعده خود را با ابراهیم حفظ کرده بود و همان گونه که وعده داده بود که عهد خود را با اسحاق و نسل او استوار خواهم ساخت. بر حسب وعده خدا نسل اسحاق مانند ریگهای دریا و ستارگان آسمان در حال بزرگ شدن بود.

بعد از مرگ فرعون مصر، فرعون دیگری روی کار آمد که یوسف را نمی شناخت و دستور ذلیل کردن قوم و حتی دستور قتل عام تمامی نوزدان پسر را داد. اما از خاندان لاوی زنی حامله شد و پسری زایید و چون آن کودک بسیار زیبا بود، او را سه ماه از دست مصریان پنهان نمود و چون نتوانست او را دیگر پنهان کند، تابوتی از نی برایش ساخت و اطراف آن را با قیر پوشاند و آن کودک را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. در آن زمان دختر فرعون که جهت شستشو به داخل نهر فرود آمده بود تابوت را دیده، و متوجه شد که این نوزاد از خاندان اسرائیل می باشد. پس او را به داخل قصر برده و نام او را موسی نهاد زیرا گفت: او را از آب کشیدم.

موسی در کاخ فرعون زندگی نمود و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، جهت دیدن برادران خود یعنی قوم بنی اسرائیل رفت، و کارهای دشواری که مصریان از آنها می کشیدند را مشاهده نمود. در آن هنگام شخصی مصری را دید که یک عبرانی را مورد آزار قرار داده و تازیانه می زند. پس چون در آن اطراف کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت.

اما روز دیگر وقتی باز از قصر بیرون آمد، دید که ناگاه دو مرد عبرانی (اسرائیلی) با هم در حال منازعه هستند، پس به ظالم گفت: چرا برادر خود را میزنی، که آن مرد پاسخ داد که چه کسی تو را حاکم ساخته آیا می خواهی مرا بکشی چنان که آن مصری را کشتی. پس موسی ترسید و گفت: یقیناً این کار من شیوع یافته.

زمانی که این ماجرا به گوش فرعون رسید او قصد قتل موسی را کرد اما موسی از حضور فرعون فرار کرد و به سمت بیابان در زمین مدیان رفت. و در آن زمان با دختر کاهن مدیان ازدواج نمود و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر مرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی و کارهای سختی که می کردند در نزد خدا آه کشیدند و استغاثه کردند، ناله ایشان به سبب بندگی، به نزد خدا رسید و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل باری دیگر نظر کرد.

در آن زمان موسی گله داری می کرد و گله پدرزن خود یثرون، کاهن مدیان را شبانی می کرد، و در روزی که گله را به سمت صحرا برد، فرشته خداوند را در بوته آتش ملاقات می کند. موسی دید بوته مشتعل به آتش است اما نمی سوزد پس نزدیک بوته شده که ببیند بوته چرا سوخته نمی شود که آنگاه خدا از بوته آتش موسی را ندا داد و خود را معرفی نمود که من هستم خدای پدرت ابراهیم، اسحاق، و خدای یعقوب.

خدا به موسی از میان آتش سخن گفت که: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می دانم. و خدا این چنین به موسی گفت پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.» موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»

و در انتها خدا به او دو معجزه و نشانه می دهد. موسی به نزد قوم اسرائیل می رود و خود را معرفی می کند که او را خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب به جهت خلاصی قوم اسرائیل از دست مصریان فرستاده است و سپس موسی و چند تن از مشایخ اسرائیل به نزد فرعون رفته و از او درخواست می کنند که قوم اسرائیل را رها کنند اما فرعون دلش سخت شده و به آنها اجازه خروج نمی دهد و موسی هر بار با معجزه ای به نزد فرعون رفته اما فرعون دلش سخت می شد و اجازه خروج به آنها نمی داد.

خدا به موسی گفته بود که چهل بلا بر مصریان وارد می‌شود که در انتها، بلای آخر باعث آزادی قوم اسرائیل می‌گردد. از جمله این بلاها، بلای خون، بلای وزغها، بلای پشه‌ها، بلای مگسها، بلا بر مواشی، بلای تگرگ، بلای ملخها، بلای تاریکی و ... و در انتها، بلای آخر، بلای نخست‌زادگان بود که اتفاق می‌افتد به عنوان مثال به چند نمونه از بلاها در زیر اشاره می‌کنیم.

بلای پشه‌ها:

«^{۱۶} و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.^{۱۷} پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید،^{۱۸} و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد.^{۱۹} و جادوگران به فرعون گفتند: این انگشت خدا است. اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنان که خداوند گفته بود» (کتاب خروج باب ۸).

بلای تاریکی:

«^{۲۱} و خداوند به موسی گفت: دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی‌ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی‌ای که بتوان احساس کرد.^{۲۲} پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد^{۲۳} و یک دیگر را نمی‌دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخواست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل

در مسکنهای ایشان روشنایی بود.^{۲۴} و فرعون موسی را خوانده، گفت: بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله‌ها و رمه‌های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.^{۲۵} موسی گفت: ذبایح و قربانیهای سوختنی نیز می‌باید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم.^{۲۶} مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سُمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می‌باید گرفت، و تا بدان جا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.^{۲۷} و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان اِبا نمود.^{۲۸} پس فرعون وی را گفت: از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.^{۲۹} موسی گفت: نیکو گفתי، روی تو را دیگر نخواهم دید» (کتاب خروج باب ۱۰).

برای مطالعه بیشتر این بلاها به کتاب خروج، دومین کتاب از تورات، بابهای ۷ الی ۱۲ مراجعه شود.

۳۹ بلا بر مصریان وارد شد و هر بار موسی به نزد فرعون می‌رفت تا اجازه رهایی قوم اسرائیل را از فرعون بگیرد اما هر بار با سخت دلی فرعون مواجه می‌شد، تا این که: «خداوند به موسی گفت: یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم، و بعد از آن شما را از این جا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از این جا خواهد راند.^۱ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.^۲ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.

^۴ و موسی گفت، خداوند چنین می‌گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهیم آمد.^۵ و هر نخست‌زاده‌ای که در زمین مصر باشد، از نخست‌زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست‌زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست‌زادگان بهایم خواهند مرد.^۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند

آن دیگر نخواهد شد.^۷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.^۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت. پس از حضور فرعون در شدت غضب بیرون آمد.

^۹ و خداوند به موسی گفت: فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.^{۱۰} و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد» (کتاب خروج باب ۱۱).

آخرین بلا که باعث رهایی قوم اسرائیل از سرزمین مصر شد بلای نخست زادگان بود. به طوری که خداوند موسی و هارون را مخاطب ساخته و گفت: «این ماه برای شما سر ماه‌ها باشد، این اول از ماه‌های سال برای شما است.^{۱۱} تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان برّه‌ای به حسب خانه‌های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک برّه.^{۱۲} و اگر اهل خانه برای برّه کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش برّه را حساب کند.

^{۱۳} برّه شما بی‌عیب، نرینه یک ساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید.^{۱۴} و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند^{۱۵} و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قائمه، و سردر خانه که در آن، آن را می‌خورند، بپاشند.^{۱۶} و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.^{۱۷} و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان

شده، کَلَّه‌اش و پاچه‌هایش و اندرونش را.^{۱۰} و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید. و آن چه تا صبح مانده باشد، به آتش بسوزانید.

^{۱۱} و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چون که فَصَحَ خداوند است.^{۱۲} و در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد، و همهٔ نخست‌زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهیم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. من یهوه هستم.

^{۱۳} و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید. و چون خون را ببینم، از شما خواهیم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.^{۱۴} و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلاً بعد نسل عید نگاه دارید.^{۱۵} هفت روز نان فطیر خورید، در روز اوّل خمیرمایه را از خانه‌های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.^{۱۶} و در روز اوّل، محفل مقدّس، و در روز هفتم، محفل مقدّس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آن چه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.^{۱۷} پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکریهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضهٔ ابدی نگاه دارید.

^{۱۸} در ماه اوّل در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.^{۱۹} هفت روز خمیرمایه در خانه‌های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین.^{۲۰} هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همهٔ مساکن خود فطیر بخورید.^{۲۱} پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: بروید و برّه‌ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فَصَحَ را ذبح نمایید.^{۲۲} و دسته‌ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فرو

برید، و بر سردر و دو قائمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود.^{۲۳} زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سردر و دو قائمه‌اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه‌های شما درآید تا شما را بزند.^{۲۴} و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید.

^{۲۵} و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مَرعی دارید.^{۲۶} و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست،^{۲۷} گویند این قربانی فصَح خداوند است، که از خانه‌های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد. پس قوم به روی درافتاده، سجده کردند.^{۲۸} پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنان که خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، همچنان کردند.^{۲۹} و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست‌زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست‌زاده‌های بهایم را زد.» (کتاب خروج باب ۱۲).

در این باب از کتاب مقدس، ما سایه‌های پررنگی از پیشگویی خدا در خصوص این که منجی چگونه باید گناه را از جهان بردارد و چگونه یک شخص می‌تواند از گناه نجات یابد را می‌بینیم.

موسی هر آن چیزی را که از خدا دریافت کرده بود به گوش قوم رساند. او هر بار از طرف خدا به نزد فرعون می‌آمد تا فرعون اجازه رهایی را صادر کند، اما هر بار دل فرعون سخت‌تر می‌شد، سخت دلی فرعون باعث می‌شد که دست پر جلال و قدرتمند خدا از طریق ۳۹ بلا بیشتر نمایان شود به طوری که قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.

اما بلایی که باعث رهایی قوم اسرائیل از دست مصریان شد بلای نخست‌زاده‌ها بود که هر نخست‌زاده از مصریان از فرزندان ذکور آنها و حتی نخست‌زاده‌های بهایم آنها کشته شدند.

در باب ۱۲ کتاب خروج، در خصوص زمانی که این اتفاق افتاد چنین نوشته شده: «و در آن شب فرعون و همهٔ بندگان و جمیع مصریان برخاستند و نعرهٔ عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میّتی نباشد.^{۳۱} و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی‌اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنان که گفتید.^{۳۲} گله‌ها و رمه‌های خود را نیز چنان که گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.»

این چنین شد که قوم اسرائیل توانست رهایی پیدا کند. اما عملی که باعث رهایی قوم اسرائیل شد، قربانی کردن یک برّه بود و ما باز رد پای قربانی را به طور واضح‌تر در این قسمت می‌بینیم این قربانی بسیار با اهمیت بود زیرا باعث نجات قوم اسرائیل گشت. قربانی کردن یک برّه با خصوصیات خاص، حیوانی که می‌بایست قربانی می‌شد و خون آن بر سردر و دو قائمه پاشیده می‌شد می‌بایست برّه‌ای بی‌عیب یعنی سالم و بدون هیچ نقص و نرینه یعنی مذکر و یک ساله می‌بود که به جوان بودن آن اشاره داشت، و نیز باید از گوسفند و یا بز انتخاب می‌شد.

همه جای برّه می‌بایست به آتش بریان می‌شد و هیچ چیزی از آن نمی‌بایست تا صبح می‌ماند و اگر چیزی باقی می‌ماند باید به آتش سوزانیده می‌شد. و خداوند در آن شب از زمین مصر عبور کرد، و همهٔ نخست‌زادگان زمین مصر از انسان و بهایم را زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری نمود. و هر جایی که آن خون را بر سردر و دو قائمه آن می‌دید از آن خانه عبور می‌کرد و هر خانه‌ای که نشان این خون را نداشت فرزندان ذکور آن و بهایم آنها هلاک می‌گشتند.

با این حال همهٔ اسرائیلیان چون این نشان و خون را داشتند هیچ بلایی بر آنها عارض نگردید اما خداوند همهٔ نخست‌زادگان زمین مصر را، از نخست‌زادهٔ فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست‌زادهٔ اسیری که در زندان بود، و همهٔ نخست‌زاده‌های بهایم را زد. در اصل خون آن برّه بود که باعث نجات جان اسرائیل و آزادی و رهایی قوم گردید. آن برّه نمادی از منجی‌ای بود که می‌بایست بیاید و گناه را از جهان بردارد و انسان را از اسارت شیطان آزاد کند.

و این گونه شد که اجازهٔ خروج عظیم قوم اسرائیل از جانب فرعون مصر صادر گشت، اما خوردن این برّهٔ قربانی دارای شرایطی خاصی بود که خدا به قوم، طریق چگونگی خوردن آن را نیز فرموده بود: «^{۴۶}در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید» (کتاب خروج باب ۱۲). این برّه به طوری می‌بایست خورده می‌شد که حتی استخوانی از آن شکسته نشود؛ این را به یاد داشته باشید زیرا در خصوص استخوانهایش جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

اما باز رد پای خون را می‌بینیم و قربانی شدن یک برّه‌ای که باعث آزادی قوم اسرائیل گشته است، به راستی چه راز بزرگی در این قربانی است؟ همیشه یک قربانی باعث رهایی و نجات یک انسان می‌شود. قربانی که توسط خدا برای گناه آدم و حوا انجام شد، هدیه‌ای که هابیل از گلهٔ خود به نزد خدا آورد، قوچی که به عوض جان اسحاق قربانی شد و این بار به صورت عجیب‌تر باعث رهایی و نجات قوم برای خروج عظیم آنها از مصر گشت.

سایه‌های قربانی در طول تاریخ هر بار پررنگ‌تر از قبل می‌شود. قربانی کردن یک برّه و مالیدن خون آن بر سردر و دو قائمه نشانی بود که قوم اسرائیل را از دست مصریان رهایی داد و فرشتهٔ مرگ نتوانست به آن خانه داخل شود و آسیبی به اسرائیلی‌ها برساند. اهمیت خون و قربانی در این جا پررنگ‌تر می‌شود. این قربانی باعث بیرون آمدن قوم

اسرائیل از مصر شد و زمانی که قوم برگزیده خدا به بیابان داخل گشتند به جهت رفتن به سرزمینی موعود که خدا به آنها وعده داده بود، خدا قوانین قربانی را برای قوم قانونمند ساخت.

اعطای شریعت:

آدم به واسطه ارتباط رو در رویی که با خدا داشت احکام او را به صورت مستقیم می‌شنید. مانند حکمی که در باغ عدن گرفت و او را از نزدیکی به درخت معرفت نیک و بد منع نمود. تا پیش از گناه آدم، نفس انسان جای خدا بود اما بعد از گناه، شیطان نیز به آن افزوده شد به طوری که بعد از گناه، دیگر هیچ نیکویی در بنی آدم یافت نشد. با ورود گناه به زندگی آدم، او و تمامی نسلش گناهکار شدند و گناه تمام دنیا را در بر گرفت.

از زمان آدم تا به دوره موسی احکام و شریعت خدا به صورت مکتوب شده نبود. اما از زمان موسی خدا اراده نمود با ایجاد دوره‌ای نو، شریعت را ارزانی دارد تا بر حسب آن دنیا را به گناه ملزم سازد. از این روی خدا شریعت را به صورت قوانین مکتوب شده بر لوحها به نگارش درآورد، خدا از بین تمامی قومهای موجود در دنیا یک قوم را برای خود اختیار نمود و آنها را تقدیس نموده و شریعت را به آنها اعطا نمود. این دوره، عصر شریعت نام گرفت.

قوم اسرائیل تنها قومی بود که خدا برای اولین بار شریعت را به آنها اعطا نمود. موسی اولین نویسنده کلام خدا بود که حکم بر نوشتن را از خدا دریافت نموده بود. زمانی که خدا فرمود تا قوانین شریعت مکتوب گردد، از آن پس لازم‌الاجرا و ملزم کننده شد.

قبل از شریعت کسی بر حسب قتل کشته نمی‌شد اما با آمدن شریعت چون کلام خدا جاری و مکتوب شده بود می‌بایست اجرا می‌شد. به عنوان مثال اگر چشمی آسیب می‌دید چشم به عوض چشم بود. اگر کسی به قتل می‌رسید جان به عوض جان بود. در تورات موسی، و باب ۲۱ کتاب خروج چنین نوشته شده: «^{۲۳} و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده،^{۲۴} و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا،^{۲۵} و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه.^{۲۶} و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند.^{۲۷} و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیاندازد، او را به عوض دندانش آزاد کند.»

خدا با اعطای شریعت احکام خود را مکتوب و لازم‌الاجرا کرد. خدا شریعت را اعطا نمود تا قوم با مفهوم حقیقی گناه آشنا شوند. تا قبل از دوره شریعت انسانها با گناه آشنا نبودند، آنها دزدی، قتل، زنا را انجام می‌دادند اما تعریفی برای آن نداشتند. شریعت اعطا شد تا انسانها با گناه آشنا شوند. قوم برگزیده خدا در شریعت بود که با عمل دزدی، قتل، زنا، طمع، احترام گذاشتن و ... آشنا شدند.

شریعت همانند یک چراغ قرمز محسوب می‌شد، به عنوان مثال زمانی که شما از یک چهارراهی که هیچ چراغ راهنمایی ندارد عبور می‌کنید مجرم نیستید اما زمانی که به چهارراهی برسید که دارای چراغ راهنما می‌باشد اگر از چراغ قرمز آن عبور کنید آنگاه مجرم محسوب می‌شوید زیرا برای این چهارراه یک قانون تعریف شده است یعنی یک قانونی گذارده شده که نمی‌توان از آن عدول کرد.

شریعت نیز به مانند یک چراغ قرمز بود که قانون آن توسط خدا تعریف شده است زمانی که شخصی از احکام و شریعت خدا سرپیچی کند آنگاه مجرم و گناهکار محسوب می‌شود. شریعت محکوم کننده است و کسی که گناه می‌کرد مزدش مرگ بود خدا در

شریعت انسانها را با گناه آشنا نمود. قوم خدا در شریعت، نفرت خدا از گناه را درک کردند و این را فهمیدند که برای قرار گرفتن در حضور خدا می‌بایست مقدس و بدون گناه باشند. آنها در انجام شریعت خدا اطاعت از فرامین خدا را یاد گرفتند و فهمیدند که سرپیچی از احکام خدا آنها را از حیات دور می‌کند.

به عنوان مثال خدا در قوانین شریعت که در باب ۲۰ کتاب خروج مکتوب گردیده، آورده که پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود. قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، بر همسایه خود شهادت دروغ مده و ... و احکام دیگری نیز صادر نمود، به طور مثال تا قبل از شریعت خواهر با برادر خود ازدواج می‌کرد که در زمان موسی خدا ازدواج با محارم را منع نمود، و احکامی از قبیل دزدی و خیانت در امانت و ... و نحوه برخورد با آن را بیان می‌کند. خدا در شریعت عمل قربانی را نیز قانونمند کرد که در ادامه بیشتر به آن می‌پردازیم.

قوانین قربانی:

زمانی که خدا از طریق خادم خود موسی تمامی احکام شریعت و قوانین خود را به گوش قوم اسرائیل رساند، از این قوم انتظار عمل کردن به تمامی احکام شریعت و فرامین را داشت، اما اگر کسی گناه می‌کرد و فرامین خدا را زیر پا می‌گذاشت گناهکار محسوب می‌شد که انتهای آن مرگ بود. خدا این حکم را در باغ عدن به آدم داده بود که مزد گناه مرگ است. پس اگر شخصی به هر دلیلی چه خواسته و چه ناخواسته گناه می‌کرد و از کلام خدا عدول می‌نمود محکوم به مرگ بود. حال اگر کسی گناه می‌کرد در قبال گناه خود چه کاری می‌بایست انجام می‌داد؟

خدا با ایجاد عصر شریعت بر حسب شریعت، دنیا را به گناه ملزم نمود. و نه تنها قوم اسرائیل بلکه تمامی دنیا با گناه آشنا شدند. زمانی که خدا قوم اسرائیل را به گناهانشان آشنا کرد آنگاه طریق برداشت گناه را نیز به آنها آموخت. طریق برداشت گناه عمل قربانی بود. خدا عمل قربانی را قانونمند و مجموع قوانین قربانی را به قوم اسرائیل از طریق موسی اعطا نمود. از قبیل: قربانی جرم، قربانی هدیه آردی، قربانی سوختنی، قربانی گناه. که به نمونه‌هایی از این قربانیها می‌پردازیم.

شرایط قانون قربانی سوختنی این گونه بود که شخص گناهکار به عوض گناه خود می‌بایست قربانی از گاو، گوسفند، یا بز را به حضور کاهن می‌آورد. کاهن شخصی بود که امورات مربوط به قربانی را برای خدا انجام می‌داد. اگر شخصی برای قربانی سوختنی، گاو می‌آورد، آن گاو باید نر و بی‌عیب می‌بود. شخص می‌بایست قربانی را در برابر در ورودی خیمه مقدس تقدیم می‌کرد تا مورد قبول خداوند قرار می‌گرفت. شخص گناهکار می‌بایست دست خود را بر سر گاو می‌گذاشت و به گناه خود اعتراف می‌کرد و آن حیوان کشته و خونس ریخته می‌شد؛ با این عمل کفاره گناه شخص پرداخت می‌شد و قربانی او پذیرفته و مورد بخشش قرار می‌گرفت.

در باب اول کتاب لاویان، سومین کتاب از تورات، خداوند این احکام را چنین بیان می‌کند: «^۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت: ^۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذارند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذارانید. ^۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نر بی‌عیب بگذارند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ^۴ و دست خود را بر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا به جهت او کفاره کند. ^۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است بپاشند.

و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند.^۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، هیزم بر آتش بچینند.^۸ و پسران هارون کهنه قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند.^۹ و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند.

^{۱۰} و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز به جهت قربانی سوختنی، آن را نر بی‌عیب بگذارند.^{۱۱} و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خونس را به اطراف مذبح بپاشند.^{۱۲} و آن را با سرش و پیه‌اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند.^{۱۳} و احشایش و پاچه‌هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است.

^{۱۴} و اگر قربانی او به جهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته‌ها یا از جوجه‌های کبوتر بگذارند.^{۱۵} و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خونس بر پهلوی مذبح افشرده شود.^{۱۶} و چینه‌دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیاندازد.^{۱۷} و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است.»

نمونه دیگر از قوانین قربانی، قربانی جرم نام داشت. قوانین مخصوص به قربانی جرم به این صورت بود که شخص گناهکار یک قوچ بی‌عیب به نزد کاهن می‌آورد و کاهن آن را به حضور خداوند کفاره می‌نمود و گناه شخص آمرزیده می‌شد. در خصوص قربانی جرم در باب ۶ کتاب لاویان چنین مکتوب است:

«^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، ^۳ یا چیز گم شده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند. ^۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آن چه را که دزدیده یا آن چه را غصب نموده یا آن چه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید. ^۵ یا هر آن چه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد.

^۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن. ^۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.» علاوه بر این قربانیها، قربانیهای دیگری به جهت کفاره گناهان نیز مقرر شده بود. طریق بخشش شخص گناهکار با عمل قربانی پذیرفته می شد.

برای مطالعه بیشتر در خصوص قوانین قربانی به کتاب لایوان بابهای ۱ تا ۶ مراجعه کنید.

قوم اسرائیل با دریافت شریعت از خدا با گناه آشنا شدند و اراده خدا بر این بود تا قوم با انجام اعمال قربانی اطاعت کردن از فرامین خدا و پرداخت تاوان گناه را که تنها از طریق کفاره و ریختن خون یک موجود بی گناه پرداخت می شد، بیاموزند.

قوم با عمل قربانی طریق پرداخت تاوان گناه را آموختند. آنها در قوانین قربانی گناه، مزد گناه که برابر است با مرگ را با چشمان خود دیدند. زیرا با انجام هر گناهی که مرتکب می شدند مکلف به پرداخت تاوان آن گناه بودند و این تاوان تنها در ازای کفاره با

عمل قربانی و کشته شدن و ریختن خون صورت می گرفت. آنها با دریافت مجموعه قوانین قربانی از خدا با مفهوم حقیقی گناه آشنا شدند.

خدا با دادن شریعت نفرت خود را از گناه به طور آشکار اعلام نمود و به قوم فهماند که برای ملاقات با خدا و داشتن حضور پر جلالش باید مقدّس و بدون گناه باشند. قوم اسرائیل به اهمیّت خون و قربانی نمودن یک موجود بی گناه به جهت آمرزش گناهانشان پی بردند. با عمل قربانی اهمیّت حیات و مرگ برایشان آشکارتر شد. آنها دریافتند که قدرت حیات در خون است و این را دانستند که تنها راه رهایی از گناه، کفّاره است که تنها در عمل قربانی امکان پذیر است.

راز بزرگ در قربانی:

اولین نمونه قربانی در همان ابتدا توسط خدا در باغ عدن به جهت کفّاره گناه آدم و حوّا صورت گرفت. نمونه بعدی هدیه هابیل بود که حیوانی از گله اش را به حضور خدا آورد که مورد پسند خدا قرار گرفت. و نمونه دیگر قربانی نمودن قوچی به عوض جان اسحاق و همچنین قربانی نمودن یک برّه بی عیب و نرینه یک ساله ای بود که باعث رهایی و نجات قوم اسرائیل از دست مصریان شد. و جلوتر نیز قانونمند نمودن قوانین قربانی که توسط خدا انجام گرفت.

در تمامی این قربانیها یک چیز را مشاهده می کنیم که به عوض جان شخص گناهکار خون بی گناهی باید ریخته شود تا شخص بتواند دارای حیات گردد. به عوض گناه یک شخص می بایست جانی قربانی می شد که در او آن گناه وجود نداشته باشد. یعنی تاوان دهنده باید بدون آن گناه باشد.

پیش‌تر به این اشاره کردیم که قربانی برای رفع بلا و دور کردن هر خطر، بیماری و مرگی برای در آمان نگه داشتن جان یک شخص صورت می‌گرفت، خدا عمل قربانی را طریقی برای برداشت گناه و آزادی یک شخصی که محکوم به مرگ است قرار داد. حیوانی که برای قربانی انتخاب می‌شد می‌بایست حتماً کشته و خون آن ریخته می‌شد و این طریقی بود به جهت کفاره گناهان.

خدا در باب ۱۷ کتاب لاویان اشاره می‌کند: «^{۱۱} زیرا که جانِ جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند.» شخص گناهکار یا باید کشته می‌شد، یا تاوان آن از طریق ریختن خون یک موجود بی‌گناه پرداخت می‌شد.

با انجام عمل قربانی به نوعی این مبادله انجام می‌شد. جانی به عوض جانی و خونی به عوض خونی دیگر. شخص گناهکار برای داشتن حیات می‌بایست تاوان آن را از طریق خون پرداخت می‌نمود. و این راهی بود که خدا به جهت کفاره گناه پیش روی انسان نهاده بود.

رد قربانی:

تا بدین جا متوجه شدیم که گناه تنها دلیل جدایی آدم از حضور خدا بود. خدا در همان ابتدای سقوط آدم نفرت خود را نسبت به گناه اعلام نمود. به واسطه گناه آدم، خدا زمین را با تمامی مخلوقاتش از حضور خود دور نمود. ولی او چگونگی پرداخت تاوان گناه را در عملی به نام قربانی آشکار نمود.

شریعت داده شده از جانب خدا به جهت آشکار کردن گناهان بشر بود تا به واسطهٔ شریعت، گناه آشکار شود. هر چند قبل از شریعت گناه در جهان بود و در این خصوص پولس رسول در باب ۵ رسالهٔ خود به رومیان چنین شهادت می‌دهد: «^{۱۳} زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لیکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست.»

با آمدن شریعت، بشر گناه را شناخت. گناهانی مانند طمع، حسادت، دروغ، و ...؛ چنان که در باب ۷ رسالهٔ رومیان نیز به این اشاره شده: «^۷ پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع موز. و اما خدا برای رهایی انسان از گناه در طول تاریخ به واسطهٔ قربانیهای انجام شده ذهن بشر را با نحوهٔ برداشت گناه آشنا نمود. قوم اسرائیل در مجموع قوانین قربانی دریافتی از خدا این را آموختند، زمانی که مرتکب گناه می‌شوند به نزد کاهن رفته و به ازای گناهشان حیوانی را به حضور خدا ذبح کنند تا با ریختن خون یک حیوان تاوان گناهشان پرداخت شود.

اما این قوم که شریعت را از خدا دریافت نموده بودند این قربانیها را خوار شمردند. آنها خواسته یا ناخواسته مرتکب گناه می‌شدند و در ازای گناه خود یک حیوان را به جهت کفارهٔ گناهانشان ذبح می‌کردند. آنها با توجه به این که از قانون قربانی کاملاً آگاه بودند و می‌دانستند که حیوانی که به جهت قربانی باید ذبح می‌شد باید کاملاً سالم و بی‌عیب باشد، اما قربانیهای معیوب و ناسالم را به حضور خدا تقدیم می‌کردند.

خدا شریعت را به آنها اعطا نمود تا آنها گناه را شناخته و از آن دوری کرده و مقدس باشند. اما قوم هر روزه گناه می‌نمودند و هر روزه خون یک حیوان بی‌گناه را می‌ریختند. از این روی خون حیوانات بسیاری هر روزه به جهت آمرزش گناهان اشخاص ریخته می‌شد. آیا حقیقتاً خدا موافق ریختن خون حیوانات بی‌گناه بود؟ آیا حقیقتاً خون حیوانات قادر است که انسان را در حضور خدا عادل بشمارد؟

حقیقتی که کتاب مقدس به ما می‌آموزد این است که تمامی این قربانیها در طول تاریخ نماد و سایه‌ای بودند به جهت آمدن و گذراندن یک قربانی بسیار بزرگ‌تر و عظیم‌تر از خون حیوانات که یک بار برای همیشه انجام شود. فدیهای که بتواند گناه تمام جهان و تمام گناهان را بردارد.

اما قوم اسرائیل هر روزه حتی دانسته گناه می‌کردند و خون یک حیوانی را می‌ریختند. با دادن شریعت و قوانین قربانی مربوط به گناه، خدا خواست به بشر بفهماند که همه بشر گناهکارند و هیچ انسان بی‌گناهی نیست. اما قوم اسرائیل به جای دوری از گناه و درک مفهوم حقیقی گناه هر روزه مرتکب گناه می‌شدند.

قربانیهای انجام شده به حدی زیاد شد و تا به جایی ادامه یافت که خدا تمامی این قربانیها را رد و به قوم اسرائیل صراحتاً اعلام کرد که از ریختن خون گاوها و گوسفندان بیزار است.

طریق و راه نجات خدا برای بشر، قربانی بود؛ اما نه قربانی هر روزه که با ریختن خون حیوانات بی‌گناه همراه باشد، زیرا خون هیچ حیوانی قادر نیست انسان را در حضور خدا عادل و بی‌عیب گرداند و گناه اولیه که از طریق آدم به تمامی نسل بشر رسیده است را بردارد. قوم اسرائیل با دریافت شریعت از خدا، با گناه آشنا شدند و این را دریافتند که در بند و اسارت گناه گرفتار شده و با هر بار قربانی به جهت بخشش گناهانشان باز حتی ناخواسته مرتکب به گناه می‌شوند.

آنها این را متوجه شدند که به یک نجات دهنده نیاز دارند، نجات دهنده‌ای که آنها را از سایه مرگ رهایی دهد، نجات دهنده‌ای که بتواند برای همیشه انسان را به خدا پیوند بزند، نجات دهنده‌ای که آنها را از بند و اسارت گناه آزاد کند و ریشه گناه را از وجود انسان بردارد.

تا بدین جا باید متوجّه ریشه این همه گناه شده باشید، با ناطاعتی آدم او و تمامی نسل او به زیر یوغ شیطان رفتند. آدم بنده و برده گناه شد و تمامی نسل او محکوم به مرگ شدند و خدا با اعطای شریعتِ قربانی خواست تا بشر را ملزم به گناه کند و نیز طریق چگونه رها شدن از اسارت گناه را نشان دهد.

با توجّه به مطالب کشف شده از کتب مقدّس و کلام خدا، اگر خوب به گناه انسان نگاه کنید، دو نوع گناه را خواهید دید: گناه اوّلیه که با ناطاعتی آدم صورت گرفت و تبعات این گناه به حدی بزرگ بود که انسان را از حضور خدا دور کرد و مرگ را برای تمام نسل او به همراه داشت. و گناه ثانویه یعنی گناهایی که در لوای گناه اوّلیه و به طور روزمره انسانها مرتکب می‌شوند؛ آموزه شیطان با خود دروغ، ظلم، فسق و صدها گناه دیگر را برای انسانها به همراه داشت.

پادشاه یک کشور فاسد کل کشور را فاسد می‌کند، حال پادشاهی زمین که به شیطان رسید، مرگ و هلاکت را با خود برای بشر آورد و هر کسی را که به او پیوند خورده باشد، به سمت نابودی و مرگ ابدی می‌برد.

او نه تنها آدم بلکه تمامی نسل آدم را فاسد گردانید، با ورود شیطان به درون آدم بذر گناه پاشیده شد، کلام شیطان به جای کلام خدا بر دل انسانها پاشیده شد، بذری که خدا می‌پاشد یعنی کلام خدا در آن نیکویی، راستی، سلامتی، و حیات است؛ اما بذر شیطان با خود دروغ، زنا، ریا، دزدی، قتل، مرگ و را به همراه دارد.

در این دنیا تمامی گناهان که از وجودیت و کلام شیطان خارج می‌شود به وضوح دیده می‌شوند. این را حتی در یک کودک یک ساله نیز می‌بینیم، حسادت یک کودک، دروغی که در موقع ترس می‌گوید و ...؛ گناه اوّلیه سلطنت شیطان در فکرهای آدم و تمامی نسل آدم است، برای همین است انسانها حتی ناخواسته گناه می‌کنند، در زندگیشان با دو

صدای متفاوت مواجه می‌شوند، یک صدا آنها را به سمت نیکویی هدایت می‌کند و صدایی دیگر به سمت شرارت و بدی.

گناه ثانویه:

با ناطاعتی آدم، شیطان به تمامی افکار آدم دسترسی پیدا کرد. تا قبل از گناه هیچ شرارتی در آدم نبود زیرا او مقدس و بی‌گناه بود اما زمانی که شیطان توانست پادشاهی را از آدم غصب کند آنگاه شروع به پاشیدن بذر کلام خود بر روی زمین کرد. ورود شیطان گناهان دیگری از قبیل قتل، دزدی، خیانت، ظلم، جنگ و ... را به همراه داشت. که ما نمونه‌هایی از این گناهان را برای اولین بار در قائن می‌بینیم از قبیل حسادت، خشم، قتل.

زمانی که قوم اسرائیل قوانین قربانی را از خدا دریافت نمودند به ازای گناهی که انجام می‌دادند برای کفاره گناهشان یک قمری یا یک برّه یا یک گوساله به حضور خدا قربانی می‌کردند. قربانی حیوانات بر حسب شریعت خدا، گناهان روزمره شخص گناهکار را می‌بخشید اما در حقیقت می‌بایست ریشه گناه در انسان برداشته می‌شد تا دیگر انسان ناخواسته نیز به سمت گناه نرود. ریشه همه این گناهان در همان گناه اولیه است. اما با گناه اولیه چه باید کرد؟ چگونه گناه اولیه را از خود خارج کنیم؟

دلیل تمامی گناهان ثانویه به خاطر وجود گناه اولیه است که ناخواسته از آدم به تمامی نسل او رسید. گناهی که انسان را به بردگی و بندگی شیطان برد و او را ارباب و پادشاه تمامی انسانها کرد. پس می‌بایست ریشه گناه از انسان برداشته می‌شد تا انسان برای همیشه از گناه آزاد و از اسارت شیطان خارج می‌گشت.

آدم می‌بایست به درخت حیات پیوند می‌خورد، اما با گناهی که انجام داد حکمت خدا را کنار زد و به سمت حکمت شیطان رفت. حکمت خدا آسمانی بود اما حکمت شیطان از دنیای فانی، و آدم دانسته و با اختیار شخصی خود کلام شیطان را انتخاب نمود. مشکل تمامی انسانها از آدم و تمامی نسل او همین گناه اولیه است که اگر از انسان برداشته شود انسان برای همیشه از اسارت ابلیس آزاد و از محکومیت به مرگ رهایی می‌یابد.

همه انسانها محکوم به مرگ هستند خدا در کلامش چنین گفت که همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصرند. بله! همه گناه کرده‌اند زیرا همه به خاطر آدم به شیطان پیوند خورده‌اند پس همه محکوم به مرگ می‌باشند.

وقتی خدا به آدم گفت از میوه این درخت نخور زیرا زمانی که از آن بخوری هر آینه خواهی مرد، نگفت که ای آدم من تو را خواهم کشت! نه، خدا جانها را نمی‌گیرد، این خواست او هرگز نبوده، بلکه او به آدم به طور واضح گفت خوردن از آن درخت، مرگ را برای تو به همراه دارد.

میوه آن درخت سمی بود آن درخت در خود زهر کشنده داشت، به آن درخت نمی‌بایست نزدیک می‌شدند اما چه کار کردند، از میوه آن درخت که سمی و کشنده بود گرفته و خوردند. حال هر کس از آن درخت بخورد خواهد مرد. این گناه به مانند یک ویروس به تمامی نسل آدم سرایت پیدا کرد. مزد خوردن از این درخت، رد کردن حیات خدا و پیوستن به مرگ ابدی بود. پس می‌بایست ریشه گناه که خود شیطان است از وجود هر انسانی برداشته شود و انسان به طور کامل از درخت معرفت نیک و بد کنده شده، تا فرصت آن را بیابد که به درخت حیات پیوند بخورد.

این گناه با قربانی کردن یک حیوان قابل برداشتن نبود. بلکه صحبت از یک شخصیت و یک موجودی است که آدم را به بندگی گناه کشیده است. این موجود شیطان

است که با یک قربانی حیوانی ریشه‌کن نمی‌شود بلکه برای خلاصی از آن به یک نیروی بسیار بزرگ‌تر و یک قربانی بسیار عظیم‌تر احتیاج است که قادر باشد، بشر گناهکار را برای همیشه از استیلای شیطان رهایی دهد و انسان را نه تنها از گناه و بندگی شیطان بیرون آورد بلکه از محکومیت به مرگ ابدی نیز نجات داده و قادر باشد انسان را به درخت حیات پیوند بزند.

خدا قوانین قربانی را قرار داد تا انسانها با طریق بخشش گناهان آشنا شوند و منتظر آن قربانی اعظمی که از سوی خدا می‌آید و در طول تاریخ، خدا در نمادهای گوناگون آن را نشان داد، در ایمان بمانند. تمامی قوانین قربانی و وقایع تاریخی نماد و سایه‌ای بودند برای آمدن یک قربانی بزرگ و عظیم. قربانی که قادر باشد مسئله گناه را برای همیشه تسویه کند و آدم را از سیطره شیطان رهایی دهد. قربانی‌ای که بتواند تاوان این گناه سنگین را پرداخت کند.

دنیا به مانند زندانی می‌باشد که همگی مجرم و برای رهایی از آن نیاز به یک وثیقه‌گذار دارند. از آن جایی که تمامی بشر در این زندان گناه محبوس هستند پس هیچ انسان آزاد از گناهی هرگز وجود نخواهد داشت که بتواند به عنوان نجات دهنده و وثیقه‌گذار عمل کند.

وثیقه‌گذار و نجات دهنده حتماً می‌بایست دو فاکتور بسیار مهم را در خود داشته باشد: اول این که مانند نسل آدم او نیز ثمره گناه اولیه نباشد، یا به عبارتی از این دنیای گناه آلود نباشد و دوم این که هرگز در او خطا و گناهی یافت نگردد، به عبارتی روشن‌تر چنین شخصی در زمین یافت نمی‌شود!

در حقیقت خون هیچ حیوانی قادر به برداشتن گناه اولیه نبود. و هیچ انسانی هم نمی‌تواند منجی انسان دیگری باشد زیرا همه انسانها میراث‌دار گناه می‌باشند و نمی‌توانند

انسان را از محکومیت به مرگ رهایی دهند. پس می‌بایست یک قربانی بسیار خاص و بزرگ‌تر از تمام انسانهایی که در طول تاریخ بشریت آمدند، می‌آمد تا خون او ارزش همهٔ انسانها و گناهانشان را داشته باشد. تمامی قربانیهای انجام شده تنها نماد و سایه‌ای از این قربانی بزرگ بودند.

در شریعتی که خدا داد کاملاً روشن است که خون هیچ حیوانی حتی ارزش جان یک انسان را ندارد، و از سوی دیگر در فرمان خدا مبنی بر قربانی کردن اسحاق، فرزند یگانهٔ ابراهیم، رد یک قربانی انسانی کاملاً مشهود است! این به چه مفهومی بود؟! یقیناً خدا از این فرمان علاوه بر امتحان ابراهیم، منظور بزرگ‌تری نیز داشت.

ابراهیم دوست خدا بود، او به جهت قربانی برای خدا فرزند عزیز و یگانهٔ خود را بر مذبح گذاشت! حال وقتی نوبت به خدا برسد تا برای تمام نسل ابراهیم و انسانها بخواهد قربانی بگذارد چه می‌کند؟! پسر یگانهٔ ابراهیم بر مذبح قرار گرفت و از آن زنده برخاست، حال آیا وقتی نوبت به خدا برسد تا قربانی خود را برای تمام انسانها بگذراند چه خواهد کرد؟! آیا خدا می‌تواند کاری کمتر از ابراهیم بکند؟ ابراهیم و اسحاق در کتاب مقدس نماد و سایهٔ خدا و کاری بود که او برای برداشتن گناه جهان می‌بایست بکند.

منجی:

منجی یعنی چه؟ منجی به کسی اطلاق می‌شود که باعث نجات دیگران می‌شود. غالباً خطری که دیگران را تهدید می‌کند، با آمدن منجی به روی صحنه از دیگران برگشته و منجی را در بر می‌گیرد.

دانستید که تمام انسانها به دلیل بروز گناه اولیّه و دخول گناه در زندگی آنها، محکوم به مرگ شدند، و برای رهایی از گناه و مرگ محتاج به یک عمل نجات و حضور نجات دهنده‌ای هستند تا گناه و مرگ را بر خود بگیرد و باعث آزادی و نجات دیگران گردد.

اما این نجات دهنده آیا می‌بایست دارای خصوصیات ویژه‌ای باشد؟ کتاب مقدس در خصوص ویژگیهای نجات دهنده‌ای که می‌بایست گناه را از جهان بردارد به طور کامل به ما گوشزد کرده و او را به ما معرفی می‌کند، که در ادامه به خصوصیات و معرفی و شناخت او می‌پردازیم.

انسان بودن منجی:

با شروع دوره شریعت هیچ انسانی قادر به انجام تمامی احکام شریعت نبود و اگر هم کسی پیدا می‌شد که می‌توانست تمامی احکام شریعت خدا را به جا آورد باز گناه اولیّه همراه او بود و زیر یوغ ابلیس قرار داشت و نمی‌توانست حیات ابدی خدا را داشته باشد؛ به همین دلیل حتماً می‌بایست مسئله گناه به طور کامل تسویه می‌شد تا انسان بتواند حضور پر جلال خدا را در زندگی خود داشته باشد و بتواند به حیات ابدی داخل گردد.

مسئله گناه در باغ عدن که با ناطاعتی آدم و حيله گيري شيطان اتفاق افتاد، آدم و تمامی نسل بشر را از درخت جاويدان حیات جدا ساخت و موت را به عوض حیات به انسان پیشکش نمود و آدم با اختیار خود موت را انتخاب نمود. از این طریق آدم و تمامی نسل او به بندگی و اسارت شيطان رفتند.

از آن جایی که تمامی قربانیها از نوع حیوانی بود. از این روی خون هیچ گاو و گوسفندی قادر به برداشتن گناه اولیه نبود. لذا می بایست به عوض نجات و رهایی نسل آدم، فدیهای بسیار گران به ابلیس پرداخت می شد تا تمام انسانها از موت و اسارت شيطان رهایی یابند.

در خرید یک کالا همیشه مبلغی هم اندازه کالا لازم است تا پرداخته شود؛ در مبادله بین دو کالا حتماً دو کالای هم ارزش مبادله می گردد؛ در دادن فدیة برای یک اسیر فدیهای هم سنگ با آن اسیر لازم است تا مبادله انجام گیرد. لذا در مبادله ای به بزرگی نفوس تمامی انسانها در طول تاریخ بشری حتماً فدیهای مناسب لازم بود که می بایست دو شاخصه بسیار مهم را در خود داشته باشد.

اول این که فدیة نمی بایست از انسان پست تر باشد، و چون هیچ حیوانی این ارزش و شایستگی را ندارد لذا حتماً آن فدیة باید هم سنگ انسان و انسانی می بود. و دوم این که چون مبادله ای به بزرگی تمام انسانها در طول تمام تاریخ بشری لازم است حتماً می بایست این فدیة ارزشی به همان بزرگی و بلکه بیشتر داشته باشد.

برای فدیة تمام گناهان بشر در طول تاریخ، یک قربانی بسیار بزرگ لازم است تا تمام نسل انسان را برای همیشه از چنگال شيطان و از بندگی و بردگی گناه آزاد سازد. در صورت بودن چنین انسانی، او حقیقتاً یک نجات دهنده می بود.

بی گناه بودن منجی:

پس از دورهٔ شریعت، خدا دوره‌ای دیگر را آغاز نمود و آن عصر فیض بود. کلام خدا یعنی شریعت و احکامی که از دهان خدا صادر شده بود می‌بایست به انجام برسد و به کلام خدا آن چه را که مستحقش بود را ببخشد یعنی عمل کردن و به انجام رساندن یک به یک فرامین کلام خدا. کلام خدا نمی‌بایست بی‌حرمت می‌شد، اما از انسانهای در اسارتِ گناه، کسی نبود که بتواند به تمامی کلام خدا آمین گفته و به انجام برساند.

پس یکی از شاخصه‌های منجی بی‌گناه بودن او بود. نه این که نمی‌بایست در او گناهی دیده می‌شد بلکه او نمی‌بایست مانند بنی‌آدم وارث گناه اولیّه می‌بود. علاوه بر این منجی می‌بایست قادر به انجام تمامی شریعت و کلام خدا می‌بوده و زیر تمایلات انسانی زندگی نمی‌کرد.

به استناد کلام خدا منجی علاوه بر این که می‌بایست حسب تمامی شریعت و کلام خدا بی‌گناه بوده باشد، در عین حال از نظر جسم و خون به شباهت انسان می‌بوده و برای ورود به این دنیا به صورت یک انسان و به صورت جسمانی وارد می‌شد تا عادل شمردگی او بر حسب کلام شریعتِ خدا به اثبات می‌رسید به طوری که کسی نتواند او را به گناهی ملزم سازد.

منجی می‌بایست گناه جهان را با عمل قربانی کردن خود بر می‌داشت، یعنی آن منجی‌ای که می‌توانست گناه را از جهان بردارد، در اصل خود همان فدیّه و قربانی بر روی مذبح گناه باید باشد. از آن جایی که قربانی همیشگی به معنی کشتن است و همان گونه که برّه یا حیوانی که برای قربانی انتخاب می‌شد باید کشته و خون آن ریخته می‌گشت. منجی نیز به عنوان قربانی اعظم انتخاب شده بود تا جهت فدیّهٔ گناه جهان، جان خود را به عوض جان انسانها فدا نماید.

منجی باید کاملاً عادل می‌بود. عادل کسی است که در او جرم و خطایی نباشد یعنی نه تنها در او گناه اولیّه نمی‌بایست وجود می‌داشت بلکه در طریق زندگی، کاملاً پاک و بدون حتی یک گناه بوده باشد.

متمایز بودن منجی:

وقتی به نجات دهنده‌ای نیاز می‌باشد که در عین انسان بودن حتماً می‌بایست بدون ریشه گناه اولیّه و گناه ثانویه باشد، چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود که او به طور حتم از همه لحاظ با هر انسان دیگری متفاوت و متمایز باید بوده باشد.

یعنی از تولّدش می‌بایست انتظاری عجیب و متفاوت داشت، تا رفتار و شکل زندگی‌اش، گفتار و حکمت کلامش، کارهای عجیب و شگفت‌آورش، و تا نوع مرگ و ...؛

این منجی به طور قطع نمی‌تواند در تمام طول تاریخ مشابه و نظیری مانند خودش داشته باشد چون در این صورت او خاص و متمایز نمی‌تواند باشد.

لذا خدا برای برجسته کردن نجات دهنده عالم از خیلی پیش‌تر و از طریق انبیای خود در قاره‌های مختلف و زمانهای متفاوت شروع به پیشگویی در خصوص او نمود. او از طریق انبیای مختلف و در برهه زمانی مختلف از یک دیگر، از چگونگی نحوه تولّد، زمان تولّد، مکان تولّد، و ... شروع به پیشگویی کردن می‌کند.

در کتاب مقدّس حدوداً ۱۸۰۰ پیشگویی می‌باشد که نزدیک به ۳۰۰ مورد آن به طور خاص در ارتباط با منجی است، نجات دهنده‌ای که به این دنیا وارد خواهد شد و قادر خواهد بود تا گناه تمام جهان را بردارد. این پیشگوییها به حدی دقیق و شگفت انگیز است

که خواننده را به حیرت می‌اندازد، بلکه وقتی تحقق آنها را مطابق با نبوتها می‌بینیم، جای هیچ شکی از صحت پیشگوییها برای ما باقی نمی‌گذارد.

در ادامه نگاهی کوتاه به چند مورد از این پیشگوییها می‌اندازیم.

وعده‌های آمدن منجی:

ما در کتاب مقدس با تولدهایی آشنا می‌شویم که خدا وعده آنها را از پیش داده است مانند تولد اسحاق که وعده‌اش را خدا از قبل به ابراهیم داده بود که از ساره برای او پسری به دنیا می‌آید، یا در خصوص زکریّا، که فرشته بر او ظاهر شد و گفت همسرت حامله شده و پسری برای تو خواهد زایید که نامش را یحیی خواهی نامید.

تمامی این نبوتها حدود یک تا چند سال طول کشید تا محقق گردید. اما در خصوص ظهور منجی که قرار است بیاید پیشگوییها خیلی بزرگ‌تر و عجیب‌تر بود. مژده آمدنش از قرن‌ها پیش‌تر اعلام شده بود به طوری که کتاب مقدس به طور خیلی دقیق از نحوه تولد، مکان تولد، زمان تولد و حتی چگونه زندگی کردن او از چند صد سال قبل‌تر اخبار نموده است. به برخی از پیشگوییهای خاص کتاب مقدس در خصوص منجی که از چند صد سال قبل‌تر اعلام شده بود می‌پردازیم.

اولین وعده:

اولین پیشگویی در خصوص آمدن منجی بر می‌گردد به زمانی که گناه در باغ عدن از طریق زن (حوا) با مار اتفاق افتاد، مطابق آن چه در باب ۳ کتاب پیدایش مکتوب

است چنین آمده: «^{۱۴} پس خداوند خدا به مار گفت: چون که این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.»

در این آیه خدا از ذریت و نسلی صحبت می کند که قرار است از زن بیاید. همه می دانند که ذریت به نسل مرد اطلاق می شود. ریشه فرزندان از نسب پدر (مرد) محسوب می گردد. تمامی مردم دنیا از ارتباط و آمیزش بین زن و مرد به دنیا آمده اند ولی در این آیه خدا از نسلی سخن می گوید که از زن خواهد بود. یعنی نسلی که هیچ مردی در به دنیا آمدن آن شخص نقشی ندارد. این اولین پیشگویی بود که به طور خاص خدا به آمدن منجی از طریق زن اعلام می کند.

نحوه تولد:

اشعیای نبی که زمان خدمت او در حدود سالهای ۷۴۵ الی ۶۹۵ پیش از میلاد مسیح است، به طور آشکار در باب ۷ کتاب خود نبوتی دارد مبنی بر این که منجی مانند پسری از یک دختر باکره که هرگز مردی او را لمس نکرده به دنیا خواهد آمد: «^{۱۴} بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را امانوئیل خواهد خواند.»

زمان تولد:

بیش از ۲۰۰ سال بعد از نبوت اشعیای نبی، از طریق یک نبی دیگر به نام دانیال که حدود ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح زیست می‌کرد، در رؤیایی او از زمان آمدن منجی به این دنیا، به قوم آگاهی می‌کند. دانیال در باب ۹ کتاب خود این مهم را چنین اعلام می‌کند:

«و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعا می‌نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می‌داشتم.^{۲۱} چون هنوز در دعا متکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که در رؤیای اول دیده بودم به سرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید،^{۲۲} و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: ای دانیال الآن من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم.^{۲۳} در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رؤیا را فهم نما.

^{۲۴} هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود.^{۲۵} پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود. و اورشلیم با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.^{۲۶} و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهد ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.^{۲۷} و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد و الی‌التهایت آن چه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

مکان تولّد:

میکاه نبی حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در باب ۵ کتاب خود، نبوتی دارد که به بیت لحم افراته در ناصره اشاره می‌کند، مکانی که منجی در آن جا باید وارد دنیا شود: «و تو ای بَیت لَحَم اَفْراثَه اگر چه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوعهای او از قدیم و از ایّام ازل بوده است.»

میکاه نبی علاوه بر مکان تولّد منجی به موضوع اُزلی بودن او نیز پرداخته است. و به وضوح اعلام می‌کند منجی که قرار است بیاید زمان وجودی او به روزگاران ازل باز می‌گردد. ازل به معنی بدون ابتدا و فناپذیری است. تنها خدا است که بدون ابتدا است، او تنها حیات زنده اُزلی و ابدی است. آفریننده تمام جهان هستی و حال میکاه نبی به شخصیتی اشاره می‌کند که خود خدا است که قرار است در بیت لحم افراته به دنیا بیاید.

ندا دهنده پیش از آمدن منجی:

اشعیای نبی یک نشانه جالب دیگر نیز ارائه می‌دهد و از ندا کننده‌ای سخن می‌گوید که پیش از آمدن منجی می‌بایست بیاید تا آمدن او را در وقتش به قوم اعلام کند. این ندا کننده کسی است که راه را هموار و قوم خدا را برای آمدن منجی آماده می‌کند. یعنی کسی قبل از آمدن منجی خواهد آمد و او را معرفی خواهد نمود. او این نبوت را در باب ۴۰ کتاب خود چنین بیان می‌کند: «تسلّی دهید! قوم مرا تسلّی دهید! خدای شما می‌گوید: ^۱سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است. ^۲صدای

ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.»

این ندا کننده قطعاً یک فرستاده (رسول) و نبی است و او می‌آید تا نجات دهنده را به دنیا معرفی کند. وقتی این شخص را در تاریخ بیابید از سخنان و معرفی او منجی کاملاً مشخص می‌شود. این ندا کننده از بیابان می‌آید و مشخصاتی برای شناسایی دارد. این ندا کننده کیست؟ آیا تا کنون آمده؟

ملاکی نبی نیز ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، در باب ۳ کتاب خود به این ندا کننده اشاره می‌کند که یک رسول پیش از آمدن منجی خواهد آمد تا راه را برای ورود او هموار کند: «اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریقی را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صوالت این است.»

تنها یک شخص در طول تاریخ دارای نشانه‌های این ندا کننده بوده و دقیقاً در زمانش بوده و به وقتش منجی را معرفی نموده، او را می‌توانید در انجیل متی باب ۳ ببینید. او یحیی تعمید دهنده بود و او بود که وقتی نجات دهنده جهان را می‌بیند او را به همگان معرفی می‌کند.

سکونت خدا به عنوان منجی در میان مردم:

در عهد عتیق بارها خداوند از زبان انبیا، خود را به عنوان تنها نجات دهنده جهان معرفی نموده است. در زیر به چند مورد اشاره می‌کنیم تا ثابت گردد که نجات دهنده

انسانها از سیطرهٔ شیطان و گناه و مرگ با توجه به مواردی که تا کنون گفته شده نمی‌تواند کسی غیر از خود خداوند بوده باشد.

در باب ۴۵ کتاب اشعیا مکتوب است که: «^{۲۱}پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یک دیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایّام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست.»

باز در باب ۴۳ کتاب اشعیا خداوند به جدّیت بیان می‌کند که: «^{۱۱}من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.»

هوشع نبی در باب ۱۳ کتاب خود از زبان خداوند اعلام می‌کند که: «^۴آما من از زمین مصر تا حال یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی‌شناسی و سوای من نجات دهنده‌ای نیست.»

زکریای نبی حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در باب ۲ کتاب خود واضحاً اعلام می‌کند که یهوه خدای اسرائیل خواهد آمد و در میان قوم ساکن خواهد شد: «^{۱۱}ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهیم شد.»

ملاکی نبی ۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در باب ۳ کتاب خود اشاره می‌کند که آن رسول عهد (جدید) یا به عبارتی منجی که می‌آید و در میان مردم ساکن می‌شود همان یهوه خدا است: «^۱... و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد [این هیکل همان قالب انسانی است]، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صوّات این است.»

اما شگفت انگیزترین و محکم‌ترین نبوت مربوط به اشعیای نبی است که در باب ۹ کتاب خود در معرفی منجی او را بسیار دقیق معرفی می‌کند که او همان خدای واحد حقیقی و خدای ازلی است که به صورت پسری انسانی وارد دنیا می‌شود: «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.^۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صوالت این را به جا خواهد آورد.»

این نبوت بسیار تکان دهنده است و با نبوت‌های میکاه نبی و دانیال نبی کاملاً هم سو و بیانگر آن است که خود خدا به صورتی انسانی وارد دنیا خواهد شد و در میان قوم خود ساکن شده و گناه را از جهان خواهد برداشت.

یوحنا رسول در باب اول انجیل یوحنا این حقایق را در زمان وقوع خود بسیار دقیق، گویا و روشن بیان می‌کند، و حتی در آیه ۱۴ به روشنی می‌گوید که چگونه خدا که کلمه حیات در ازلیت بود، پس از خلقت جهان هستی به صورت پسری انسانی، پسر یگانه خدا، در بُعدی انسانی وارد شد و فیض را برای انسانها به ارمغان آورد و گناه را از جهان برداشت.

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.

«شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛^۶ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.^۸ و آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور

شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود.^{۱۰} او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.^{۱۱} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.^{۱۵} و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت، این است آن که درباره او گفتم آن که بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.^{۱۶} و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،^{۱۷} زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.^{۱۸} خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.»

تحقق وعده های آمدن منجی:

خدا چیزی را که پیشگویی کند غیر ممکن است که آن را به انجام نرساند، او در باب ۸۹ کتاب مزامیر این مهم را بیان می دارد که کلامی که از دهانش صادر شود غیر قابل تغییر است: «^{۳۴} عهد خود را نخواهم شکست و آن چه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد.»

و ایضاً در باب ۱۲ کتاب حزقیال نبی نیز مکتوب است که: «^{۲۸} بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هیچ کلام من بعد از این تأخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می فرماید: کلامی که من می گویم واقع خواهد شد.»

تمامی وعده‌های خدا که از جانب انبیای خدا اخبار شده بودند همگی بعد از صدها سال به وقوع پیوستند.

وقتی به نبوت‌ها و وعده‌های خدا در کل کتب مقدّس و از زبان انبیا نگاه می‌کنیم، و تمام نشانه‌های از پیش گفته شده در خصوص نجات دهنده و طریقی که او گناه را از جهان بر می‌دارد را مورد بررسی دقیق قرار می‌دهیم، وقتی به زمانی که قرن‌ها پیش دانیال نبی به آمدن این منجی در آن زمان اشاره می‌کند دقت می‌کنیم، وقتی به مکانی که قرن‌ها پیش میکاه نبی به تولّد منجی در آن جا اشاره می‌کند دقت می‌کنیم، وقتی که به چگونگی به دنیا آمدن شگفت انگیز و بی‌مثل و مانند منجی به شکل یک پسر انسانی از رَحِمِ یک دخترِ باکره توجه می‌کنیم، و وقتی که در عین شگفتی همه این وعده‌ها و نبوت‌ها و تحقّق آنها را دقیقاً مطابق آن چه از پیش گفته شده بود، در همان زمان و مکان و به همان شکل محقّق شده می‌بینیم فقط به یک شخصیت بسیار ممتاز و متمایز با تمام بشر می‌رسیم؛ او کسی نیست به جز عیسی مسیح.

نوع تولّد عیسی مسیح تحقّق نبوّت اشعیای نبی مبنی بر به دنیا آمدن از یک دختر باکره بود؛ زادگاه عیسی مسیح تحقّق نبوّت میکاه نبی بود؛ زمان تولّد عیسی مسیح تحقّق نبوّت دانیال نبی بود. آن چنان که در باب ۱ کتاب انجیل لوقا دقیقاً به همه این موارد اشاره شده:

«و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.^{۲۶} نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود.^{۲۸} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.^{۲۹} چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.

^{۳۰}فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود.^{۳۳} و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.^{۳۴} مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آن که مردی را نشناخته‌ام؟^{۳۵} فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.»

متی رسول عیسی مسیح نیز در باب ۲ کتاب انجیل متی، در خصوص مکان تولد منجی با یادآوری پیشگویی میکاه نبی بر این شهادت صحه می‌گذارد: «^۱و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: کجا است آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟^۲ اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.^۳ پس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود؟^۴ بدو گفتند: در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک‌تر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»

پیشگوییهای مربوط به مرگ و قیام منجی:

علاوه بر پیشگوییهای خاص در خصوص نحوه تولد منجی، مکان و زمان به دنیا آمدن منجی، پیشگوییهای عجیب و دقیق دیگری در خصوص زندگی و مرگ منجی نیز از سالها قبل اخبار شده بود.

راز بزرگ خدا در نبوت اشعیای نبی:

عجیب‌ترین این پیشگوییها متعلق به حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. اشعیای نبی در باب ۵۳ کتاب خود یک پیشگویی بسیار عجیب و واضح از نحوه و علت اصلی کشته شدن منجی بیان می‌دارد که هر کسی را به شگفتی و فکر فرو می‌برد. این نبوت به روشنی از حقایق مصلوب شدن عیسی مسیح پرده بر می‌دارد.

«اکیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟^۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.^۳ آخوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. [مسیح را پیش از مصلوب کردن به وحشیانه‌ترین شکل، آن چنان زدند و صورت و بدنش را پاره پاره کردند که روی و منظری دیگر نداشت تا کسی توانایی نگاه کردن به آن را داشته باشد.]

^۴لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم.^۵ و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد

و از زخمهای او ما شفا یافتیم. [زمانی که مسیح را مصلوب می کردند، او را به اتهام کفر به خداوند محکوم به مرگ کردند چون او خود را با خدا برابر ساخته بود؛ قوم اسرائیل نمی توانستند او را همان منجی خداوند بدانند که برای گناه جهان بایست می آمد، آنان منتظر حضور پر جلال خدا در جلال خداوندی بودند و از آیات و نبوتهای انبیا درک نکرده بودند که خداوند به صورتی انسانی برای نجات دنیا خواهد آمد. ولی اشعیای نبی قرنهای پیش تر گفته بوده که او به خاطر تقصیرهای ما (گناهان ما) مضروب و محکوم خواهد شد و او همه این زجرها را به جان خود برای رهایی ما از اسارت شیطان خواهد خرید.]

ع^۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد. [در این آیه از نبوت اشعیای نبی راز بزرگ خدا آشکار می شود که خدا گناه جمیع انسانها را بر دوش مسیح خواهد گذاشت و او را به عوض همگان محکوم خواهد نمود.]

ا^۷ او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل برّهای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را نگشود. [در این آیه مسیح را به برّ تشبیه می کند، او همان برّهای بود که در باغ عدن خدا برای آدم و حوا ذبح کرده بود و از پوستش برای آنان جامه ای گرفت تا پوشش گناهان آنان باشد، او برّهای بود که هابیل برای خدا به هدیه برد و مقبول خدا افتاد و بخشیده شد، او همان قربانی بود که ابراهیم به عوض اسحاق بر مذبح برای خدا گذرانید، او همان برّهای بود که در مصر قوم اسرائیل قربانی کردند و خون آن را بر سردر و دو قائمه خانه های خود مالیدند تا از غضب فرشته مرگ در امان بمانند و همان خون برّ بود که برای آنان نجات از مصر را آورد. مسیح به برّ تشبیه شد چون مانند برّهای که برای ذبح می برند و برّ مقاومتی نمی کند، او را نیز وقتی که برای مصلوب شدن می بردند هیچ اعتراض و مقاومتی نکرد.]

^۸ از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟^۹ و قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود. [اشعیا بیان می‌کند که داوری خدا بر او خواهد آمد و همگان او را مرده خواهند انگاشت! اما اشعیا در این آیات به یک واقعه تاریخی دیگر نیز اشاره دارد! قبر او را با شریران تعیین نمودند، یعنی این که او را با شریران محکوم و اعدام می‌کنند و ما می‌دانیم که مسیح را با دو نفر دزد در دو طرف او مصلوب می‌کنند؛ و اشعیا ادامه می‌دهد که اما بعد از مرگش با دولتمندان، یعنی این که او را با عزت دفن می‌کنند که در اناجیل مکتوب است که مسیح را وقتی از صلیب به زیر می‌آورند او را در قبر شخصی دولتمند به نام یوسف دفن می‌کنند.]

^{۱۰} اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. [در این آیه به وضوح می‌گوید که مسیح در اصل همان قربانی گناه است که باید برای گناهان تمام بشر فدیة می‌شد و ادامه می‌دهد که عمر او بسیار بلند خواهد بود به عبارتی بر مرگ غلبه خواهد نمود.]

^{۱۱} ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد نمود. [این همان راز بزرگ خدا است، که چگونه گناه همه جهان را به بهای جان پسر یگانه خود فدیة خواهد دهد، این بنده عادل خدا، مسیح مسح شده خداوند، پسر یگانه او، منجی جهان که چون تمام گناهان جهان را بر خود بگیرد می‌تواند با مرگ خود باعث عادل شمردگی همگان در نزد خدا شود و آزادی از اسارت شیطان و گناه را برای همگان فراهم نماید.]

^{۱۲} بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این که جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.»

نبوّت عجیب اشیعی نبی پرده از راز بزرگ نقشه نجات خدا بر می دارد که بسیار روشن بیان شده است.

طریق کشته شدن عیسی مسیح:

عیسی به روش معمول رومی ها مصلوب شد. به این صورت که دستها و پاهایش به میخهای بلند و سنگین و گُند سوراخ شد تا بدنش بر صلیب با تیر چوبی دوخته شود. در شریعت یهود مصلوب کردن مجازاتی شناخته شده نبود و در قوانین یهود کسانی که بت پرست یا کفرگو بودند را ابتدا سنگسار می کردند و سپس به دار می آویختند. از این رو به دار آویختن، مجازات مرگ به شمار نمی آمد بلکه تنبیه اضافی پس از مرگ بود آنها با این کار شخص را ملعون خدا معرفی می کردند. که در این خصوص، کتاب تثنیه در باب ۲۱ به آن چنین اشاره می کند: «آن که بر دار آویخته شود ملعون خدا است.» مصلوب کردن پست ترین و شرم آورترین مجازات مرگ بود زیرا شخص را لخت و عریان در جلوی چشم همگان به دار می آویختند.

عیسی مسیح را نیز به بدترین وضع مصلوب کردند. لوقا نویسنده کتب انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان، در باب ۲۳ کتاب انجیل لوقا این صحنه را چنین تعریف می کند:

«^{۳۲} و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.^{۳۳} و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند، او را در آن جا با آن دو خطاکار، یکی بر

طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.^{۳۴} عیسی گفت: ای پدر اینها را بیمارز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند. پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.^{۳۵} و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.^{۳۶} و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند،^{۳۷} و می‌گفتند: اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.

^{۳۸} و بر سر او تقصیر نامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که "این است پادشاه یهود."^{۳۹} و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.^{۴۰} اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چون که تو نیز زیر همین حکمی.^{۴۱} و اما ما به انصاف، چون که جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است.^{۴۲} پس به عیسی گفت: ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.^{۴۳} عیسی به وی گفت: هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.

^{۴۴} و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.^{۴۵} و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.^{۴۶} و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.^{۴۷} اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت: در حقیقت، این مرد صالح بود.^{۴۸} و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.^{۴۹} و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.»

تمام این صحنه‌ها از قرن‌ها پیش‌تر در کتب مقدس و توسط انبیای متعدد نیز پیشگویی شده بود. این تعداد از پیشگویی در خصوص تولد، زندگی، کارهای او، تعالیم او،

طریق مرگ و قیام او، و کلاً علّت وجودی عیسی مسیح آن قدر عجیب و شگفت‌آور است که هر انسانی را سخت به فکر فرو می‌برد، خصوصاً وقتی که همه آن نبوت‌ها دقیقاً و در زمانش تحقق می‌یابد و اثبات می‌گردد.

به حقیقت در طول تمام تاریخ جهان بشری هرگز نمونه‌ای حتی یک در میلیارد مشابه این وجود نداشته. و هیچگاه در هیچ کتابی ادّعایی حتی بسیار کوچک‌تر از این دیده نشده. در بالا از نحوه مصلوب شدن مسیح سخن گفته شده، در ادامه می‌خواهیم فقط به صورت تیتروار و مختصر به پیشگویی‌هایی که از قبل در این خصوص شده بود بپردازیم.

سوراخ کردن دست و پای او:

طریق کشته شدن عیسی مسیح به صورت مصلوب شدن بود. مرگ بر روی صلیب به این صورت بود که دست‌ها و پا‌های شخص محکوم به مرگ را با میخ‌های بلند به تیرکی چوبی میخکوب می‌کردند چنان که یوحنا رسول در باب ۲۰ انجیل یوحنا می‌گوید: «^{۲۵}پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای میخ‌ها را نبینم و انگشت خود را در جای میخ‌ها نگذارم و دست خود را بر پهلوی‌ش ننهیم، ایمان نخواهم آورد.»

این نوع مرگ را داوود نبی هزار سال قبل از میلاد مسیح در باب ۲۲ کتاب مزامیر پیشگویی کرده بود: «^{۱۶}زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دست‌ها و پای‌های مرا سفته‌اند.» در کتاب مقدس سگ نماد دشمن است.

قرعه انداختن بر جامهٔ او:

در زمان مصلوب شدن عیسی مسیح سربازان برای تصاحب لباس عیسی مسیح قرعه انداختند که مرقس در باب ۱۵ کتاب انجیل مرقس این را مکتوب نموده: «^{۲۴} و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.»

این اتفاق در باب ۲۲ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۱۸} رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.»

استهزا کردن او:

در زمان مصلوب شدن عیسی مسیح سربازان تاجی از خار بافته و بر سرش به جهت مسخره کردن او گذاشتند که متی رسول در باب ۲۷ کتاب انجیل متی آن را بیان می‌کند: «^{۲۹} و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: سلام ای پادشاه یهودا!» و نیز: «^{۴۱} همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند: ^{۴۲} دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!»

این اتفاق نیز در باب ۲۲ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «^۷ هر که مرا ببیند به من استهزا می‌کند. لبهای خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جنبانند و می‌گویند: ^۸ بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می‌دارد.»

نوشاندن سرکه به او:

زمانی که عیسی مسیح تشنه شده بود به جهت آزار رساندنِ او، به عوض آب به او سرکه نوشانیدند. متی این واقعه را نیز در باب ۲۷ کتاب انجیل متی چنین مکتوب نموده: «^{۳۳} و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،^{۳۴} سرکه ممزوج به مرّ به جهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.»

این اتفاق در باب ۶۹ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۲۱} مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.»

ریختن آب دهان به روی او:

پیش از مصلوب شدن عیسی مسیح او را مورد تمسخر قرار داده و آب دهان بر رخسارش ریختند که این اتفاق را نیز متی در باب ۲۷ کتاب انجیل متی بیان می‌کند: «^{۲۹} و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: سلام ای پادشاه یهود!^{۳۰} و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می‌زدند.»

که این اتفاق را اشعیای نبی در باب ۵۰ کتاب اشعیا پیشگویی کرده بود: «پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به مُوکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.»

نیزه زدن به پهلوی او:

پس از جان دادن عیسی مسیح بر روی صلیب یکی از سربازان به پهلوی او نیزه زد، یوحنا رسول این واقعه را در باب ۱۹ کتاب انجیل یوحنا چنین مکتوب داشته: «^{۴۴}لیکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.»

این اتفاق توسط زکریای نبی حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در باب ۱۲ کتاب زکریا پیشگویی شده بود: «^{۱۰}و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست و برای من مثل نوحه‌گری برای پسر یگانه خود، نوحه‌گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست‌زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت.»

شکستن استخوان او:

زمانی که عیسی مسیح بر روی صلیب جان داد سربازان آمده تا ببینند اگر هنوز زنده است ساقهای پای او را بشکنند تا زودتر کشته شود یوحنا در باب ۱۹ کتاب انجیل یوحنا این صحنه را چنین بیان می‌کند: «^{۳۲}آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.^{۳۳} اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.»

این اتفاق در باب ۱۲ کتاب خروج از پیش گفته شده بود: «^{۴۶}در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید.» و نیز در باب ۳۴ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۱۹}و زحمات مرد صالح بسیار است، اما خداوند او را

از همه آنها خواهد رهانید.^{۲۰} همه استخوانهای ایشان را نگاه می‌دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.»

فروختن او به سی پاره نقره:

عیسی مسیح توسط یکی از شاگردانش به نام یهودا اسخریوطی به سی پاره نقره فروخته شد، متی در باب ۲۶ کتاب انجیل متی به این اذعان دارد: «^{۱۴} آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد رؤسای کهنه رفته،^{۱۵} گفت: مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند.^{۱۶} و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.»

این اتفاق در باب ۱۱ کتاب زکریّا پیشگویی شده بود: «^{۱۲} و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند.»

سپردن روح خود به پدر:

حسب باب ۲۳ از کتاب انجیل لوقا، عیسی مسیح پیش از جان دادن با صدای بلند روح خود را به خدا سپرد: «^{۴۶} و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.»

و این اتفاق نیز در باب ۳۱ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «^۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می‌سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیہ دادی.»

کسوف زمان مصلوب شدن او:

مطابق گفتهٔ لوقا در باب ۲۳ کتاب انجیل لوقا، در زمان جان دادن عیسی مسیح در آسمان خورشید گرفتگی غلیظی (کسوف) اتفاق افتاد: «^{۴۴} و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.^{۴۵} و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت.»

عاموس نبی حدود ۷۵۰ سال پیش از میلاد مسیح در خصوص خورشید گرفتگی در زمان مصلوب شدن عیسی مسیح در باب ۸ کتاب عاموس به این اتفاق اشاره می‌کند: «^۹ و خداوند یهوه می‌گوید: که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهیم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهیم نمود.»

قیام او از مردگان بدون فساد تن:

مطابق مکتوبات در اناجیل عیسی مسیح در روز جمعه پانزدهم ماه نisan مصلوب و سه روز بعد یعنی صبح روز یکشنبه بدون این که بدنش رنگ فساد را ببیند از قبر قیام نمود. مرقس در باب ۶ از کتاب انجیل مرقس این واقعهٔ بسیار مهم را چنین مکتوب نموده: «^۱ پس چون سبب گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.^۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.^۳ و با یک دیگر می‌گفتند: کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.^۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید در بر داشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر

شدند. ^{۴۰}او بدیشان گفت: ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در این جا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید.»

داوود نبی در باب ۱۶ کتاب مزامیر به این واقعه اشاره می‌کند: «از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسد من نیز در اطمینان ساکن خواهد شد. ^{۴۱}زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدّوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند. ^{۴۲}طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها باد تا ابدالآباد!»

ندا کردن به سوی خدا:

عیسی مسیح در زمان جان دادنش بر روی صلیب فریاد برآورد و خدا را صدا زد. متّی این ندای مسیح را چنین در باب ۲۷ کتاب انجیل متّی می‌نویسد: «^{۴۳}و نزدیک به ساعت نهم، به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لّما سَبَقْتَنی. یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی.»

این طریق ندای او در باب ۲۲ کتاب مزامیر پیشگویی شده بود: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟»

بی دلیل مورد نفرت واقع شد:

یوحنا در باب ۱۵ انجیل یوحنا بیان می کند که عیسی مسیح بدون هیچ دلیلی مورد نفرت عموم قرار گرفت: «^{۲۵} بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که "مرا بی سبب دشمن داشتند."»

این سخن در باب ۶۹ کتاب مزامیر داوود پیشگویی شده بود: «^۴ آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آن چه نگرفته بودم، رد کردم.»

شفاعت برای دشمنان خود:

لوقا در باب ۲۳ کتاب انجیل لوقا می گوید که عیسی مسیح در زمان مصلوب شدنش در ازای دشنامی که به او می دادند هرگز دشنام نداد بلکه برای دشمنان خود شفاعت نمود: «^{۳۴} عیسی گفت: ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند. پس جامه های او تقسیم کردند و قرعه افکندند.»

این گونه شفاعت کردن مسیح را اشعیای نبی در باب ۵۳ کتاب اشعیا پیشگویی کرده بود: «^{۱۲} بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این که جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.»

دفن کردنش در آرامگاه ثروتمندان:

حسب اعتراف متی در باب ۲۷ کتاب انجیل متی، پس از مصلوب کردن عیسی مسیح او را در آرامگاه یک شخص ثروتمند به نام یوسف گذاردند. «^{۵۷}اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،^{۵۸} و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود.^{۵۹} پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده،^{۶۰} او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.»

این اتفاق از زبان اشعیای نبی در باب ۵۳ کتاب اشعیا پیشگویی شده بود: «^۹و قبر او را با شیریان تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود.»

عیسی مسیح کیست؟:

نزدیک‌ترین اشخاص به عیسی مسیح در طول زندگی او بر روی زمین شاگردانش خصوصاً دوازده شاگرد برگزیده او بودند که همواره با عیسی مسیح همراه بودند. آنها علاوه بر بی‌گناهی عیسی به وجه الوهی او که همان مسیحای موعود می‌باشد شهادت می‌دهند.

علاوه بر شاگردانش افراد بسیار دیگری که هم عصر با او بودند و شاهد بر وقایع عجیب و خارق‌العاده زندگی عیسی بودند شهادات بزرگی مبنی بر جایگاه الوهی او داده‌اند که مکتوب گردیده.

در ادامه تنها به برخی از این شهادات خصوصاً شهادات شاگردان عیسی مسیح که دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد خواهیم پرداخت. چون در این شهادات از عبارت پدر و پسر بعضاً استفاده شده است، جا دارد پیش از نگاه کردن به این اسناد و روایات حتماً کمی در خصوص مفهوم عبارات پدر و پسر توضیحاتی داده شود، زیرا این عبارات در نزد مردم دنیا متأسفانه بسیار بد تعریف می‌گردد.

عبارت پسر خدا در بین اکثریت امت‌ها، اشتباه و در معنی غیر واقعی خود برداشت می‌شود. چون پسر خدا در صورت ظاهر به یک رابطه پدر و فرزندی با خدا اشاره دارد، ذهن کوتاه فکر بشر خاکی از آن استنباطی بشری و در حیطه زمین خاکی دارد که به معنی پسری است حاصل شده از پدری که خدا است و مادری که نامعلوم است کیست!

اما در فرهنگ کتاب مقدس و دیدگاه آسمانی خدا، پسر خدا به گونه‌ای دیگر تعریف و توصیف می‌گردد، و این توصیف با دیدگاه انسانی کاملاً مغایرت دارد.

عنوان پدر در کتاب مقدس بسیار فراتر از ارتباط پدر و فرزندی در نزد بشر زمینی است. خدا از آن جهت پدر است که پی‌ریز و پایه‌گذار کل جهان هستی می‌باشد و همه

چیز از او خارج شده و موجودیت یافته. لذا در جایگاه خالق بودنش او پدر سرمدی است. پدر به معنی پایه‌گذار و پدید آورنده است.

اما پسر به چه معنی است؟ پسر در اصل به معنی: سر، ابتدا، سرکرده، بالاترین، تصمیم گیرنده و شروع ابتدایی در راستای همان پی‌ریزی پدر است. فرزند یک پدر یعنی صادر شده از پدر و به شباهت او که دارای ژن توارثی و خصوصیات مشابه او باشد، به عبارتی جزئی از ژن نهفته پدری که آشکار شده است. به عبارت دیگر "پ" واژه پسر به معنی همان پی‌ریز و "سر" واژه پسر به معنی سرآغاز است. سرآغازی از پدر، بیرون آمده و ساطع شده با تمام خصوصیات نهانی و معرف پدر.

پسر سرآغازی از وجه آشکار شدن پدر با تمام خصوصیات و شاخصه‌های او است. عیسی مسیح، پسر خدا از آن جهت که حاصل آمیزش و نکاح خدا با شخص دیگری باشد، نیست؛ بلکه او پسر خدا است از آن جهت که او سرآغاز بر مجسم شدن، پدیدار شدن، وجه عیانی گرفتن خدا می‌باشد. یا به عبارتی بسیار باشکوه‌تر مجسم و پدیدار شدن خدای نادیدنی در کالبد انسانی جسمانی به نام عیسی مسیح. او تجسم انسانی خود خدا است.

قوم یهود کاملاً با واژه پسر خدا در کتاب مقدس آشنا بودند، آنها پسر خدا را همان خدای مجسم شده می‌دانستند، لذا وقتی عیسی خود را پسر خدا معرفی کرد این عنوان و جایگاه بزرگ برای آنان که در رو به روی خود یک انسانی را می‌دیدند که مانند آنان می‌خورد و می‌خوابید و حتی احساسات داشت قابل درک نبود و سنگین به نظر آمد و به او نسبت کفر دادند؛ اما آنان این را می‌دانستند که پسر خدا یعنی خود خدای مجسم شده.

شهادت شاهدان عینی:

کتاب مقدس در خصوص ذاتِ وجودی عیسی مسیح شهادت‌های بسیار حیرت‌آوری دارد که تا کنون در خصوص هیچ کس در دنیا گفته یا شنیده نشده. در این مجال قصد داریم به بعضی از این شهادت‌های حیرت‌آور اشاره‌ای داشته باشیم تا با شخصیت واقعی او آشنا شده و بدانید که چرا سرنوشت انسان کاملاً و عمیقاً با عیسی مسیح پیوند ناگسستنی دارد.

در باب اول رساله کولسیان، در خصوص ذات وجودی عیسی مسیح مکتوب است که: «^{۱۵} و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان.^{۱۶} زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوّات؛ همه به وسیله او و برای او آفریده شد.^{۱۷} و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.^{۱۸} و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست‌زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود.^{۱۹} زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود.»

اوه! این شهادت عجیب تکان دهنده است! کتاب مقدس نمی‌گوید او یک پیامبر نیکو یا یک مرد بسیار خوب بود! از او به عنوان یک انسان فوق‌العاده یاد نمی‌کند! به روشنی او را معرفی می‌کند که «او صورت خدای نادیده است.» بلکه باز شگفت‌انگیزتر می‌گوید که او «نخست‌زاده تمامی آفریدگان است.» یعنی او قبل از این که خدا چیزی را بیافریند از خدا صادر شده بود. بله! خدا پیش از شروع به خلقت جهان هستی، ابتدا برای خودش بُعدی جسمانی ساخت و مطابق آن چه موسی در باب اول کتاب پیدایش گفته، آنگاه خدا آدم را به صورت خود آفرید: «^{۲۷} پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.»

وقتی به آن چه در خصوص عیسی مسیح در این آیات می‌خوانید، کاملاً آمیختگی لاینفک سرنوشت انسان با عیسی مسیح برجسته می‌شود. این آیات به وضوح اعلام می‌کند که او در هر امری پیش از انسانها حضور دارد و او ابتدای امور است.

یوحنا رسول که شاگرد بسیار محبوب عیسی مسیح و همراه همیشه او در هر جایی بود، در باب ۴ نامهٔ اوّل خود به کلیسا که به یادگار مانده در خصوص منجی بودن عیسی و ذات الوهی او چنین می‌گوید: «^۴ و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود.^۵ هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خدا است، خدا در وی ساکن است و او در خدا.»

او همچنین در باب اوّل انجیل یوحنا حسب مشاهدات عینی خود که داشته شهادت می‌دهد که عیسی همان خدای آشکار شده است و هر انسانی تنها از طریق عیسی است که می‌تواند خدا را ببیند: «^{۱۸} خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.»

خداوند برای انسانها تنها دو راه نهاده که یک راه به سوی حیات ابدی است و دیگری به سوی هلاکت است. راه رسیدن به خدا فقط یکی است، راه‌های رسیدن به خدا وجود ندارد، چون خود خدا فقط یک راه را مشخص نموده. انتهای زندگی تمام انسانها یا به عبارتی، پایان سرنوشت انسان به یکی از این دو راهی که انتخاب می‌کند بستگی دارد و بس. خداوند صریحاً می‌گوید: «^{۱۶} زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیلهٔ او جهان نجات یابد.^{۱۸} آن که به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آن که به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده» (کتاب انجیل یوحنا باب ۳).

خدا حیات جاودانی را در پذیرش عیسی مسیح، و هلاکت را در رد کردن او می‌داند. خدا برای رهایی از مرگ و اسارت شیطان، از هیچ بشری اعمال شریعت گونه و مذهبی نخواست، بلکه فیض و نجات را به رایگان در پذیرش خون عیسی مسیح به عنوان منجی قرار داده، و رد نمودن این فیض رایگان به منزله پذیرش خود خواسته مرگ و اسارت شیطان برای هر انسانی است.

ادیان و مذاهب ما را به سمت اعمال شریعت گونه سوق می‌دهند و سپس حسب همان مذاهب مجرم و محکوم می‌کنند، یعنی در کل، پایبندی به مذاهب مساوی است با هلاکت ابدی؛ اما محبت خدا ما را به واسطه فدیهای که در خون عیسی مسیح است و تنها حسب پذیرش او به عنوان منجی خود، ما را وارث حیات ابدی خدا، آن هم به صورت رایگان می‌کند و در صورت رد این هدیه خدا (عیسی مسیح) است که عاقبت هر انسانی مرگ خواهد بود.

در باب ۲ رساله فیلیپیان می‌خوانید که چگونه خدا مانند یک انسان وارد زمین شد و به عنوان منجی با پذیرش مرگ بر روی صلیب، جان خود را قربانی گناه ساخت تا انسانها را از اسارت گناه و شیطان رهایی دهد: «که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛^۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.^۹ از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.^{۱۰} تا به نام عیسی هر زانویی از آن چه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،^{۱۱} و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.»

در این آیات به روشنی بیان شده که عیسی مسیح، در آسمان همان خدا بوده که به شکل غلام (پسر) وارد زمین شده. او یک انسان نبوده که خدا در او ساکن باشد، بلکه

خدا بوده که به شکل زمینی خود را آشکار کرده، تولّد بسیار عجیب عیسی از یک دختر باکره که هرگز مردی او را لمس نکرده نیز گویای همین مهم است و تأکید اشعیای نبی در حدود هشتصد سال قبل تر نیز به این مهم صحّه می‌گذارد.

یکی دیگر از شهادت‌های بسیار قوی در کتاب مقدّس مربوط می‌شود به ملاقات عیسی مسیح پس از رستاخیزش از مردگان، زمانی که خودش را به توما و سایر شاگردانش آشکار می‌کند. برخورد عیسی زنده شده با توما و اعتراف توما به خداوندی عیسی مهم‌ترین لحظه این واقعه است. یوحنا ی رسول در باب ۲۰ کتاب انجیل یوحنا این واقعه را چنین حکایت می‌کند.

«^{۲۴} اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.^{۲۵} پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای می‌خها را نبینم و انگشت خود را در جای می‌خها نگذارم و دست خود را بر پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد.

^{۲۶} و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: سلام بر شما باد.^{۲۷} پس به توما گفت: انگشت خود را به این جا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.^{۲۸} توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من.^{۲۹} عیسی گفت: ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

جمله توما حقیقتاً لرزه بر جان هر انسانی می‌اندازد: «ای خداوند من و ای خدای من» ای خداوند اشاره به بُعد دیدنی خدا دارد و وقتی گفت ای خدای من، اعتراف به ذات الوهی و آسمانی و جایگاه خدایی عیسی دارد.

شاید در صورت ظاهر، درک و باور این مطالب برای هر خواننده‌ای که این مطالب را می‌خواند سخت باشد، این سختی تنها برای امروز نیست، دل هر انسانی در هر دوره‌ای از زمان برای کارهای عجیب و عظیم خدا همیشه سخت بوده، حتی برای آنانی که در همان زمان حضور داشتند؛ مانند فرعون و مردم مصر در زمانی که موسی معجزات عظیم به نمایش می‌گذاشت و بلایای سخت بر مصر می‌آمد و حتی برای مردم هم عصر عیسی مسیح.

از این روی در همان عصر نیز با وجود تمام کارهای عجیبی که عیسی به نمایش می‌گذاشت، باز دل بسیاری به باور آنها سخت بود، لذا پطرس رسول دهان به اعتراف گشود و در باب ۱ نامهٔ دوم خود برای کلیسا شهادت داده که: «^{۱۶} زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.^{۱۷} زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم.^{۱۸} و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدّس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.»

نه تنها پطرس بلکه یوحنا رسول نیز برای رفع هر ابهامی در ناباوری و شک از صحت حقایق، در خصوص ذات الهی عیسی مسیح در رسالهٔ اوّل خود به کلیسا اعتراف می‌کند که: «آن چه از ابتدا بود و آن چه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آن چه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، دربارهٔ کلمه حیات. و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.^۳ از آن چه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.»

یوحنا رسول در همان رسالهٔ خود به کلیسا آرام نمی‌گیرد و باز ادامه می‌دهد که عیسی مسیح همان خدای حقیقی و حیات جاودانی است: «اما آگاه هستیم که پسر

خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. او است خدای حق و حیات جاودانی.» (رسالهٔ اوّل یوحنا باب ۵).

پولس رسول نیز در باب ۲ نامهٔ خود به کولسیان شهادت می‌دهد که در وجود عیسی تمام پری الوهیتی خدا ساکن بود: «که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.»

اما او این مهم را در باب ۳ نامهٔ اوّل خود به تیموتاؤس آن چنان با هیجان به عنوان راز بزرگ خدا معرفی می‌کند که هر خواننده‌ای را محو خود می‌سازد، وقتی که می‌گوید: «^{۱۶} و بالا جماع سرِ دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.»

پولس در باب ۸ نامهٔ اوّل خود به قرنتیان در خصوص سرنوشت انسان می‌گوید که هر انسانی از خدا است و برای او است و مجدداً بعد از این جمله تکرار می‌کند و این بار همان جمله را به عیسی مسیح نیز نسبت می‌دهد. به نوعی با این دو جمله می‌خواهد به یکی بودن خدا و عیسی مسیح اشاره کند: «لیکن ما را یک خدا است یعنی پدر که همه چیز از او است و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از او است و ما از او هستیم.»

اما شاید باز حیرت انگیزترین شهادت در خصوص ذات الوهی عیسی همان شهادت یوحنا ی رسول در باب اوّل کتاب انجیل یوحنا باشد که به شکل زیبایی از وجود خدا در ابتدای خلقت جهان هستی شروع می‌کند و تا به ظاهر شدن خدا به شکل انسانی یعنی پسر خدا ادامه می‌دهد: «^۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ^۳ همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود

نیافت. ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»

یوحنا در باب ۱۴ انجیل یوحنا به یک شهادت قوی دیگر از زبان خود عیسی مسیح در خصوص جایگاه الوهیت اشاره می‌کند. این شهادت حاصل پرسشی بود که یکی از شاگردانش به نام فیلیپس از او می‌کند و جوابی که عیسی به او می‌دهد آن چنان حیرت‌انگیز است که حقیقتاً جای هیچ سخنی را باقی نمی‌گذارد:

«عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.^۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.^۸ فیلیپس به وی گفت: ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.^۹ عیسی بدو گفت: ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لیکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.^{۱۱} مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.»

علاوه بر شاگردان مسیح، یحیی تعمید دهنده آخرین نبی عهد عتیق بود که در زمان عیسی مسیح قوم اسرائیل را به جهت آمرزش گناهان تعمید به توبه می‌داد. او همان کسی بود که اشعای نبی در خصوص او حدود ۸۰۰ سال پیش پیشگویی کرد و او را به عنوان پیشرویی برای آمدن خداوند معرفی نموده بود که وظیفه داشت تا راه را برای آمدن خداوند هموار کند. یحیی زمانی که عیسی مسیح را می‌بیند او را به بره‌ای که برای فدیة قربانی جهان مهیا شده است تشبیه می‌کند و چنین شهادت می‌دهد: «^{۲۹} و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد» (انجیل یوحنا باب ۱)!

یکی دیگر از شهادتهای مهم در تاریخ، شهادت عده‌ای از شبانانی بود که در حوالی مکان تولد عیسی، از گله‌های خود مراقبت می‌کردند، که فرشته خداوند بر آنان آشکار شد و به آنان مژده تولد نجات دهنده را داد که قوم در انتظار آمدن او بودند. پس از این اتفاق آنها به دنبال دیدن آن طفل رفته و او را در آخوری که عیسی مسیح در آن جا به دنیا آمد ملاقات نمودند و آن ملاقاتی را که با فرشته خداوند داشتند و سخنی که از او شنیده بودند را شهادت دادند.

لوقا نویسنده انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان این اتفاق را در باب ۲ کتاب انجیل لوقا چنین مکتوب می‌کند: «و در آن نواحی، شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند.^۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسان گشتند.^{۱۰} فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.^{۱۱} که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.^{۱۲} و علامت برای شما این است که طفلی در قنடை پیچیده در آخور خوابیده خواهید یافت.^{۱۳} در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند:^{۱۴} خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.^{۱۵} و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یک دیگر گفتند: الآن به بیت‌لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.^{۱۶} پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.»

شهادت عیسی مسیح در خصوص خودش:

جالب‌ترین و حیرت‌انگیزترین وجه عیسی مسیح قدرت و اقتداری بود که او بر هر امری داشت. اما او فقط این سخنان را در حد حرف ایراد نکرد بلکه وقتی که مصلوب گردید و در قبر مدفون شد، سه روز بعد با برخاستن از قبر این سخن خود را اثبات نمود. او حتی با زنده کردن بسیاری این قدرت و اقتدار خود را به همگان نشان داد. در او حیات جریان دارد و چون در او حیات جریان دارد می‌تواند آن را به دیگران نیز عطا کند.

هر انسان مذهبی که به دنبال خدا است سعی بر آن دارد تا با اعتقاد و انجام اعمال مذهبی روزی به حضور خدای قادر مطلق و ملکوت او راه یابد، تمام ادیان و مذاهب تشکیل شده در دنیا، مدعی این معرفتند! ولی هیچ کدام نتوانستند حتی این مسیر را نشان دهند چه رسد به آن که در آن طریق سلوک کرده و ساکن باشند.

اما در مقابل تمام این مدعیان، عیسی مسیح در طول زندگی خود در زمین اثبات نمود که او تنها حقیقت زنده و توانا بر روی زمین بوده که تا کنون آمده، زندگی او سرشار بود از عجایب و قدرتهای مافوق طبیعی و آسمانی که هرگز مشابه آن هم از کسی سر نزده بود، و حتی کلام دهانش و گفته‌ها و آموزه‌های او آن چنان حکیمانه بود که هیچ شنونده‌ای را یارای سخن گفتن در مقابلش نبود.

در ادامه توجه شما را به بعضی از سخنان تکان دهنده او جلب می‌کنیم؛ فقط به یاد داشته باشید که این سخنان را کسی گفته که هرگز در دهانش دروغی نیامده، هرگز به کسی آسیبی نرسانده، هرگز گناهی نکرده، هرگز در پی ثروت و قدرت دنیا نبوده، بسیاری را سلامتی و شفا بخشیده، و مهم‌تر از همه جانش را برای همه دنیا نثار کرده، و آن قدر بزرگ و توانا بوده و هست که بر مرگ غلبه کرده و تا به ابد زنده است.

عیسی در خصوص خودش می‌فرماید:

او تنها طریق و راه رسیدن به خدا است و واضحاً می‌گوید که برای رسیدن به خدا و آرامی او هیچ راهی غیر از او وجود ندارد: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید» (انجیل یوحنا باب ۱۴).

او بر تمامی زمین و آسمان و جنود آسمان قدرت و اقتدار داشت و خود او نیز در خصوص این قدرتش می‌فرماید: «...^{۱۸}... تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است» (انجیل متی باب ۲۸).

او اعلام می‌کند که سرنوشت تمام انسانها و داوری تمام دنیا در دستان او است و او است که معیار سنجش هر چیزی است: «^{۲۱} زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است» (انجیل یوحنا باب ۵).

او در خصوص جایگاه اصلی خود اعلام می‌کند که از این دنیا نیست، این به معنی آن است که جایگاه او ورای جهان هستی است که خلقت خدای قادر مطلق می‌باشد، یا به عبارتی به جایگاه خداوندی خود اشاره می‌کند: «^{۲۳} ایشان را گفت: شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم» (انجیل یوحنا باب ۸).

او اعلام می‌کند که هر کس به او فقط ایمان بیاورد به رایگان وارث حیات جاودانی در او می‌شود، و این هشدار را می‌دهد که اگر کسی به او ایمان نیاورد در گناه خود و در غضب انتهای زمان برای ابد خواهد مرد: «^{۳۶} آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند» (انجیل یوحنا باب ۳).

او همچنین این وعده را به تمام کسانی که او را به عنوان نجات دهنده خود بپذیرند و اجازه دهند تا عیسی در زندگی و وجود آنان داخل شود می‌دهد که فرزندان خدا خواهند شد: «^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد» (انجیل یوحنا باب ۱).

چگونه گناه از جهان برداشته شد:

وقتی به سرگذشت انسان از دیدگاه کتاب مقدس که تنها مرجع معتبر و حقیقی است نگاه کنید، شاهد اتفاقاتی خواهید بود که شما را در بهت و شگفتی فرو می‌برد. تا کنون تمام کسانی که این سرگذشت و پیغامی که از آن برای هر انسانی در خود داشته را شنیده‌اند از سه منظر مبهوت گردیده‌اند؛

اول آن که شرح وقایع‌های را شنیدند که تا کنون در هیچ آیین و مذهب و دینی نشنیده بودند و حتی از گناه اولیه که عامل اصلی هلاکت ابدی تمام انسانها است هم خبر نداشتند. با توجه به این که ذره‌ای حتی در این وقایع و پیغام آن نتوانسته‌اند جای کوچک‌ترین ایراد و تناقضی پیدا کنند، اما باز با آن هم سو و هم راستا نشدند.

دوم این که سرگذشت انسان کاملاً با وجود عیسی مسیح پیوندی بنیادی و ریشه‌ای خورده به حدی که حیات و موت ابدی هر انسانی کاملاً در ارتباط با او است. شخصیتی که تا پیش از شنیدن کلام خدا در خصوص او نهایتاً در بین مذهب‌یون اعتقادات دیگر، فقط در حد یک پیامبر بسیار نیکو معرفی شده بود و کسی از جایگاه حقیقی او خبر نداشت.

سوم این که در مسیر زندگی بشر از ابتدا تا کنون با خدایی آشنا می‌شوید که سراسر وجودش سرشار از محبت بی‌منت است و جان هر انسانی برایش مهم و ارزشمند است تا به حدی که خواهان بخشش و رحمت رایگان است برای حیات ابدی، نه لعنت و هلاکت، دقیقاً بر خلاف آن چه همیشه مذاهب گوناگون به گوش انسانها از غضب و خشونت خدا خوانده‌اند.

اکنون در آخرین باب از این کتاب می‌خواهیم به پرسشی که ذهن همگان را به خود مشغول ساخته، پاسخ دهیم که چگونه عیسی مسیح گناه را از جهان برداشت؟

تا کنون گفتیم که چگونه گناه و مرگ از طریق آمیزش زن (حوّا) با مار که یکی از حیوانات بیابانی بود و به باغ عدن داخل شد وارد نسل آدم شد؛ مار تا آن زمان موجودی بود دارای دست و پا و می‌توانست به زبان آدم نیز تکلم کند چون موجودی بسیار باهوش‌تر از تمام حیوانات بود؛ و از سوی دیگر به لحاظ ژنتیکی می‌توانست با انسان پیوند بخورد و صاحب ذریتی شود، که شیطان با اطلاع از این موضوع به مار داخل شد و از طریق او زن را اغوا نمود و آموزه‌ای مغایر آن چه اراده خدا برای تولید مثل بود را به حوّا و آدم یاد داد که متعاقب آن شیطان بر وجود آدم و نسلش تسلط کامل پیدا کرد و با این گناه، آدم را از جایگاه و مقامی که در نزد خدا داشت سقوط داد و مرگ را جایگزین حیات برای تمام نسل آدم قرار داد.

از آن پس به علت تسلط شیطان بر آدم که پادشاه بر روی زمین بود، شیطان سلطنت گناه و مرگ خود را بر تمام زمین برقرار کرد تا جایی که خدا فرمود که دیگر زمین در نظرش ملعون شده و آدم و حوّا را به خاطر این خطای بسیار بزرگ از باغ عدن بیرون کرد و دسترسی آنان را از درخت حیات قطع نمود، و همان زمان خدا «^{۱۷} به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد،^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت» (کتاب پیدایش باب ۳). این تنبیه خدا برای آدم نبود، بلکه ثمره گناه آدم بود که این عواقب را برایش آورد.

اما محبت خدا بسیار بزرگ‌تر از آن بود که بتواند ببیند چگونه آدمی را که به شباهت خود ساخته بود، به خاطر یک اشتباه تباه و هلاک شود. پس در همان ابتدای آغازِ گناه، شروع به اجرای نقشهٔ نجات برای رهایی تمام نسل آدم از اسارت شیطان و مرگ نمود.

مذاهب به نوعی معتقدند که انسان با اعمال نیک خود وارد بهشت و با اعمال بد وارد جهنم می‌شوند، و هر کسی که یکی از این دو (نیک و بد) اعمال او بر دیگری بیشتر باشد ملاک بهشتی یا جهنمی بودنش خواهد بود! آیا حقیقتاً این گونه است؟! در حالی که خود خدا به صراحت در باب ۱ کتاب اشعیا می‌فرماید: «^{۱۳}هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل نمایم.»

خدا یک گناهِ آدم و حوّا بر روی زمین را تحمل نکرد و از باغ عدن که نماد قداست حیطة خداوندی بود، آنان را به بیرون انداخت؛ پس چگونه می‌تواند اشخاصی که گناهان بسیاری دارند را به محفل مقدس خود یا همان بهشت راه دهد؟

وقتی به تمام کتب مقدس و کلام او در طول تاریخ بشری نگاه می‌کنیم، وقتی به تمام عملکردهای او برای نجات بشر نگاه می‌کنیم، کاملاً واضح است که ملاک او برای نجات فقط در پرداختنِ تاوان گناه است و او این تاوان را بر روی عیسی مسیح نهاده، چنان که پولس رسول در باب ۶ رسالهٔ خود به رومیان می‌فرماید: «^{۲۳}زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.»

در نزد خدا هیچ جرمی بدون تاوان و تقاص نخواهد ماند، این از خشونت خدا نیست بلکه از محبت سرشار او است. او قدّوس است و نمی‌تواند با گناه همنشین شود لذا برای گناه، تاوان را مقرر فرمود تا هر کس تاوان گناه را بپردازد، بتواند تا ابد با خدا زنده

بماند. اَمّا! اَمّا! محبّت خدا دقیقاً در این جا آشکار می‌شود که او بر خلاف ادّعای مذاهب نمی‌خواهد تاوان جرم و گناه را از شخص گناهکار بکشد چون در این صورت او با دادن این تاوان برای ابد خواهد مُرد و محبّت خدا در هلاکت انسان نبود.

او می‌دانست چنین تاوان سنگینی را کسی می‌بایست تحمّل کند که بر مرگ بتواند غلبه کند و چون در همهٔ عالم کسی غیر از او این توانایی را نداشت، پس خودش جسمی انسانی گرفت و مانند مردم به روی زمین آمد و به عوض گناهان جهان کشته شد و در روز سوّم از دنیای مردگان قیام نمود چون در او حیات جاودان بود. که تمام این اتفاقات از خود ابتدا و در باغ عدن، و بعدها از قرن‌ها پیش از میلاد مسیح توسط انبیای مختلف مانند داوود، اشعیا، ارمیا، دانیال، زکریّا، میکاه، و ... پیشگویی شده بود.

فیض خداوند در رهایی تمام دنیا در یک شخص بود تا همان گونه که باعث گناه و هلاکت فقط یک انسان یعنی آدم بود، نجات هم فقط توسط یک نفر فدیّه داده شود که عیسی مسیح است. پولس رسول این حقیقت را در باب ۵ رسالهٔ رومیان چنین اعلام می‌کند: «^{۱۷} زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطهٔ آن یک موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیلهٔ یک، یعنی عیسی مسیح.^{۱۸} پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.^{۱۹} زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.»

تا این جا موضوع قداست خدا و دوری او از گناه گفته شد که لازمهٔ هر انسانی است تا مقدّس گردد که بتواند به ملکوت خدا راه یابد. اَمّا این در شرایطی است که انسانها در زیر کلام خدا زیست نمایند، ولی متأسّفانه با گناه آدم در باغ عدن آدم و تمام نسل او،

یعنی تمامی انسانهای روی زمین در تمام دوران که از نسل آدم هستند، تسلیم شیطان و در اسارت او قرار گرفتند.

این نکته را خوب به یاد داشته باشید! شیطان آدم را در بند جبارانه خود نکرد، بلکه آدم به اختیار خود، خود و زمین را که در آن پادشاه بود، به رایگان به شیطان تسلیم نمود. این آدم بود که به کلام خدا خیانت نمود و همه زمام امور را به شیطان سپرد. گناه وحشتناک آدم برای خدا بسیار گران تمام شد. و حال عدالت خدا با جور و زور هم راستا نیست، لذا خدا می‌بایست برای باز پس‌گیری همه چیز از دست رفته تاوان بسیار سنگینی می‌پرداخت. این تاوان بسیار سنگین‌تر از آن بود که هیچ کس غیر از خود خدا بتواند آن را بپردازد.

در یک نبرد بین دو جناح همیشه تلفات و اسرایی حاصل خواهد شد. وقتی یک جناح بخواهد اسرای خود را از دست جناح دیگر آزاد کند یا باید معادل آن اسرا، اسیرانی را آزاد کند یا فدیۀ آن اسرای خود را پرداخت کند. حال با حماقت آدم شیطان غالب یک طرفه میدان شد و آدم و تمام نسل او و کل زمین را به اسارت خود گرفت. و محبت خدا این را تحمل نمی‌کرد که به خاطر یک نفر همه در دستان شیطان محکوم به مرگ ابدی شوند، پس خودش به عنوان فدیۀ گناهان تمام جهان پیش آمد.

اما برای این مبادله می‌بایست قوانینی از پیش وضع می‌شد، قوانینی که جرم و گناه و فدیۀ آن را تعریف می‌کرد. این قوانین نه تنها باید بین خدا و انسانها می‌بود بلکه می‌بایست حتماً خود شیطان نیز زیر یوغ این قوانین می‌رفت. این قوانین یا در حقیقت قانون، قانون قربانی بود. گفتیم که در قانون قربانی جان کسی به جای جان دیگری تقدیم می‌شد تا دیگری از زیر حکم مرگ رهایی یابد.

لذا خدا از همان ابتدا در باغ عدن شروع به اجرایی نمودن این قانون نمود. بله! او با قربانی کردن دو حیوان در باغ عدن برای گناه آدم و حوّا شروع کرد، بعداً با قربانی هابیل برای پذیرفته شدن نزد خدا پیش آمد، بعداً با قربانی اسحاق خدا به این قانون بیشتر رنگ زد، و باز بعدتر با قربانی برّه پسر در مصر که باعث نجات قوم اسرائیل از مصر شد بیشتر این قانون را نمایان کرد، و وقتی قوم وارد صحرای سینا شدند خدا مجموعه قوانین شریعت را داد که در میان این مجموعه قوانین، قانون قربانی را بیشتر برجسته نمود.

برای محقق شدن نجات لازم بود تا خود شیطان نیز زیر احکام خدا خصوصاً قانون قربانی بر روی زمین قرار بگیرد تا به وقتش این مبادله صورت گیرد. مجموعه قوانین شریعت محکوم کننده بودند و شخص را مجرم و مغضوب خدا می ساخت و طبع شیطان نیز دقیقاً همین بود تا هر انسانی در غضب و محکومیت خدا هلاک شود، از این روی او (شیطان) شروع کرد به کپی کردن احکام خدا در نزد اقوام و امتهای دیگر و ساختن ادیان و مذاهب و آیینهای متعدد و خود ساخته و در همه آنها قانون قربانی را به شکلهای مختلف، حتی قربانی انسانی جاری ساخت.

عجب طرح و نقشه حیرت انگیزی خدا ترسیم کرد! شیطان نیز به این طریق زیر حکم قربانی و پذیرش فدیّه خون در عمل قربانی قرار گرفت و آهسته آهسته فضا برای آمدن منجی فراهم شد. فقط کافی بود فدیهای به ارزش تمام انسانها و زمین یافت شود.

این فدیّه نمی توانست هیچ یک از انسانها باشد چون تمام آنان در گناه سرشته شده بودند و از نسل آدم بودند همان گونه که داوود نبی نیز در باب ۵۱ کتاب مزامیر به این اذعان دارد: «اینک، در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید.» حتی این فدیّه نمی توانست یک نبی یا پیامبر بوده باشد، چون تمام آنان نیز زیر همین قاعده در گناه سرشته شده بودند و در حضور خدا گناهکار محسوب می شدند و در اسارت و زیر یوغ شیطان بودند. این فدیّه، می بایست در او هیچ گناهی یافت نمی شد، چه گناه

اولیه و چه گناه ثانویه و در زیر یوغ شیطان نیز نمی‌بود. پس چه کسی می‌توانست به عنوان منجی وارد صحنه شود؟

خدا از پیش همه چیز را می‌دانست، برای همین برای خودش یک جسم انسانی در باغ عدن ساخته بود. او همان درخت حیات در باغ عدن بود. او همان عیسی مسیح در باغ عدن بود. او تنها کسی بود که می‌توانست به روی صحنه بیاید. این خدا بود که به عنوان منجی و در شمایل انسانی با نام عیسی مسیح وارد صحنه شد.

شیطان او را در باغ عدن دیده بود؛ شیطان با او در بیابان ملاقات کرده بود؛ شیطان می‌دانست او یک نبی بسیار بزرگ‌تر از آنانی بود که تا آن زمان آمده بودند؛ اما شک داشت او خود خدا است پس با طرح چند پرسش موزیانه در بیابان با عنوان این که «اگر پسر خدا هستی» سعی داشت بفهمد که آیا او خود خدا است؛ اما عیسی در مقابل هر پرسش او، به او جواب نمی‌داد، بلکه هر بار موضوع را به کلام خدا می‌کشاند؛ تا این که شیطان در پرسش آخر مطمئن شد او یک انسان است و از این روی از او خواست تا به او سجده کند.

متی در باب ۴ انجیل متی این صحنه مجادله شیطان با عیسی مسیح را به زیبایی تشریح می‌کند: «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.^۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.^۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت، اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.^۴ در جواب گفت، مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.

^۵آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته، به وی گفت، اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.^۷ عیسی وی را گفت، و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.

^۸پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، ^۹به وی گفت، اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم. ^{۱۰}آنگاه عیسی وی را گفت، دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما. ^{۱۱}در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک، فرشتگان آمده، او را پرستاری می نمودند.»

شاید بتوان گفت هنگامی که عیسی مسیح را به عنوان گناه تمام قوم مصلوب می کردند شیطان رکب خورد، دقیقاً در همان جا روی صلیب شیطان رکب خورد! زیرا اگر او فقط می دانست که قوم، خداوند را مصلوب می کنند محال بود اجازهٔ این کار را به آن قوم منحرف در فرقه و تحت سلطهٔ خود بدهد.

بر روی صلیب چه اتفاقی افتاد؟ این بزرگ‌ترین صحنهٔ تاریخ بشریت است! این مهم‌ترین اتفاق زندگی تمام انسانهای خلق شدهٔ روی زمین است! این شکوه بی‌پایان محبت خدا برای جهان است! این تنها روز شادی عظیم برای انسانها است! این پایان و آغاز سرنوشت انسان است.

بر روی صلیب چه اتفاقی افتاد؟ قبل از گفتن آن اتفاق بزرگ، در ابتدا نگاهی می‌کنیم به یک واقعهٔ تاریخی که در باب ۲۱ کتاب اعداد، چهارمین کتاب از تورات مکتوب گردیده: «و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ^۵و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراکِ سخیف کراحت دارد! پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند. ^۷و قوم نزد موسی آمده، گفتند: گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند. و موسی به جهت قوم استغاثه نمود. ^۸و خداوند به موسی گفت: مار آتشی بساز و آن را بر نیزه‌ای

بردار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.^۹ پس موسی مار برنجینی ساخته، بر سر نیزه‌ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می‌شد.»

در این اتفاق می‌بینیم که وقتی قوم اسرائیل از سوی مارهای آتشین گزیده شده بودند و در حال هلاکت بودند، خدا به موسی گفت ماری برنجی بساز و بر سر نیزه کن تا هر کس به آن بنگرد زنده بماند؛ و همان گونه شد، هر کسی که مار او را گزیده بود با نگاه کردن به آن مار برنجی در دم شفا می‌یافت و زنده می‌ماند.

حال، عیسی مسیح در صحبت با نیکودیموس که معلّم بزرگ و سرشناس یهود بود به او در خصوص این که چگونه یک انسان می‌تواند دوباره از نو متولّد شود و حیات جاویدان بیابد چنین می‌گوید: «^{۱۴} و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،^{۱۵} تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگرده، بلکه حیات جاودانی یابد» (انجیل یوحنا باب ۳).

عیسی مسیح به نیکودیموس چند سال قبل از مصلوب شدنش داشت اعلام می‌کرد که، هر کس خواهان تولّد تازه و زندگی ابدی است، تنها راه این است که ابتدا او باید بلند کرده (مصلوب و کشته) شود، تا هر کس به او نگاه کند یعنی ایمان بیاورد از زهرِ مرگی که به واسطه آن مارِ دیرین (شیطان) در باغ عدن به او رسیده رهایی و نجات یابد.

برای حیات ابدی تنها راه یک تولّد تازه است. انسانها به خاطر گناه پدر اولیّه خود آدم، محکوم به مرگ شدند، همه دنیا به خاطر یک گناه محکوم به مرگ شدند، همه دنیا به خاطر یک آدم محکوم به مرگ شدند، و آن آدم درخت پوسیده و خشکیده‌ای شد که دیگر در او حیات نبود.

خدا در جسم ظاهر شد، و با آن بدن در باغ عدن از ابتدا بود، او همان درخت حیات در باغ عدن بود، او با مرگ و رستخیزش از مردگان اثبات کرد که تنها حیات جاودان است، و او به شما که این حکایت پر درد و در عین حال سرشار از شادی و زندگی را می‌شنوید یک وعده بزرگ داده، همان گونه که این وعده به گذشتگان این خاک نیز داده شده که: «^{۲۵}... من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.^{۲۶} و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی» (انجیل یوحنا باب ۱۱)؟

او قیامت و حیات است و می‌گوید هر کس که مرده، اگر در ایمان به آمدن او از دنیا رفته زنده خواهد شد و به شما نیز می‌گوید که هر کس به او فقط ایمان بیاورد که به خاطر گناهان او مصلوب شده، او تمام گناهانش را بر خود گرفته، او را از همه آن گناهان آزاد و رها می‌سازد، و دیگر تا به ابد نخواهد مرد.

قیام مسیح از مردگان اثبات نمود که او قدرت این کار را دارد. از شما چند پرسش داریم! شما به چه کسی می‌توانید اعتماد کنید؟ کسی که مرده یا زنده است؟ آیا می‌دانید عیسی مسیح زنده است؟ شما به چه کسی می‌توانید اعتماد کنید؟ شخصی دروغگو و جنگ طلب که پر است از گناهان؟ یا به کسی که در طول زندگی‌اش در زمین حتی یک دروغ نگفت و یک گناه هم نکرد؟ عیسی تنها کسی است که حتی یک دروغ نگفت و گناه نکرد و حال او است که این وعده را به شما می‌دهد. او هر چه گفت را اثبات نمود.

منجی یعنی کسی که باعث نجات جانی بگردد نه آن که جانی را بگیرد، عیسی جانش را برای همه دنیا داد.

آیا شما که انسان هستید به خاطر گناه یک نفر همه دنیا را محکوم به مرگ می‌کنید؟ پس چگونه خدا می‌توانست به خاطر گناه یک آدم بگذارد تا همه دنیا به هلاکت

بروند؟ آیا عدالت خدا نمی‌بایست این گونه می‌بود که به همان گونه که به خاطر یک نفر، گناه و مرگ وارد دنیا شده، باید به خاطر یک نفر دیگر، نجات و حیات وارد دنیا شود؟

پولس رسول در باب ۵ رسالۀ رومیان به همین موضوع اشاره دارد: «^{۱۷} زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطۀ آن یک موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیلۀ یک، یعنی عیسی مسیح.^{۱۸} پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.^{۱۹} زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.»

مذاهب به ما می‌گویند با اعمال صالح وارد بهشت و با گناه و اعمال بد وارد آتش دوزخ می‌شوید! حال که حقایق سرگذشت انسان از دریچۀ کلام خدا آشکار شد، آیا حقیقتاً انسان صالحی وجود دارد تا وارد بهشت یا همان ملکوت خدا شود؟ در حالی که خود خدا در باب ۱۴ کتاب مزامیر می‌فرماید که: «^۲ خداوند از آسمان بر بنی‌آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست.^۳ همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.»

آیا هیچ انسانی که در سیطرۀ شیطان است می‌تواند گناهی نداشته باشد تا با اعمال صالح وارد ملکوت خدا بشود؟ آیا حتی یک شخص بی‌گناه در تمام زندگی خود دیده‌اید؟ هیچ انسانی نمی‌تواند در حضور خدا بی‌گناه و عادل گردد. پس چه؟ این گونه که همه محکوم به مرگ و هلاکتند! بله! اما عدالت خدا تحمل نکرد تا به خاطر گناه یک نفر همه هلاک گردند، پس خود او گناه همه را بر خود گرفت با مشقّت جان انسانی خود همه را به خود گرفت.

این یعنی محبت بی حد و اندازه خدا، چنان که در کتاب مقدس می‌گوید: «^{۱۶} زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.^{۱۸} آن که به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آن که به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.^{۱۹} و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آن جا که اعمال ایشان بد است» (انجیل یوحنا باب ۳).

فقط یک راه برای نجات و حیات ابدی وجود دارد و خداوند به ما می‌گوید در پذیرفتن فدیۀ خون عیسی مسیح است، در غیر این صورت هر انسانی که به او ایمان نیاورد چون در اسارت شیطان است، در نهایت با شیطان همراه و هلاک خواهد شد. چرا؟ چون خداوند مانند نور در جهان برای دادن حیات آمد، ولی او را نپذیرفت و رد نمود. هیچ راهی برای حیات ابدی جز در پذیرفتن عیسی مسیح نیست، آن چنان که پطرس رسول شهادت می‌دهد: «^{۲۰} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (کتاب اعمال رسولان باب ۴).

مرگ عیسی مسیح باعث بخشش و آمرزش گناهان تمام انسانها شد ولی این کافی نبود، چون اراده خدا در حیات ابدی برای انسانها بود پس می‌بایست درخت حیات برای انسانها برقرار می‌شد، از این روی عیسی مسیح از میان مردگان قیام نمود و بر مرگ ظفر یافت تا هر کسی که به او ایمان بیاورد این را بیابد تا مانند او بر مرگ غلبه یافته و زنده بماند.

مذاهب ما را از این حقیقت دور می‌کنند و این راز بزرگ را از انسانها مخفی می‌دارند و در مسیری باطل انسانها را سرگردان می‌کنند. آیا می‌دانستید که مسیحیت یک مذهب نیست و هر جا مسیحیت را چون مذهب دیدید آن دروغ و بر ضد کلام خدا است؟

آیا می‌دانستید هرگز مسیح چیزی غیر از کلام خدا نگفت و دین و مذهبی نیاورد؟ آیا می‌دانستید مسیح متعلق به هیچ قشر و گروه و قوم خاصی نیست بلکه متعلق به تمام دنیا است؟ او تنها منجی عالم و طریق حیات است که به عنوان قربانی گناه جهان آمد تا لعنت مرگ و گناه را از دنیا بردارد و با حیات خود به همگان حیات بدهد. این یعنی محبت بی حد و اندازه‌ی خدایی که مذاهب و ادیان از او با وحشت یاد می‌کنند!

خدا در طول تاریخ بشری بارها به طرق مختلف رحمت خود را نشان داد و اعلام نمود که طالب بخشش و رحمت است، نه هلاکت. او در باب ۳۰ کتاب تثنیه، پنجمین و آخرین کتاب از تورات به تویی که این نوشته و کلام خدا را خواندی خطاب می‌کند و می‌گوید: «^۹امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم؛ پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی.» با این که او حیات و موت را پیش روی تو گذاشته اما آن قدر دوست دارد که از تو خواهش می‌کند که تو حیات را برگزینی. آه! از محبت عظیم خدا.

او برای نجات بشر تاوان سنگینی را داده، او انسانی را که خلق کرده است دوست دارد و هرگز راضی به نابود شدن آن نیست. همیشه به بشر دروغ گفته شده که خدا بدکاران را هلاک می‌کند، در حالی که این شیطان است که موجب هلاکت می‌شود و در خداوند تنها رحمت و بخشش و حیات است.

کسی که این کتاب را می‌خوانی آیا می‌دانی با پذیرش عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده و خداوند خود، او این را نیز به شما عطا کرده که دیگر بنده خدا نبوده، بلکه از این به بعد خدا را پدر خوانده و او را چون فرزند باشید؟ چنان که یوحنا در انجیل یوحنا می‌گوید:

«^۱در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت. ...^۶ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.^۷ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت.^۸ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛^۹ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۰} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.^{۱۱} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»

آیا می‌خواهی فرزند خدا باشی؟ برای آن که این فیض بزرگ خدا را به رایگان به دست بیاوری؛ برای آن که گناهانت را به پای صلیب عیسی مسیح بریزی، دقیقاً جایی که نجات بشر از اسارت شیطان و گناه رقم خورد؛ برای آن که از ماندن در درختِ وجودی آدم که با گناه و اطاعت از شیطان خشکید و به سمت مرگ رفت، در عیسی مسیح، که همان درخت حیات در باغ عدن است پیوند بخوری و صاحب حیات او بشوی، آماده‌ای؟

این بسیار ساده است، خدا از تو چیزی نمی‌خواهد فقط یک ایمان و باور قلبی و اعتراف زبانی چنان که پولس رسول در باب ۱۰ رساله رومیان مکتوب داشته: «زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.^{۱۲} چون که به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات.»

اگر آماده‌ای تا خودت را در همین لحظه به عیسی مسیح تقدیم کنی تا با او تا به ابد زندگی کنی می‌توانی این دعا را بلند بخوانی:

خداوند عیسی مسیح ایمان دارم که تو به عنوان نجات دهنده به این جهان آمدی و جان خود را بر روی صلیب به جهت گناهان تمام بشر قربانی نمودی و خونت کفاره گناهانمان گردید و پس از سه روز از مردگان قیام نمودی و اکنون به عنوان شافی و شفاعت کننده ما در آسمان حضور داری. اکنون تو را به عنوان نجات دهنده، خدا و خداوند خود می‌پذیرم و حاضرم با تمامی قلبم زندگیم را به تو تقدیم نمایم. باشد که به شایستگی در تو رفتار نمایم و تا به ابد با تو زنده و دارای حیات جاودانه گردم. آمین.

سخن پایانی:

فیض و نجات عیسی مسیح را برای تمامی طالبان و گم شدگان در عیسی مسیح می‌طلبم و دعا می‌کنم که خدا روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست. با امید به این که تمام مطالب این کتاب در وجود شما نشانده، ریشه کرده و به بار نشیند. آمین.

و نیز در انتها دائماً شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا با پیغام نجات بخش انجیل آشنا و به خورش مجاناً عادل گردانید تا محض فیضش این نجات عظیم را مفت و رایگان دریافت کنم. آن چنان که بر حسب کلام خدا: «^{۱۷}لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رساله رومیان باب ۱۰).

از عیسی محبوبم سپاسگزارم که پیغام راستین کلامش را که اکنون در کتاب حاضر مطالعه نمودید از طریق غلام برگزیده‌اش برادر لوک رایان، برادر بسیار محبوبم، معلم کتاب مقدس و شاگرد مستقیم خداوند عیسی مسیح برای انجیل خدا، به گوش من رسانید و مرا به جهت نگارش این کتاب تقویت نمود.

«فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی مسیح بر شما افزون باد، آمین.»

دسامبر سال ۲۰۲۱ میلادی